

باختر

به روایت تاریخ

تألیف

هایده معیری



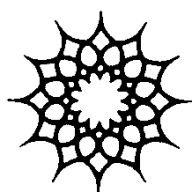
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

باختر

به روایت تاریخ

تألیف

هایده معیری



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران، ۱۳۷۷

معیری، هایده، ۱۳۲۰ -

باختر به روایت تاریخ / تألیف هایده معیری. - تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷. بازده، ۲۰۸ ص.: مصور، نقشه.

ISBN 964-426-055-4

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار)

Hayedeh Moayeri. Bactria; a historical narration.

ص.ع. به انگلیسی:

کتابنامه: ص. ۱۷۹ - ۱۸۸؛ همچنین به صورت زیر نویس.

۱. باکتريا - تاريخ. ۲. ايران - تاريخ - باکتریان و کوشانیان، ۲۵۵ ق.م. - قرن ۵م. ۳. باکتريا - تمدن.

الف. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ب. عنوان.

۹۵۵/۰۱۹۴

ب ۳۳۰ / م ۶ / DSR

م ۷۵ - ۳۵۴۸

کتابخانه ملی ایران



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

معیری، هایده

باختر به روایت تاریخ

ویراستار: وهاب ولی

چاپ اول: بهار ۱۳۷۷

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

صفحه آرای: مجید نوروزی

گرافیک: عطاءالله کاویانی

مدیر تولید: محمد مهدی دهقان

ناظر چاپ: سید ابراهیم سید علی

چاپ: شرکت چاپ فرشیوه

حق چاپ محفوظ است.

شابک ۹۶۴-۴۲۶-۰۵۵-۴

ISBN 964-426-055-4

ردیف انتشارات: ۷۷۰۰۴

ALL RIGHTS RESERVED

Printed in the Islamic Republic of Iran.

فهرست مطالب

۴	مقدمه
۱	فرهنگ پیش تاریخی باختر
۱۵	درآمدی بر باختر
۲۷	نخستین چشم انداز تاریخی باختر
۴۵	باختر یونانی
۸۳	یورشگران بادیه نشین و فتح باختر
۱۰۷	در باب تاریخ فرهنگ کوشان
۱۲۱	کوشان و کوشانیان بزرگ
۱۴۵	سرخ کتل، کتیبه بزرگ کانشکا
۱۵۵	جانشینان کانشکا
۱۷۹	کتابنامه
۱۸۹	فهرست اعلام

تقدیم به شیفتگان تاریخ ایران باستان

مقدمه

موضوع این کتاب تحقیق دربارهٔ ایالت بزرگی است در مشرق ایران که پس از حملهٔ مقدونیان و مرگ اسکندر، شاه‌نشین مستقلی می‌شود تحت فرمانروایی شهریاران یونانی. یونانیان دلاوری که نام معدودی از ایشان در قطعه بازمانده‌های نگارندگان کلاسیک و شماری سکه‌های مهم کمیاب به سختکوشی و تبحر گزیده شده است. بعلاوه، همین نگارندگان، و نیز صاحب‌نظران چینی تصریح کرده‌اند که سکاها سبب واژگونگی دولت یونانی در باختر شده‌اند، کسانی که بعدها حاکمیت خود را تا دهانه‌های سند تثبیت کردند.

چنان که پیداست، تاریخ باختر چهارمرحله را پشت سرگذارده است. پیرامون نخستین دورهٔ پیش از بناگذاری پادشاهی هخامنشی را در این سرزمین هالهٔ غلیظ داستانی فراگرفته است. متون ساسانی و حماسی متأخر بی‌آن که فضای جدی تاریخی را در باختر بازسازی کنند، اغلب با اشارات داستانی و شاعرانه از پادشاهی مستقل کوچکی در این خطه سخن رانده‌اند که برای حفظ موجودیت خود همواره با تورانیان جدال داشته است. اشارهٔ اخیر در گزارش مورخان کلاسیک اینچنین با واقعیت تاریخی انطباق حاصل کرده است: در هزارهٔ دوم ق.م. کنفدراسیون نیرومندی در ایران شرقی با قرارگیری باختر در مرکز آن قرار داشته است. باختریان در همجواری با همسایگان قدرتمند، نظیر خویشاوندان مادی و پارسی خود از پا درنیامده‌اند، بلکه نبردهای مستمر تدافعی آنها با بادیه‌نشینان تورانی از ایشان دلیر مردانی جنگاور و مبارز ساخته است. از سویی تداوم داستان پیدایی زردشت و حامی او

ویشتاب تا دوران ساسانی، چه بسا به گونه‌ای حاکی از زیر ساخت تاریخی این واقعه است. داده‌های داستانی - تاریخی مورخان متقدم یونانی نظیر کتزیاس درباره باختر دوران هخامنشی اغلب حکایت بی پایه و اساسی است که بی هیچ تغییری توسط متأخران نیز تکرار شده است. دومین دوره تاریخی باختر با سرنگونی نظام شاهنشاهی هخامنشی به وسیله اسکندر مقدونی و اسکان مقدونیان در این خطه پایان می‌پذیرد. حاکمیت کوتاه مدت اسکندر در ایران، بویژه اردوکشی او به باختر اطلاعات مبسوط، اما یک جانبه‌ای از ایران بزرگ را در دسترس می‌گذارد که باختر را هم تحت پوشش داشته است. دوره سوم تاریخ باختر با اعلام استقلال دیودوت (۲۵۰، ۲۴۷ ق. م.) ساتراپ سلوکی دست‌نشانده آنتیوخوس ثوس آغاز می‌شود. سرزمین نام شده از این تاریخ به یک شاه‌نشین مستقل یونانی بدل می‌گردد.

مورخان و جغرافی - تاریخ‌نگاران متأخر یونانی به تفصیل درباره فهرست شاهان یونانی و رویدادهای سیاسی این دوران از جمله طغیان پارت و باختر؛ نیز فرمانروایان باختری در هند؛ بعلاوه طوایف مستقر در آسیای مرکزی و هند سخن گفته‌اند. مورخان جدید، اما با اساس قراردادن سکه‌ها - سبک ساخت، نمادها و رمز حروف - و گاه اشیای هنری، گاه‌شمار تاریخی باختر یونانی را نگاشته‌اند. سکه‌های بعضاً مجلل پادشاهی باختر حاکی از فرهنگ درخشان فاتحان یونانی است و زداینده تلقی نادرستی که گاه در اذهان، کُلنی کوچکی از سربازان کهنه کار نیمه متمدن را تصویر می‌کند. از این رو، مسکوکات به گونه‌ای زنجیروار وقفه‌های حاصله از پراکنده‌گویی نویسندگان کلاسیک را در نگارش تاریخ سیاسی باختر یونانی بیش از هر سرزمین دیگر، سهولت بخشیده است. با ذکر آن که سکه‌ها شاهد یگانه فرمانروایی یک شاه نیستند، اما شاید نقاط پیدایی آنها نقش ارزنده‌ای در تعیین حدود داشته باشند؛ دوره پایانی تاریخ یونانیان باختری با تخلیه سرزمینهای شمالی هندوکش آغاز و با جایگزینی شاهان کوشانی خاتمه می‌یابد. از دوران تهاجمات سکاها و بادیه‌نشین، مانده‌های مختصر سکه‌ای و باستانشناختی موجود است. ضمناً درباره کوشان نیز منابع ادبی معدودی در اختیار داریم. واژه کوشان در منابع کلاسیک آورده نشده است. در منابع چینی و ارمنی هم برای تعیین هویت ایشان باید از گمان یاری گرفت. منابع هندی به کوشانیان ساکن در شبه قاره پرداخته‌اند، و وقایع نگاران چینی بندرت از پادشاهانی که درباره ایشان نوشته‌اند، نام برده‌اند. از سویی کتابهای دینی چینی هم که اغلب برگردان آثار بودایی هندی است، انباشتی از

اسطوره و حکایت است. بنابراین، برای بازسازی تاریخ مهمترین خاندان ایران شرقی احتمالاً فقط باید از مسکوکات بیشمار بی تاریخ و معدودی کتیبه که در دوره نامعلومی تاریخگذاری شده‌اند، یاری گرفت.

در پایان ضمن قدردانی از مرحوم اساتید ارجمند پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، از آقای دکتر حمید محامدی نیز که با ارسال منابعی درباره تحول زبان یونانی یاری‌ام کرده‌اند سپاسگزارم. همچنین بر خود می‌بینم، از استاد زنده‌یاد دکتر احمد تفضلی یادکنم که بزرگوارانه مأخذ ارزشمندی درباره باختر در اختیارم گذارده بودند. روانشان شاد.

هایده معیری

تهران - تابستان ۱۳۷۶

فرهنگ پیش تاریخی باختر

در بازسازی فرهنگ و تاریخ باستانی سرزمینهای آسیایی که هریک به گونه‌ای پس از اردوکشی اسکندر با جهان کلاسیک تماس حاصل کردند، نمی‌توان گزارشات مأخذ مکتوب یونانی و لاتینی را از نظر دور داشت. باختر، منطقه مورد نظر ما را مورخان و جغرافی‌نگاران کلاسیک غالباً با الهام از اقوال شفاهی مردمانی با عقل سلیم و درک صحیح از واقعیت، توصیف کرده‌اند و البته مذاقه کردن در توضیحات آنان درباره واقعیت امر، باید براساس پیش فرض‌های اخلاقی و ایدئولوژیکی متفاوت بنا شود. در این منابع از باختر به عنوان سرزمینی دولتمند با سکنه‌ای درخور توجه یاد شده است. این مردمان در شهرهای پرآمد و شد صنعتی می‌زیستند و خزانه‌هایی انباشته از طلا و سنگهای گرانبها داشتند. روند تمهیدات سیاسی فاتحان غربی در باختر هرچه بود، بی‌تردید تب و تاب طلای آن سرزمین نیز ایشان را سخت شگفت‌زده کرده بود. از این رو، بعید نمی‌نماید اگر «ارسطو ضمن آموزشهای خود به شاهزاده جوان مقدونی به شیوه خاص یک مدعی درباره دولتمندی باختر سخن گفته باشد»^۱. زیرا این موضوع همواره مورد نظر مورخان کلاسیک از هرودوت تا کتزیاس بوده است. بازتاب آموخته‌های اسکندر به گونه‌ای واقعی در اردوکشی‌های وی تجلی می‌یابد، و پیامد فرمانروایی دو‌یست‌ساله یونانیان، دولتمندی بیش از پیش این سرزمین را سبب می‌شود و عملاً مسیر

1. Maurizio Tosi. «The Origins of Early Bactrian Civilization.» *Bactria. An Ancient Oasis Civilization from the Sands of Afghanistan*, edited by Giancarlo Ligabue and Sandra Salvatori, Venice Italy. 1988. p. 44.

تاریخ را در آسیا دگرگون می‌سازد. بنابراین، برای پرداختن به باختر، نخست ضروری است که مقاطع عقلایی متون کلاسیک، با توجهی درخور اعتبار مورد بررسی قرار گیرد. اسطوره خاستگاه طلا در باختر عصر باستان با کشف فرهنگ عصر مفرغ تا حدودی روشن می‌شود. یافته‌های این عصر عملاً مکتوبات سنتی تاریخنگاران یونانی را مخدوش می‌کند، و ثروت افسانه‌ای منتسب به سرزمین را از دریچه توانایی خارق‌العاده مردمان آن در پرورش احشام، دستساخته‌های صنعتکاران متبحر، استخراج و ذوب فلز، بازرگانی پیشرفته و کشاورزی مجهز تصریح می‌نماید. اقلام بیشماری از مصنوعات کم‌نظیر باختر - زرساخته‌های تجملی، اشیاء فلزی تشریفاتی، ظروف مرمرین سفید و کلریت سبز - به گونه‌ای که بیانگر اشکال والای تمدن در اکثر بخشهاست، از طریق شبکه‌های اولیه بازرگانی در سرزمینهای خاور نزدیک و شوش جلوه کرده است. حضور این اشیاء در غرب نیز تحسین و رقابت بسیار برانگیخته. «ساخته‌های مزبور به گونه‌ای نشانه‌هایی فرهنگی^۱ را مطرح می‌کنند که تعریف آنها به صراحت دشوار است. چنین پدیده‌ای در جنوب استپهای آسیای مرکزی، در شماری از مناطق گوناگون فراسوی فلات ایران و در امتداد جناح‌های شمالی و شرقی آن متمرکز بوده است. از یک سو تا دشت گرگان، تپه حصار و ترکمنستان، و از دیگر سو تا سیستان، غرب صحرای لوت به کرمان تا دره بمپور امتداد داشته است.»^۲

وجود این نشانه‌ها در حالی که با تنوع‌پذیری بسیار در اشکال ساده‌تر، تدریجاً شماری از تیره‌های متفاوت فرهنگی را هویت بخشیده، فقط در صور عالی تمدن یا در آن راستا جلوه گر شده است. «م.توسی، این نشانه‌ها را تورانی خوانده. پیر آمیه نیز همگام با رنه گروسه^۳ از اصطلاح ایران بیرونی برای اثبات پیوستگی‌هایی با تمدن فلات ایران استفاده کرده است.»^۴ این فلات به استثنای منطقه جنوب غربی که عیلام در آن قرار داشت، در عصر مفرغ به مناطق پهناوری تقسیم شده، و با اشکال منسوخ فرهنگی که اغلب به دشواری قابل شناسایی است، هم‌پیوند بوده است. «اما، عیلام به سبب گستره تمدن توأمند خود نقش دوگانه‌ای را ایفا می‌کرده است. نخست آن که به صورت قطب

1. Cultural Koiné

2. Pierre Amiet. «Elam and Bactria.» *Bactria. An Ancient Oasis Civilization from the Sands of Afghanistan*. p.127

3. R. Grousset

اصلی جاذبه تمدنهای ایران بیرونی بوده و دیگر آن که در مشرق بین‌النهرین حضور واقعی داشته است.^۱ قدما و معاصران، هر دو گروه ترجیح می‌دهند که بیشتر درباره فرآورده‌های باختری - سنگهای گرانبها نظیر لاجورد و یاقوت بدخشانی، مرمر، زر و مفرغ ساخته‌های آن - داوری کنند، تا این که باختر را از زاویه شهرها، روستاها و سکنه‌اش بررسی نمایند.

«هزارهٔ دوم قبل از میلاد شاهد فرهنگ اصیل و پیشرفته‌ای از گونهٔ فرهنگهای شرق باستان در باختر بود. این فرهنگ نیز همچون عناصر فرهنگی رایج در مناطق جنوبی آسیای مرکزی به ویژه مرگیانا جلوه کرده، سبب‌ساز پیدایی مجموعهٔ شاخص باستانشناختی باختری - مرگیانی شده است.»^۲ نشانه‌های مورد پیگیری در این مجموعه از جنبش مردمانی حکایت می‌کند که با خود سنت دامپروری را آورده و نظیر همسایگان شرقی خود مشترکات و سنتهای سفالینه‌سازی و فلزکاری را مدنظر داشته‌اند. در همین راستا، استپهای اورآسیا نیز با جیحون ارتباط مستقیم داشته است. باختر و سفد هر دو برای پرورش اسب و شتر معروفیت داشتند و نقوش برجستهٔ آپادانا در تخت جمشید نیز مؤید این ادعاست.

باختر، در نیمهٔ طولی حوضهٔ آبرفتی آمودریا قرار داشت و از سه جهت در شیبهای شمال شرقی بام دنیا یعنی پامیر در مشرق، هندوکش در جنوب، و کوههای مرکزی تاجیکستان (حصار) در شمال محاصره شده بود. این برآمدگی‌های عظیم ساختاری به منزله مخازن ذخیرهٔ آب در فصل زمستان محسوب می‌شدند. در بهار آبهای گردآمده از طریق شعبه‌های آمودریا سرریز کرده، سرزمینهای اطراف را سیراب می‌کرد. آبراهه‌هایی که از کوهها جریان داشتند به یک رشته از جلگه‌های موازی سرازیر شده، با خود گل و لایی را حمل می‌کردند که دشت وسیع را به غایت حاصلخیز می‌کرد. از این رو، باختر علاوه بر نقطه‌نظرهای تاریخی، به سبب آبهای سطحی نیز حائز اهمیت بود. سازگان آبیاری در اقتصاد پیش‌تاریخی باختر به گونه‌ای معجزه‌آسا سازنده بود. ظاهراً تکنیکهای جمع‌آوری و انتقال آب از چهارهزار سال پیش در واحه‌های ایران شرقی

۱. همانجا.

2. Viktor Sarianidi. «New Finds in Bactria and Indo-Iranian Connections.» *South Asian Archaeology*, edited by Maurizio Taddei, vol 2, Naples 1979. p. 643.

معمول بوده است. آثار چشمگیر سازگانه‌های مکشوفه آبیاری در باختر شرقی از نیمه دوم هزاره سوم قبل از میلاد در مکان‌های شورتوگای^۱ پیدا شده است. «نخستین مردمانی که در باختر سکونت اختیار کردند، حداقل در ۲۵۰/۰۰۰ سال پیش می‌زیستند.»^۲ ساکنان اولیه باختر نظیر مردمان دیگر سرزمینهای کهن ابزارهای ضربتی و لیسه‌های سنگی داشتند. زیستگاههای شکارگران و گردآورندگان که تاکنون کشف شده‌اند، عموماً در تپه‌های مرکزی تاجیکستان جنوبی پراکنده است. در نزد بسیاری از دیرینه انسان‌شناسان محقق است که هموارکتوس^۳ (انسان راست قامت) نزدیکترین نیای انسان امروزی به درجه‌ای از قابلیت انطباق تکنولوژیکی و فرهنگی دست یازیده بود که بتواند از زادگاه اصلی خود در آفریقا به مناطق نیمه گرمسیری تا خاور دور روان شود.

در عصر پارینه‌سنگی میانه دگرذیسیهایی مقدر شد که تکامل فرهنگی بشر را در پی داشت. در این دوران آسیای مرکزی از نظر اجتماعی به وسیله گروه‌های متراکم شکارگر اسکان یافته بود. این شکارگران نیز نظیر ساکنان دیگر مکانها در دوران انتقالی بین پلیستوسن^۴ و نوسنگی، اصل گسترش اقتصادی را مدنظر داشتند. عوامل این دگرذیسی هنوز ناروشن است، و کنکاشهای کارشناسان در حول یکی از این دو محور که عوامل فوق معلول تزايد تدریجی نیازهای مردمی یا تأثیرات شتابزده رویدادهای مستقل تاریخی بوده، همچنان ادامه دارد. به گونه‌ای که ذیلاً مشاهده می‌کنیم، بررسی آمیختگی این دو نظریه در سایه داده‌های باستان‌شناسی در یک فرآیند واحد تکاملی اهمیت بیشتری می‌یابد. این رویکرد به نوعی، ماهیت غریب تکامل را در باختر روشنتر می‌کند. دگرذیسی بزرگ اقتصادی در دوران نوسنگی بر اهلی کردن جانوران و گیاهان - که بیشتر یک علت است تا معلول - استوار نبود. ابزارمندی، فشار رو به رشدی را بر فضای طبیعی و ساختار اجتماعی اعمال می‌کرد و نیروی انسانی در فرآیند مبادله دادوستد گذارده شده بود؛ و نیز کرد و کارهای اقتصادی در جهت نیازهای اولیه انسانی با تولید وسایل خودنمایی می‌کرد. رشد بخش صنعتی پدیده‌ای چشمگیر از این مرحله از تکامل است

1. Harappan Shortughi.

2. «The Origins of Early Bactrian civilization.» *Bactria. An Ancient Oasis Civilization from the Sands of Afghanistan*. p. 50 3. Homo Erectus.

4. Pleistocene

که به وسیله مصنوعات باستان‌شناسی نمایانده می‌شود. بهر حال، برای پی‌بردن به روند تکامل عصر پیش از مفرغ در باختر، نخست باید مفروضات نظری را در مدنظر داشت. در مرحله شکل‌گیری دوران هلوسن^۱ ۷۰۰۰ ق.م، شکارگران باختری نخستین مرحله استفاده از جانوران و گیاهان را آغاز کردند. این مرحله جدید که فرهنگ آن از منطقه‌ای موسوم به حصار در کوهپایه‌های جنوبی تاجیکستان به دست آمده، از همان منطقه نیز نام گرفته است. سیصد مکان متعلق به این مرحله شناسایی شده که در دوره‌ای دوهزار ساله، بین ۶۵۰۰ و ۴۵۰۰ در سه مقطع فرهنگی دسته‌بندی شده است. مکانهای مزبور به سبب آن که در فصول خاصی مورد اسکان بوده‌اند، بقایای معدودی را در خود داشته‌اند. فرهنگ حصار در مجموع با ترکیبهای ویژه دوران پیش پلیستوسنی از جمله اقتصاد شکارگری و گردآوری ظاهر شده است. براساس یافته‌ها، چنین پیداست که دره رودخانه و خش (جیحون) و دیگر رودخانه‌های باختری به سبب همانندی همواره، در دوران طولانی پیش از یخبندان، به صورت مستمر مسکونی بوده است.

دگرذیسی باختر به منطقه‌ای بزرگ و فلاحتی و نیز شهری در آسیا در هزاره قبل از میلاد روی داد. اگر زمینه جذب نژادی در محیط در طول مدتی دراز و بتدریج انجام شده بود، شالوده‌های اقتصادی در دورانی به مراتب کوتاهتر پی‌ریزی شد. معماری یادمانی، بقایای سازگان آبرسانی دو خط تکاملی را عرضه می‌کرد که در برابر پیش‌زمینه‌های تاریخی و فرهنگی متفاوت بوده، خاستگاههای متفاوت نیز داشته است. تولیدات هنری، ساخته‌های بیشمار مسین و مفرغین نخست پیشرفتگی پردازش فلز و فلزگری باستانی را در باختر عصر مفرغ عرضه می‌کند، آنگاه سرزمین مزبور را به عنوان یکی از خاستگاههای پردازش فلز مطرح می‌سازد. این تحولات از ویژگیهای اجتماعی نوینی بود که به ناگاه پس از نیمه اول هزاره سوم در پایان فرآیندی غیرتدریجی، پدیدار شد.

تولید عظیم مصنوعات - سفالین، گوه‌رین، سنگ‌ساخته و فلزساخته - حاکی از حضور صنعتگران متبحر در پایان هزاره سوم ق.م. در باختر بوده است. از آنجایی که

تولیدات مزبور با اشکال و تکنیکهای کالکولیتیکی^۱ ترکمنستان جنوبی و بلوچستان منطبق بود، از این رو، در مجموعه بزرگ گونه‌های منطقه‌ای ایران شرقی جایگیر شده است. بدیهی است که این ساخته‌ها، علاوه بر تأییدی بر تشکل اجتماعی - اقتصادی بلندآوازه در این سرزمین، با خود سنتی را حمل می‌کرد که از ۵۰۰۰ ق.م. تداوم داشته است. بعلاوه، ذکر این ادعا ضروری است که ساختارهای باختری نظیر هر جای دیگر به یک پیش‌زمینه فرهنگی و تاریخی تعلق داشته، و توالی سنتی ترکیبهای اصلی آن فرهنگ را نمایانده است. با این حال، طبق نظریه ساریانیدی «نباید درباره سطح کلی پیشرفت اجتماعی در باختر غلو کرد. از آن رو، که سرزمین مزبور حتی در این مرحله، هنوز در آستانه ایالتی شدن^۲ بود. تجدید سازمان سریع اقتصادی - سیاسی سرزمینهای آسیای مرکزی به ساختارهای پیش ایالتی^۳، از اواخر هزاره چهارم قبل از میلاد در شرف تکوین بوده است.»^۴

از نظر باستان‌شناسی، عبور از اقتصاد آمیخته دوران نوسنگی به اقتصاد شبانی - فلاحتی هزاره سوم قبل از میلاد در آسیای مرکزی، همچنان ناروشن مانده است. درباره بازسازی چشم‌انداز فرهنگی باختر در این دوران بحرانی، داده‌های وسیعی در اختیار نیست، اما فرض این که ریشه‌های قومی و اجتماعی در آمودریا دگرگون شده، و ایجاد اجتماع هم‌بافته در باختر در مقایسه با دیگر مناطق بسیار سریع بوده نیز ناممکن نمی‌باشد. بهر حال، مهاجرت انبوه عناصر خارجی به باختر و دره زرافشان احتمالاً زائیده علت یا معلول دگرگونی در درون طوایف آسیای مرکزی است که آماده پذیرفتن تجدید سازمان در شیوه‌های مختلف بوده‌اند.

در این دوران نخستین ساختارهای پیش ایالتی - بی‌آنکه فروپاشی سنت کالکولیتیک را سبب شوند - در سرتاسر فلات ایران ظاهر شدند. مداخله افزاینده جوامع کالکولیتیک متأخر ایران شرقی در مناطق هندوکش که دارای منابع غنی زیرزمینی نیز بودند، بی‌تردید با واکنش جماعات غیربومی زراعتگر همراه بوده است. ظاهراً ایشان با تشبث به تکنولوژیهای جدید و تقاضاهای خارجی برای تهیه کالا سریعاً به پاسخگویی

۱. Calcholithic دیرینه سنگی - فلزی.

2. Statehood

3. Proto-State

4. «New finds in Bactria and Indo - Iranian connections.» *South Asian Archaeology*. p. 644.

پرداخته‌اند و در این میان مهاجرت گروه‌های جدید از راه رسیده با ابزارها و تکنیک‌های نوین تولید یاری‌رسان آنها بوده است. پیامد تغییرات حاصله در روابط اجتماعی، تشکیلات جدید نظام پیش‌ایالتی را به همراه داشت. فرآیند پیچیده انتقال به وضعیت شهری، در این ساختار اجتماعی همواره لاینحل مانده است.

درباره بسط میزان تأثیرگذاری عوامل خارجی در ساختار آغازین تمدن باختری، و خاستگاه داده‌های مجموعه باستانشناختی مرگیانی-باختری دو فرضیه مطرح شده است. نخست آن که مهاجرت انبوه مردمان را از جنوب پاسخی سریع و ساده و سبب‌ساز پیدایی این تغییرات فرهنگی توصیف کرده‌اند؛ دیگر آن که مهاجرت اقوام را از غرب فلات ایران جوابگوی این دگرگونی فرهنگی پنداشته‌اند. ساریانیدی، «نظریه اخیر را بیشتر با واقعیت منطبق می‌داند. زیرا که براساس تحلیلهای کلی از مانده‌های موجود باختری در این دوره پیداست که تأثیرات رخنه‌گر، بی‌آن که سنتهای بومی در آنها ملاحظه شود بسیار بوده است.»^۱ سرجمع ساخته‌های باختری با جلوه‌ای از ناب‌ترین نوآوریها در مجموعه مرگیانی-باختری متجلی است، اما داده‌ها در شکل‌بندی و خاستگاه این مجموعه به درستی ثابت نمی‌شود. ساریانیدی بر اساس دو فرضیه در دو مقاله جداگانه پیش‌فرضهایی را درباره خاستگاه این مجموعه مطرح کرده است. الف) «مردمانی که در آنجا مستقر شده بودند، از کوهپایه‌های کوپت‌داغ^۲ می‌آمدند. ب) طرح مهاجرت طوایف از خطه غربی ایران به این محدوده»^۳.

فرضیه دیگر ساریانیدی این است که جنبش قومی مهمی از شمال شرقی ترکمنستان جنوبی به جلگه‌های باختر صورت گرفته است.^۴ ظاهراً این امواج ایرانی بی‌آن که نشانه‌های روشنی از حرکتشان به حوزه هند در دسترس باشد، به آن سرزمین رسیده

1. «New finds in Bactria and Indo-Iranian Connections.» *sauth Asian Archaeology*. p. 644.

۲. *Kopet Dag*؛ به معنای کوه‌های بسیار است که در شمال ایران قرار دارد و بخشی از رشته کوه‌های ترکمنستان و خراسان را که در شمال رود گرگان، قوچان و مشهد واقع شده در برمی‌گیرد. بخش کوچکی از شاخه شمالی آن در جنوب ترکمنستان است. دائرةالمعارف بزرگ شوروی، چاپ سوم.

3. Viktor Sarianidi. «Soviet Excavations in Bactria: The Bronze Age» *Bactria. An Ancient oasis Civilization from the sands of Afghanistan*.

4. «New finds in Bactria and Indo-Iranian Connections.» *sauth Asian Archaeology*. p. 644.

بودند، زیرا گورهای ایشان پس از حفاری، حاوی ندورات وقفی، نظیر مجموعه باستانشناختی مرگیانی- باختری بوده است. از نظر گاهشماری تأثیرات فرهنگی تداخل تمدن هند از دوران کالکولیتیک و پیش از شکوفایی باختر در ایران شرقی، مشخص است. مداخله مزبور بی تردید در تسریع تکامل اقتصادی و سیاسی این منطقه وسیله ساز بوده، اما بیشتر در حوزه‌ای کاربرد داشته که از نظر فرهنگی به گونه‌ای ویژه متمایل به جهان ایرانی بوده است.

حضور عناصر هارپایی در باختر، پیشرفتهای اولیه آن را در وهله نخست در حوزه هند آشکار می‌کند. از این رو، شمار یافته‌های درخور توجه هارپایی از داشلی یا از گورهای زمینهای بلخاب شگفت آور نیست؛ با ذکر این نکته که تمدن باختر با جلوه‌های کامل آن در شبه‌قاره انطباق زمانی داشته است. اگر ائتلاف اقتصادی واحه و استپ، که گاه ستیزه‌جویانه حضور خود را به بخشهای آغازین دوران طولانی نوسنگی تحمیل می‌کرد فرآیند مستمر توسعه در تاریخ به‌شمار آید، پس احتمالاً این ائتلاف می‌توانست پدیده‌ای مشخص و معین فرض شود. این توازن از سال ۳۰۰۰ ق.م. به بعد با تشدید ارتباط متقابل برزگران هندواروپایی و بادیه‌نشینان اورآسیایی از شمال بر هم می‌خورد. باختر و دیگر سرزمینهای آسیای مرکزی خود را در میان دو جهانی می‌یافتند که از طریق منطق تکامل تخصص از یکدیگر جدا می‌شدند. از هزاره سوم تا هزاره دوم قبل از میلاد بحرانهای دوجانبه‌ای در آسیای مرکزی روی می‌دهد: از یک سو شهرهایی با دستاوردهای صنعتی و تکنولوژی پیشرفته رشد می‌کند، و از دیگر سو، در دشتهای پهناور، تمرکز بر اهلی کردن شتر و اسب مورد توجه قرار می‌گیرد. از این رو، جای تعجب نیست که تاریخ باختر به تناوب تضاد رو به افزایش حاصله از شهرنشینی و بادیه‌نشینی را یکجا تجربه کرده باشد. با ذکر این نکته که سنت بادیه‌نشینی به طور کلی در هزاره سوم قبل از میلاد رو به تکامل گذارده بود.

تمدن باختر در پایان هزاره سوم از اهمیت خاصی برخوردار بود. مصالح بازیافتی از مکان‌های حفاری شده حاکی از یک تمدن به ظاهر شهری دولتمند مبتنی بر کشاورزی پیشرفته است. سرزمین باختر مشتمل بر فدراسیون طوایفی بود که تا حدودی متمرکز بوده، اما هنوز با تشکیلات واقعی ساختار شهری فاصله داشته است. بسیاری از محققان انحطاط زندگی شهری در باختر را با تاریخ یورش رزم‌آوران آریایی و استقرار ایشان در

هند و افغانستان در نیمه دوم هزاره دوم قبل از میلاد همزمان دانسته‌اند. باختر، گرچه تفاوتی آشکارا با تمدن‌های دره هند، فلات ایران و بین‌النهرین دارد، اما موضوعات هنری کاربردی آن حاکی از روابطی گسترده با سرزمینهای مزبور است. از این رو، همواره جایگاه ویژه‌ای در میان تمدنهای آسیایی داشته است؛ با توجه به این که هیچیک از تمدنهای نام‌برده در انزوای کامل رشد نکرده بودند. اگر از شمار مصنوعات هدر رفته باستانشناختی که بی‌تردید خود شاخص تمدنی بودند، بگذریم، مابقی، همواره به قرینه تمدنی دیگر پیدا شده است.

در سالهای اخیر درباره کنش متقابل^۱ و ماهیت آن، که سبب‌ساز تماس تمدنهای مذکور بوده، مباحثات بسیار درگرفته است. از دو دهه پیش م. توسی، و کارلوفسکی، فریافت حوزه‌های کنش متقابل را در باستان‌شناسی خاور نزدیک مطرح کرده‌اند. این دو محقق تعدادی نواحی مشخص فرهنگی - بین‌النهرین، خلیج فارس، عمان، جنوب شرقی ایران، کناره‌های حوضه هیلمند، سند، ناحیه ترکمنی آسیای مرکزی - را به عنوان مناطق تبادل سیاسی و اقتصادی مورد مطالعه قرار داده‌اند که دارای شاخصهای توزیع منابع مختلف، سازگانه‌های متفاوت بوم زراعی، و شبکه‌های مبادله‌ای اقتصادی و الگوهای انتقالی جمعیتی بوده‌اند.^۲

کنکاشهای اخیر، گرچه درک و دریافت ما را ژرفتر می‌کند، اما نواحی باستانشناختی از پیش شناسایی شده، همچنان بکر و دست‌ناخورده باقی می‌ماند. امروزه تمدن باختر نیز به فهرست حوزه‌های کنش متقابل افزوده شده است. علتها و نیروهای پوینده‌ای که در جهت تأثیرگذاردن بر کنش متقابل فیما بین این هسته‌های تمدنی عمل می‌کردند، به طور عمده در ابهام مانده‌اند. حوزه‌های کنش متقابل، که در آن فرآیند تولید و تجزیه به طور یکجا موجود بوده، از سالیان پیش در بین‌النهرین مشخص شده است، و تنها منطقه مزبور از سال ۵۰۰۰ ق.م. تا دوره‌های هلنی به صورت حوزه‌ای با همبستگی و هم‌تنیدگی فرهنگی باقی مانده است. مناطق دیگر، در زمان‌های مختلف و بی‌تردید به دلایل مختلف، در حالی که همبستگی اولیه فرهنگی خود را پیگیر بودند، فروپاشیدند و

1. Interaction

2. Carl C. Lamberg Karlovsky. «The Bronze Age of Bactria.» *Bactria. An Ancient oasis Civilization from the sands of Afghanistan.* p. 18

تجزیه شدند، یا شکلی کاملاً نو یافتند. ناپایداری الگوهای استقرار در آسیای مرکزی در همتندگی فرهنگی ترکمنستان در اواخر هزاره چهارم و اوایل هزاره سوم مشهود است. این الگوها در اواخر هزاره مزبور از هم گسیخته می‌شود. در پی این پیشامد، باختر احتمالاً در پاسخگویی به فروپاشی پیش‌رس ترکمنستان که در اواسط هزاره دوم قبل از میلاد رخ داده بود. هم‌آهنگ می‌گردد.

ساختار دووجهی پایداری و ناپایداری در آسیای مرکزی موضوع ویژه‌ای است که در طول یک هزاره، تاریخ آن خطه را شکل داده و فرق نمایانی با بین‌النهرین داشته است. حال باید دید دلیل ناپایداری افزاینده این نواحی در مقایسه با بین‌النهرین چیست؟ فیلیپ کول^۱، یکی از متخصصان در زمینه باستان‌شناسی آسیای مرکزی درباره تمدن باختر چنین نگاشته است: «اجتماعات جدید مستقر در باختر و مرگیانا، که برخی از آنها نیز احتمالاً به سوی جنوب به بلوچستان و ایران شرقی حرکت کرده بودند، تکنولوژی انتقال‌پذیر از پیش موجود را با نوآوری‌هایی در زمینه‌های سیاسی پذیرفتند.»^۲ همچنین تمدنهای نمازگاه در ترکمنستان و باختر از اوایل هزاره سوم تا اواسط هزاره دوم با تمدن ایران و هند و احتمالاً بین‌النهرین فرآیند کنش متقابل را طی کردند. در معدودی از یافته‌های باستان‌شناسی که فرهنگ مادی منطقه‌ای را مشخص می‌کند، شواهد پشتوان این فرآیند جلوه‌گر می‌شود. در مناطق فرهنگی متمایز و بعید نیز احتمالاً می‌توان این جریان فرهنگی را یافت. پیدایی گونه‌های خاصی از سفالینه باختر در شهداد و تپه‌یحیا، یا برخی از اشیاء هندی در آلتین‌تپه، عموماً شواهد ملموسی از این قبیل کنشهای متقابل را ارائه می‌دهند. شرایط کمی باستان‌شناسی مرتبط با فرآیند مزبور بسیار محدود است، و چه بسا معدودی از مصنوعات یک فرهنگ در بافت فرهنگ دیگری پیدا شود. از این رو، نقطه عطف این معضل درک ماهیت کنش متقابل می‌باشد که مبتنی بر تفاهم سیاسی - اقتصادی و اجتماعی روابط بین اقوام در دوره‌های گوناگون بوده و به ایجاد تماس میان آنان انجامیده است.

اذعان به این نکته ضروری است که در مکانهای خاصی از فرهنگهای باستانشناختی

1. Philip Khol

2. «The Bronze Age of Bactria.» *Bactria. An Ancient Oasis Civilization from the sands of Afghanistan.* p. 18

یا بخش‌های کوچکی از آنها از جمله آسیای مرکزی، تمدن هیلمند، تمدن هند یا فرهنگ‌های فلات ایران، شواهد باستان‌شناسی مستدلی وجود ندارد که پشتوان حاکمیت سیاسی یک منطقه بر دیگری باشد. باید در نظر داشته باشیم که هریک از مناطق مزبور دارای ذخایر مبسوط معدنی، زمینهای مزروعی، و معادن فلزات بودند که جوابگوی نیازهای آنها بوده است و نیز فشار رو به تزاید جمعیت، تسخیر و دستیابی به سرزمینهای جدید را در پی آورده است.

بحث درباره این‌که منطقه‌ای دارای برتری تکنولوژی بوده نادرست است. تکنولوژی تولید، خواه در کشاورزی یا تولیدات مادی دیگر، در این تمدنهای عصر مفرغ به دورانی بسیار بعید، یعنی حداقل به ۳۵۰۰ ق.م. تعلق داشته. همچنین پذیرش وجود منطقه‌ای فرهنگی در این پهنه گسترده جغرافیایی به سادگی میسر نیست؛ خواه پذیرش سلطه تکنولوژی یک منطقه بر مناطق دیگر باشد یا استثمار فرهنگی یک ناحیه از نواحی دیگر.

براساس این داده‌ها چگونه می‌توان به کنش متقابل فرهنگی که شاخص مناسبات این پهنه وسیع باستانشناختی است پی برد؟ باستانشناس، به شیوه یک قوم‌شناس، باید با در نظر داشتن شواهدی که در دسترس دارد دانسته‌های خود را تنها با اجزاء ترکیب‌کننده فرهنگ مادی محدود کند و آنگاه به بازسازی جامعه باستانشناختی^۱ پردازد.

در اینجا از همین روند در بازسازی باختر مدد می‌گیریم. نخست از کاربرد واژه متمایز^۲، اصطلاحی درخور، برای شاخص کردن تمدن باختری استفاده می‌کنیم. واژه مزبور به سبب اجزاء تشکیل‌دهنده سیاهه مادی این تمدن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در این سیاهه مادی از اقلام جایگیر در تولیدات متمایز باختر، مانند مهرهای فلزی یا مشبک، ظروف سنگی یا فلزی با نقشمایه‌های کنده‌کاری شده، صحنه‌های شمایل‌کشی، بی‌آن‌که قرینه‌ای در سرزمینهای همجوار داشته باشد، می‌توان نام برد. مفاهیم نمادین مورد اخیر بی‌تردید حاکی از یک نظام یکپارچه اعتقادی است که با مناطق همجوار تفاوت داشته است، سفال‌کاری باختریها نیز در ترکیب نقشمایه‌های تزئینی، متمایز بوده است.

همچنین، در اقلام فلزکاری باختر که به طور عمده تزئینی بوده و کاربرد مستمر

نداشته، تنوع حیرت آوری مشاهده می شود. تندیسهای جانوران به گونه ای خارق العاده پرداخت شده اند. تبرچه های کم نظیر مزین به اشکال حیوانات، ظروف سیمین و زرین که با طرحهای شکار نقش پردازی شده اند، سنجاقهای بزرگ زینتی با پایانه های جانورسان یا سرهای هندسی، بخشی از این سیاهه متمایز را عرضه می کنند. بی تردید قسمت اعظم این اقلام فلزی از گورستانها بازیافت شده اند.

واژه متمایز در معماری باختر هم کاربرد پیدا می کند، نه تنها به سبب طرح و کاررفت فضا، بلکه به جهت عملکرد متمایزی که در جامعه داشته است. گذشته از موارد نامبرده، ذکر اجمالی سازمان بندی اجتماعی، سیاسی یا سازگانه های اقتصادی نیز در باختر ضروری است. در یک سطح برتر انتزاعی، باید اذعان داشت که تمایز پرشش آفرین فرهنگ مادی باختر به ما فرصت می دهد که این تمدن را با تفاوت های ملموس مادی و قومی از فرهنگ های ملل همجوار، متمایز به شمار آوریم.

تعریف واژه قوم، چه بسا می تواند به عنوان تراکم ثابت مردمانی، در ناحیه ای داده شده با ویژگی های متداول بالنسبه معین زبانی و فرهنگی تلقی شود که یگانگی و تفاوت ایشان از دیگر شکل بندیها برای خود و دیگران محسوس است، و این همه با واژه Ethnonym ساخته کارلوفسکی تبیین شده است.^۱

در واقع، آنچه به شکل بندی یک «قوم» مرکزیت می دهد و ویژگی پیوند ساز آن قوم نیز هست، حاجتمندی به شکلی خاص از فرآوردن مادی^۲ و باز فرآوردن اجتماعی^۳ است. این دقیقاً همان ویژگی است که می توان درباره شیوه فرآوردن مادی در نزد قوم باختری - موردی خود پیدا - ذکر کرد.

آنچه که متون باستان شناسی درباره آسیای مرکزی نادیده انگاشته این است که سرزمین مزبور - در سرتاسر تاریخ مکتوب خود که عملاً بابحث هرودوت درباره اسکیت های بادیه نشین آغاز می شود - به سبب نقش بادیه نشینی باستانی و پرورش و اصلاح احشام همواره اشتها داشته است.^۴ طبق یافته های باستان شناسی و داده های تاریخی،

1. «The Bronze Age of Bactria.» *An Ancient Oasis Civilization from the Sands of Afghanistan*, p. 20.

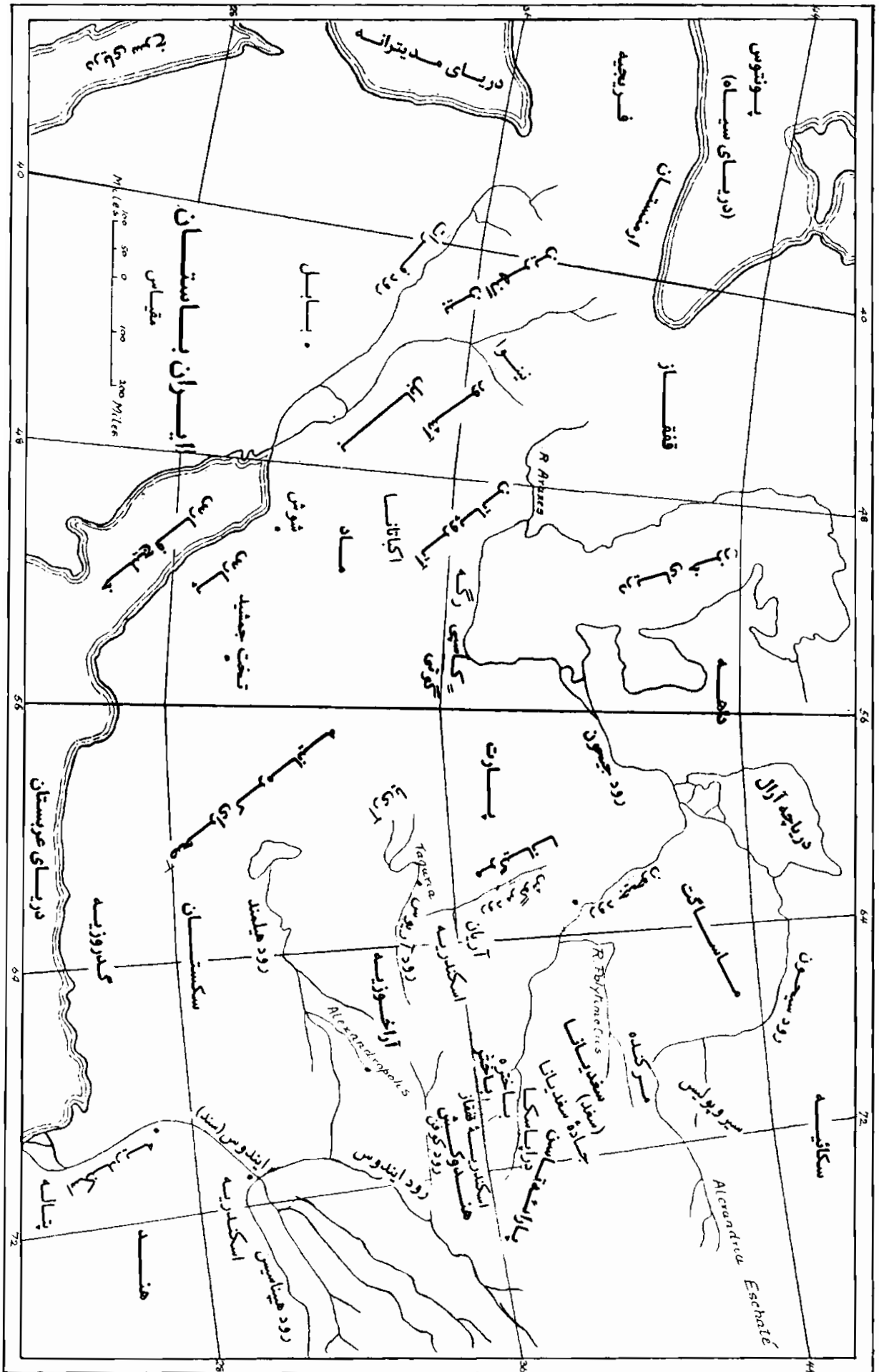
2. Material Production

3. Social Reproduction

4. «The Bronze Age of Bactria.» *An Ancient oasis Civilization from the Sands of Afghanistan*. p, 20.

قرار دادن ثروت دستی در مقابر که از تمایزات عصر مفرغ در آسیای مرکزی است، از ویژگیهای رفتاری بادیه‌نشینان بوده است. چنان که پیشتر شاهد بوده‌ایم دو طبقه شبان بادیه‌نشین و برزگر مقیم، هر دو نفوذپذیر و در عین حال ثابت بوده‌اند. شبانان بادیه‌نشین به طور ادواری مستقر شده، برزگر می‌شدند. در حالی که برزگران مقیم به بادیه‌نشینی بازمی‌گشتند. این شیوه احتمالاً از هزاره سوم تا هزاره دوم ق.م. به عنوان الگوی عملکرد استقرار در فلات ایران و آسیای مرکزی معمول بوده، و به صورت مستقیم اثباتی و نفوذپذیری شبان بادیه‌نشین، و کشاورز مستقر را مشخص می‌کرده است. این دو الگوی متمایز معیشتی، شیوه یگانه‌ای را در یک فرآوری همبسته^۱ شکل می‌بخشیده است. از یافته‌های منفرد تمدن باختری در فلات ایران، وضع اقتصادی بازار یا سازگانه‌های مبادله‌ای یا هرگونه آگاهی مبنی بر وابستگی ضمنی این تمدن با دیگر فرهنگها روشن نمی‌شود، فقط الگوهای درهم‌بافته حاکم بر اجتماعات بادیه‌نشینی زراعی مشخص می‌گردد. از این رو، بررسی باستانشناختی تمدن باختر تنها براساس این دریافت می‌تواند جریان یابد و شکل گیرد.

به تعبیری باختر عملکرد یک دروازه را در قبال استپ داشته است. استحکامات باختری که بیشتر سیمای قصور معتبر را داشتند، در عین حال می‌توانستند صورتی از کاروانسرا و انبار را نیز داشته باشند. بعدها این استحکامات در دوران کوروش و اسکندر دقیقاً با همان سازگان بازسازی شدند. استحکامات مزبور به ظاهر بنا می‌شدند تا همزیستی بین دو تمدن شهری و استپی را در یک راستا تأمین کنند. این تشکل به صورت ضرورتی اجتناب‌ناپذیر برای نیل به مبادلات پربرتر بین دو تمدن مذکور جاری بوده است.



نقشه اول: باختر یونانی

درآمدی بر باختر

مورخان کلاسیک، حدود جغرافیایی سرزمین وسیع باختر را بین هندوکش و جیحون ذکر کرده‌اند که در جناحهای جنوبی و شرقی آن دیواره‌های عظیم جداسازنده از تبت و هند وجود داشت؛ در غرب آن شیبهای سرسبز آری‌یا و مرگیانا (هرات و مرو کنونی) دو منزلگاه کهن هند و ایرانیان و صحرای وسیع کرمانیه^۱ قرار گرفته بود؛ در فراسوی جیحون به شمال تا حدود سیحون منطقه مسکونی کم جمعیت سغد واقع بود؛ در ورای آن استپهای نامحدود آسیای مرکزی قرار داشت که جماعت عظیم اسکیت‌های بادیه‌نشین را در خود سکنی داده بود. حضور این خیل عظیم در سرحدات منطقه تحت سکونت خود، همواره خطر بزرگی برای جماعت ایرانی ساکن در دره‌های سرسبز محسوب می‌شده است.^۲

۱. Carmania، سرزمینی وسیع بین گدروزیه (در حدود مکران و بلوچستان فعلی) و پارسه (Persis)، بخش اعظم این ناحیه در کرانه خلیجی واقع است که از آن نام گرفته است. وان سی کزیتوس Onesicritus، وجود رودخانه‌ای را در این منطقه گزارش می‌کند که خاکه طلا در آب آن جریان داشته است. همچنین به معادن نقره، مس، گل اخری، و دو رشته کوه در آنجا اشاره می‌کند که یکی دارای ارسنیک و دیگری نمک بوده است. کرمانیه، صحرای وسیعی نیز داشته که در حاشیه پارت، و پاره تاسن (Paraetacene منطقه‌ای است میان ماد و پارس، در محدوده خرم‌آباد و لرستان فعلی) واقع شده بود. رک:

The Geography of Strabo, Vol VII, Translated by H. L. Jones. 1966, pp. 153-154;
Curtius, general Index p. 612. نیز رک: آلفرد فن گوتشمید، تاریخ ایران و ممالک همجوار آن
ازمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، ترجمه کیکاووس جهان‌داری. ص ۲۶.

2. H.G. Rawlinson. *Bactria : The History of a forgotten Empire*, Ams Press, INC, New York, 1969, pp. 1-2.

«طبق این داده‌های جغرافیایی، شاید بتوان به اختصار نمودهای طبیعی ساختاری منطقه مزبور را ترسیم کرد. در مرحله نخست دو ویژگی عمده، باختر را از همسایگان آن متمایز می‌کرد: سلسله جبال هندوکش در جنوب و مشرق؛ آمودریا (جیحون) در شمال. رشته کوه‌های هندوکش که با تنگه‌های عظیمی قطع شده و شماری رشته‌های موازی داشت، نظیر حصاری از شرق به غرب می‌پیچید. در مشرق با قله‌های بیش از ۹۱۰۰۰ پا، به پامیر، سفیدکوه و پاروپامیسوس^۱ می‌پیوست. دو رشته اخیر که بیش از ۳۰۰ میل بلندا دارند، در جنوب به وسیله رودخانه هریرود محدود شده‌اند. قله‌های اصلی هندوکش در بخش شرقی سلسله جبال، و در منطقه شمالی واحه اوبه^۲ در حوالی هرات، فیروزکوه نام دارند. بین سفیدکوه و هندوکش، در امتداد شمال غربی - جنوب شرقی رشته کوه‌های بیشماری قرار دارند و هر یک با نامهای متفاوتی نظیر کوه حصار در بستر چپ رودخانه بلخاب، که قله عمده آن زنجیلاک است، و ۱۰۰۰۰ پا از سطح دریا ارتفاع دارد.»^۳

اما در واقع، دشت شمالی این رشته کوهها، باختر را نام آور کرده، و حاصلخیزی افسانه‌ای آن در سرتاسر جهان باستان معروفیت داشته است. در همین باره در وندیداد چنین نقل شده: [بلخ قشنگ با درفش افراشته است]^۴. اما به قول کینتوس کورتیوس،

۱. Parapanisus ، Paropamisus = هندوکش.

۲. Obe، حاکم‌نشین جشت نزدیک پنجاه پاره که دهی است «الف» از توابع هریرود، «ب» در خاور هرات. الف) حمدالله مستوفی نزه القلوب. به اهتمام محمد دبیرسیاقی، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۶. ص ۱۸۹؛ ب) گئی لسترنج. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷، ص ۴۳۷؛ اوبه، از شهرهای هرات. مقدسی احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ص ۴۳۷؛ خشت به شرق اوفا [اوفه، اوبه] (روبای حالیه) واقع بود. حدود العالم، مؤلف نامعلوم، حواشی و تعلیقات مینورسکی، و با مقدمه بارتولد، ترجمه میرحسین شاه. چاپ کابل، ۱۳۴۲، ص ۱۸۵؛ اوبه، این شهر به سمت شرقی هرات به فاصله پنجاه میل به هر دو طرف هریرود افتاده آب و هوای خیلی خوب و گوارا دارد. در ازمنه قدیمه شهرستانی داشته ولی بکلی از بین رفته است. م. عثمان صدقی، شهرهای آریانا. مؤسسه بیهقی توس، ۱۳۵۴، ص ۱۶.

3. Gorgio Vercellin. Bactria: «Past Present and Future». *Bactria. An Ancient Oasis Civilization from the sands of Afghanistan*. p. 28.

۴. همانجا. همچنین، وندیداد. حصه سوم کتاب اوستا. سیدمحمدعلی حسنی (داعی الاسلام)، به اهتمام حاجی فتح‌الله مفتون یزدی در مطبوعه صحیفه چاپ شد، ۱۹۴۸ میلادی، باب اول، فقره ۷ - ص ۱۰.

سرزمین باختر آغل بزرگی است و طبیعت متنوعی دارد. در بخشی از آن درختها و تاکستانها و میوه‌های رسیده به وفور تولید می‌شوند. جویبارهای بیشمار خاک حاصلخیز آن را آب می‌رساند. در بخشهای معتدلتر آن بذر افشانده می‌شود. مابقی آن به صورت چراگاه برای رمه‌ها باقی گذارده می‌شود.^۱

البته، این حاصلخیزی از آبهای جیحون که از پامیر سرچشمه گرفته بود، حاصل می‌شد، و پیش از رسیدن به دلتای بزرگی در دریاچه آرال، بیش از ۱۴۰۰ میل را طی می‌کرد. در طی مسیر چندین بار نام عوض می‌کرد، در استپهای ترکمنستان به چهارجوی («چهاررودخانه») موسوم می‌شد؛ و نزدیک سرمنشأ خود، به پنج آب («پنج رودخانه»). امروزه، ظاهراً ۴۰ درصد از محدوده شاخابه‌های سطحی آمودریا در افغانستان جریان دارد. در باختر قدیم، حتی اگر ۲۵ تا ۳۰ درصد از جریان آن از شاخابه‌های افغانی و اخان^۲، کوچکچه^۳، و قوندوز^۴ آمده باشد، عموماً از بدخشان که به گروه پامیر می‌پیوست، سرچشمه می‌گرفته است. آب نهرهای جاری در غرب، اغلب پیش از آن که به جیحون برسند، در واحه ناپدید می‌شدند.^۵

واژه باختر (فارسی باستان - bāxtri، باختری، اوستایی - bāxdi باخدی) در یونانی به

1. Quintus Curtius. *History of Alexander*, II, Books VI-X Translated by J.C.Rolfe. Loeb Classical Library. Printed in Great Britain, 1976, Book VII, p. 159. 26.

و نیز رک: مهشید میرفرخایی. بلخ تاریخی محله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی شماره سوم و چهارم. سال بیست و ششم. پائیز و زمستان ۷۲.

۲. Wakhan، به عربی و خان. این رود و شاخابه‌های آن که جنوبی‌ترین سرچشمه آمودریاست منطقه و خان را که در جنوب پامیر واقع است، سیر آب می‌کند. رک:

Islam Ansiklopedisi, Vol 13, Istanbul 1986.

۳. Kukche، رودی در افغانستان. این رود شاخه‌ای از جیحون بود که در حدود العالم با نام خرناب آمده و بدخشان را آبیاری می‌کند. بخش اقتصادی مهم منطقه، بین کوچکچه و شاخابه‌های آن قرار دارد. از شاخابه‌های شمالی کوچکچه معادن سنگ لاجورد استخراج می‌شود. رک:

Islam Ansiklopedisi, Vol 2, Istanbul, 1943.

۴. Kunduz، qunduz، نام رود و منطقه‌ای در شمال افغانستان. منطقه قوندوز یا کوندوز، محدود است از مشرق به بدخشان، از مغرب به طاش قوران، و از شمال به جیحون و از جنوب به هندوکش. رود قوندوز از هندوکش سرچشمه گرفته و در امتداد شمالی منطقه جریان یافته به جیحون می‌ریزد. رک:

Islam Ansiklopedisi, Vol 6, Istanbul, 1950.

5. Bactria: «Past, Present and Future» *Bactria. An Ancient Oasis Civilization from the sands of Afghanistan*, p. 28.

صورت $\beta\acute{\alpha}k\tau\alpha$ (باکتره) ضبط شده است.^۱ علت به کاربردن «ک» به جای «خ» در یونانی باستان، این بوده که در آن زمان صامت «خ» به کار نمی‌رفته است. در یونانی باستان دو صامت «ک» وجود داشته: یکی صامت کامی «ک» (K) و دیگری صامت دمی «که» (k'h) که به صورت (x) نوشته می‌شده است. طبیعی است که در برابر «خ» ایرانی باستان، پیش از صامت انسدادی دندانی «ت»، «ک» به کار رود و نه «که» = (x=k'h).^۲ واژه مزبور در فارسی میانه، به شکل بخل (Bākhī, Bāxl) ضبط شده که صورت تحول یافته «باخدی» اوستایی است با تبدیل «ذ» (ð) به «ل» (l). این نام در دوران اسلامی با قلب «ل» و «خ» به صورت «بلخ» درآمده است. اشتقاق کهن باختر از آپاختر «شمالی»، از آن رو که شمالترین منزلگاه آریاییها بود، محتمل، اما نادرست است.^۳

باختر، به سبب حاصلخیزی و سرسبزی از معروفیت خاصی برخوردار بود. آپولودوروس (در استرابو) باختر را مایه تفاخر آریانا^۴ ذکر کرده است.^۵ زیرا که با قرار گرفتن در جوار

1. Roland G. Kent. *Old Persian. Grammar, Texts, Lexicon*, 1953. Second edition revised, New Haven, American Oriental Society p. 199.

۲. برای آگاهی بیشتر به دستگاه صوتی یونانی. رک:

I. Vit Bubeník, *The Phonological Interpretation of Ancient Greek: A Pandialectal Analysis*, University of Toronto Press, 1983, figure 1-1.

II. Adolf Kaegi, *A Short Grammar of Classical Greek*, B. Herder Book Co. 1949, p. 1-4.

III. «Ancient Greek», *Encyclopaedia Britannica*, Vol 22, 1992, p. 631.

IV. H.G. Rawlinson. *Bactria. The History of a forgotten Empire*, p. 1.

با سپاس از آقای دکتر محمود بروجردی که مرا یادآور شدند تا در مورد ریشه واژه باختر و صورت یونانی آن نیز تحقیق کنم.

3. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, p.1. ; M. Markwart. *A Catalogue of the Provincial of Eranshahr*, Edited by G. messina S.1 Roma 1931, p. 10.

۴. Ariana، در اوستا آئیرینه و ئیجه Airyana-Vaejah، به عنوان جایگاه اصلی و بوم ابتدایی ایرانیان ذکر شده است. این نام با آریانا - ی (استرابو). *Strabo V. Book XI*, p. 279. «شامل ایالات شرقی ایران، مأوای ابتدایی نژاد «ایرانی»، بعلاوه «ایران» کنونی که نام آن امروزه نیز به عنوان نام رسمی کل پادشاهی پارس به کار می‌رود، منطبق می‌باشد». در ادامه، هرودوت نیز با تأیید نام کهن آریان Arian، بر این نکته تأکید دارد که «مادها در اعصار اولیه، عموماً با نام آریانها نامیده می‌شدند. این نام، احتمالاً در معنای وسیعتر کلمه نه تنها به طایفه‌ای واحد، بلکه به کلیه ساکنان مناطق کوهستانی ایران اطلاق می‌شده است.» رک:

Wilhelm Geiger. *Civilization of the Eastern Iranians in Ancient Times*, with an introduction on the Avesta Religion. London. Henry Frowde Amen Corner, E.C. Vol

جیحون، آریوس^۱، و رشته نهرهایی که از اهمیت کمتری برخوردار بودند، به درستی آبیاری می شده است^۲. استرابو، حاصلخیزی و دولتمندی باختر را همواره سبب بسط قدرت فرمانروایان یونانی آن در سرزمینهای دیگر ذکر کرده است^۳. نام باخترگاه به سهو به سرتاسر خطه شرقی ایران تعمیم داده شده است^۴.

ظاهراً رودخانه‌ها و شرایط آب و هوایی این بخش از آسیا، پس از حمله مقدونیان تغییر اساسی کرده است. یکی از ویژگیهای برجسته باختر، وجود سنگرهای طبیعی پراکنده در سرتاسر این مملکت بود. از این رو، باختریان ایرانی با آگاهی از اعتبار سوق الجیشی سرزمین خود، در بسیاری از موارد غیرقابل تسخیر شده بودند^۵. باختره^۶، پایتخت باختر که در افسانه‌های یونانی قرون سوم و چهارم ق.م به صورت بهلیکاس^۷ ظاهر شده، شهری با استحکامات بسیار اما دست ساخته بوده است^۸. چنان که خواهیم

→ I, Chapter I, Ethnography, 1885, p. 3.

ویلسن، در همین باره نقل می کند که «هرودوت هیچ گاه اشاره‌ای به آریانا نکرده، در عوض اصطلاح آری Arii را مطرح می نماید. به عبارت او، پارسیان در آغاز خویشتن را آرتایی Artaei می نامیدند، و مادها به آری موسوم بوده اند.» رک:

H.H. Wilson. *Ariana Antiqua, A Descriptive Account of The Antiquities and Coins of Afghanistan*, M.A.F.R.S. Oriental Publishers Delhi 6, P. 120.

5. *The Geography of Strabo V*, Translated by H. L. Jones. Loeb Classical Library. Printed in Great Britain. 1969, Book XI, p, 281.

۱. Arius، هریرود امروزی

2. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, p. 2.

3. *Ariana Antiqua*, pp. 160-162.

4. Eduard Meyer. *Bactria. Encyclopaedia Britannica*, Vols 9, 11. 1947.

5. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, p. 6.

۶. Bactra، که در باره اش اندک دانسته شده، به گونه‌ای جلوه‌ای از شوش را داشت. این شهر در دوران اسکندر در نزد مورخان چینی از جمله لان شی Lan Chih، نه یونانیان معروف بوده است. رک: *The Greeks in Bactria and India*, p. 114.

۷. Bahlikas (Bāhḷak)، به قول ویلسن، بلخ (باختره) از بهلیکاس مشتق شده و این واژه به کرات در تواریخ داستانی هندی آورده شده است. بهلیکا، نام پسر پراتیپا Pratipa از خاندان کورو Kuru بود. او در مهابهارات یکی از متفکین دریتراشترا Dhritrashtra بوده است. اگر احتمالاً درباره انطباق محیط جغرافیایی بلخ ایرانی بهلیکا-ی هندی، و نیز باکتریای یونانی تردید مختصری وجود داشته باشد، اشتقاق این نام از اصل آسیایی خود نیز مورد سؤال است. رک:

Ariana Antiqua, p. 125.

8. James Hutton. *Central Asia: From the Aryans to the cossak*, Kraus Reprint, A

دید، شکل‌بندی خاص این شهر سبب مقاومت آن در مقابل نیروهای مهاجم آنتیوخوس شده و محاصره شهر را به تعویق انداخته بود. به قول استرابو، «باختره به زاریاسپا^۱ نیز موسوم بوده، و رودخانه‌ای با همین نام در آن جریان داشته که به جیحون می‌ریخته است، و داراپسا^۲ و نامهای دیگر^۳. پلینی، باختره را نامی متأخرتر از زاریاسپا ذکر می‌کند که از رودخانه باخترس^۴ جاری در شهر اقتباس شده است.^۵ بظلمیوس باختره را از زاریاسپا یا زاریسپا متمایز می‌داند، حال آنکه پلینی به روایت فوق و آریان انطباق این دو شکل را تایید می‌کند. بی‌تردید، زاریاسپا در جنوب رودخانه اکسوس قرار داشت، چون اسکندر پس از اردوکشی به ماورای اکسوس به آنجا بازگشته بود. باختره با بلخ یکی گرفته شده است. دهاس، یا رودخانه بلخ که از کوههای هزار^۶ سرچشمه می‌گرفت، اکنون در آبیاری مورد مصرف دارد.^۷

باختره، در تاریخ ایران از بسیاری جهات مورد مباحثات بوده است. طبق یک سنت کهن، زردشت پیامبر، پیام دینی خود را در بسیاری از ولایات ایران بویژه در دربار گشتاسب، در باختره اشاعه داده بود. به نقل از زرتشت‌نامه^۸: از مینوآن به زردشت وحی شد که برای اشاعه دین خود در دربار گشتاسب حضور یابد. در زبان اوستا، درباره زندگی زردشت و تعالیم او در باختر، گاه از باخترکهن نام آورده شده است.^۹ بعلاوه در این خطه یکی از چند معبد دولتمند، متعلق به الهه آناهید یا آنائیتس^{۱۰} - تانتا^{۱۱} - ی پارسیان، و آنانیتا^{۱۲} در سرودهای اوستا - برپا بوده است. ضمن آنکه باختره را گاه به خطا

→ Divison of Kraus-Thomson Organization Limited, Nedenland Leichtenstein, Printed in the Netherland, 1977, p. 25.

2. Darapsa

1. Zariaspa

3. *Strabo V*, Book XI p. 281.

۴. Bactrus = روددهاس.

5. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, p. 16.

6. Hazar

7. *Ariana Antiqua*, p. 161.

۸. اشاره گایگر، احتمالاً به مطلبی ذیل عنوان پذیره آمدن امرداد امشاسفند، درباره گسترش دین، به زرتشت امر می‌کند، است. رک: زرتشت بهرام‌پژود، شاعر قرن هفتم هجری. زرتشت‌نامه. از روی نسخه مصحح فردریک روزنبرگ، خاورشناس آلمانی. با تصحیح مجدد و حواشی و فهارس. به کوشش محمد دبیرسیاقی، ناشر کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۳۸، ص ۴۶. بند ۶۹۵.

9. *Civilization of The Eastern Iranians in Ancient Times*, Vol I, p. 206.

10. Anaitis

11. Tanta.

12. Ananita

گاهواره نژاد هندواروپایی خوانده‌اند^۱، اما عملاً پایتخت ایران شرقی بوده است. زیارتگاه باستانی آن، که در نزد پارسیان و اسکیتها اهمیت یکسان مذهبی داشت؛ پیوستگیهای آن با زردشت به گونه‌ای که اشاره شد؛ موقعیت طبیعی آن که به منزله دژی مستحکم بود؛ و طبیعت جغرافیایی آن که گویی در قلب ایران قرار داشت؛ از یک سو به وسیله جاده‌ای بلند به اروپا و آسیای شرقی، و از دیگر سو به هند، و چین منتهی می‌شد. این همه، اهمیت سوق‌الجیشی و تجاری آن را برآوردناشدنی می‌نماید^۲.

بی‌تردید در شهری نظیر باختره که به کرات مورد اسکان بوده، و همواره به وسیله فاتحان تجدید بنا شده است، اگر هنوز بقایایی از زیارتگاه باستانی آن‌ها، یا خُرده یادگارهایی از دوران اشغال یونانیان برجای مانده باشد، در زیر مخروبه‌های درهم ریخته مدفون است.

باختره، به تحقیق از دیرباز سکونتگاه آریاییها و در نزد ایشان به زیبایی شهره بوده است. اما به رغم جایگاه خاص خود در نزد ایرانیان، یونانیان مقدونی را در هنگام اشغال تحت تأثیر قرار نداد. زیرا که ایشان اجرای برخی از مراسم آیینی زردشتی، از جمله بلعیدن لاشه انسان را به وسیله پرندهگان، عملی دور از شأن جماعت متمدن تلقی می‌کردند^۳. استرابو، با وجودی که باختریان را به گونه‌ای متمدنتر از بادیه‌نشینان توصیف، و رویکرد ایشان را در شیوه زیست از بادیه‌نشینان متفاوت ذکر می‌کند، با این حال، مدعی است که آنها عادات وحشیانه متداول در نزد اسکیتها، از جمله سپردن پیران را به سگان به اصطلاح گورکن، مدنظر داشته‌اند. به قول او، بیرون از دیوارهای مادر شهر باختریان، شسته و رفته، اما بخشهای بسیاری از درون دیوار لبریز از استخوانهای انسان بوده است. او، در ادامه می‌گوید که اسکندر این رسم را از میان برداشت^۴.

با این همه، به خلاف گزارش اخیر، در داستانهای متقدمتر یونانی عصر آشوری، هیچ ملتی برجسته‌تر از باختریان ذکر نشده‌اند. طبق کهنترین مکتوبات ایشان در این زمینه، به گزارشی از کتزیاس، پزشک یونانی دربار ایران در قرن پنجم ق.م. می‌پردازیم. با ذکر این

1. Meyer. *Bactria. Britannica*, vol 9.

2. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, PP. 7-10 ; W. W. Tarn. *The Greeks in Bactria and India*, Cambridge The University Press, 1966, p. 115.

3. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, p. 11.

4. *Strabo V*, Book XI, PP. 282-283.

نکته که اظهارات وی همواره با تردید تلقی شده است. براین اساس، زردشت در دوران نینوس شاه آشور و بنیانگذار نینوا می‌زیسته است. البته معلوم نیست که مقصود کتزیاس زردشت آورندهٔ دین زردشتی است، یا پادشاهی (رد - ی) با آن نام. طبق این روایت، نینوس با نقشهٔ تصرف ارگ سلطنتی باختر، اوخسیارت^۱، شاه آن سرزمین را مورد حمله قرار می‌دهد. شاه فاتح باختر، به مرور، سروری نیروی برتر نینوس و سمیرامیس - زنی از اهالی باختر - را می‌پذیرد، و به پایتخت خود عقب می‌نشیند. نام شاه باختر، مگر در همین مورد خاص در جای دیگری اوخسیارت ذکر نشده، و سمیرامیس باختری با سامورامات^۲، ملکهٔ آشور که در ۸۱۰ ق.م. در آشور فرمان می‌راند، یکی دانسته شده است. نام و نقش زردشت نیز در این روایت برده نشده است. البته به یک روایت، پذیرفتن گزارش کتزیاس با توجه به این نکته که آشوریان هیچ‌گاه از مرزهای زاگرس فراتر نرفته‌اند، بسیار دشوار است.

موسی خورنی، تاریخ‌نگار ارمنی با یاری گرفتن از منابع یونانی، زردشت را هم‌عصر سمیرامیس ذکر کرده، و او را یک مجوس و فرمانروای مادها نام برده است. بر اساس اظهارات او، سمیرامیس، زردشت را به فرمانداری نینوا و آشور منصوب می‌کند؛ بعدها این دو، به مخاصمه می‌پردازند، سمیرامیس به ارمنستان پناه می‌برد و به دست نینیا^۳ نامی مقتول می‌گردد. در روایت خورنی، زردشت، شاه ماد بوده است نه باختر. چنان‌که از گزارشهای قدمای تاریخ‌نگار پیدا است، نام نینوس به کرات، اما اوخسیات گهگاه آورده شده است. شاید اوخسیارت در متن فوق، سهواً به جای زردشت نشسته باشد. باین حال زردشت در متون گوناگون به صورت یک مغ باختری، و یک شاه آورده شده است. دو روایت دیگر نیز از آگاثیاس^۴ و آمیانوس مارسلینوس^۵ از دوره‌های متأخرتر موجود است، که زردشت را بی‌آنکه از روایت کتزیاس وام گرفته باشند، بنیانگذار دین، و تحت حمایت گشتاسب ذکر کرده‌اند، نه یک شاه. در بعضی از مکتوبات نیز از اردوکشیهای هولناک نینوس و سمیرامیس علیه پادشاهی باختر سخن رفته است، و اینکه نبردهای ایشان سرانجام به مطیع‌سازی باختر انجامید. ظاهراً به رغم آنکه جنبه‌های

1. Oxyartes

2. Sammuramat

3. Ninyas

4. Agathias

5. Ammianus Marcellinus

تاریخی این گزارشها در کل بی اساس نیست. اصالت چندانی هم ندارد. اما طبق مکتوبات میخی آشوری، تیگلات پیلسر^۱ که در قرن هشتم ق.م. می زیست، اردوکشیهایی به شرق ایران تدارک دیده بود. مع هذا، بعید نمی نماید که فرمانروایان قدرتمند آشوری و بابلی تلاشهایی در جهت قبضه کردن ولایات شرقی ایران انجام داده، ضمناً در اردوکشیهای خود به این خطه کامیابیهایی نیز کسب کرده باشند.^۲

با نگاهی مجدد به روایت استرابو درباره همزیستی باختریان و اسکیتها، عملاً تردید اندکی در مورد اینکه بخش اعظم نفوس باختری را اسکیتها تشکیل می دادند، وجود دارد. طوایف تورانی^۳ که در امتداد شمالی استقرارگاههای ایرانی آسیای مرکزی و غربی اسکان داشتند، در نزد تاریخنگاران کلاسیک به سکاها یا اسکیتها^۴ معروف بوده اند و

1. Tiglath Pilser.

2. *Civilization of the Eastern Iranians in Ancient Times*, PP 47-48;

موسس خورناسی. تاریخ ارمنستان، ترجمه مقدمه و تحاشی از کتورگی نعلبندیان، استاد دانشگاه دولتی یروان، اداره کل نشریات دانشگاه، یروان، ۱۹۸۴، ص ۱۷؛

«The Origins of Early Bactrian Civilization», pp. 43-49. ; A. V. Williams Jackson. *Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran*, Ams Press INC, New York 1965, Appendix VI, pp. 274-276; *central Asia, From The Aryans to The Cossak*, p. 25.

۳. گایگر، طوایف ساکن در ایران یا در سرزمینهایی در مرز شمالی آن را، تورانی خطاب می کند. او اظهار می کند که نام تورا Tura، بی آنکه اشاره به تقسیم بندی قومی خاصی داشته باشد، همواره به وسیله ایرانیان - از اوستا تا شاهنامه - به مردمان ساکن در استپها اطلاق می شده است. مردمانی که از حوالی دریای خزر تا سیردریا (سیحون) و فراسوی آن می زیسته اند. بقایای بومیان تاتار نظیر اسکیتهای تاریخنگاران یونانی، احتمالاً بخشی از ایشان را تشکیل می داده اند. با این حال عمده ایشان به ظن قوی از آریائیها بوده اند. *Civilization of The Eastern Iranians in Ancient Times*, p. 44 نیز رک: محمدتقی راشد محصل (مترجم) گزیده های زاد اسپرم، ص ۹، بند ۱۳ - ۹. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی تهران ۱۳۶۶. هوتن، تورانیان را رزم آورانی دلیر توصیف می کند، و می گوید، ایشان در دوران اسکندر تحت لوای داریوش [سوم] همراه با دیگر متفقان وی نبرد کردند. یک قرن و اندی بعد همراه با دیگر خویشاوندان تاتار خود پادشاهی یونانی باختری را از پا درآوردند، و کل منطقه مابین آرال و هند را متصرف شدند. اما بی هیچ اشکال تدافعاتی، در ۵۶ ق.م از رودخانه گذشتند و سرانجام به دست پارتیان منهدم شده، بعدها به مرور در ساسانیان مستحیل شدند. *Central Asia from The Aryans to the cossak*, p. 25. استرابو، طوایف آسی Asii، پاسبانی Pasiani، تخاری، سکارائولی Sacarauli را که در اصل از آن سوی رودخانه آمده بودند، در زمره جنگاوران فوق ذکر می کند. *Strabo V. Book VIII*, p. 261 و بالاخره ج. راولینسن، تورانی را غیرایرانی می خواند. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, p. 12.

۴. اسکیتها و سرمتها در قسمت راست دریای هیرکانیه که کاسپین نیز خوانده می شود، اسکان داشتند.

دشتهای حاصلخیز جیحون را تا پیش از سررسیدن خویشان آریایی خود در اختیار داشتند. به روایت ژوستین، امپراطوری باختر به وسیله همین اسکیتها پی ریزی شده بود، و استرابو می گوید که: این واقعه درست زمانی اتفاق افتاده بود که بادیه نشینان مزبور دره های حاصلخیزی را که بعدها به سکستان (افغانستان، هندوستان و غیره، استقرارگاه سکاها) معروف شده، اشغال کردند.

کلیه مشهودات درباره باختر، حاکی از آن است که مردمان غربی به این سرزمین مهاجرت کرده، و با خود زبان، آئینها و سازگان مذهبی نوینی را آورده بودند. اما به رغم نوآوریهای تازه واردها، همچنان شواهد بسیاری از نظم کهن در بازمانده ها جریان داشته است. پرستش آناهید با تشریفات آیینی سکایی که به وسیله کاهنان ملبس به تن پوشهایی به شیوه سکایی اجرا می شد، ظاهراً نشانگر آن است که زن ایزد از استپهای یخ بسته فراسوی سیحون آمده بوده است (چنان که خواهیم دید زن ایزد مزبور بعدها مورد توجه خاص شاهان کوشانی قرار می گیرد که خود از اسکیتها بودند).^۱

پیشتر با ذکر اظهاراتی از تاریخنگاران کلاسیک به اصالت آیینهای اسکیتی در نزد باختریان، که از سوی تاریخنگاران با برچسب نامتمدن مشخص شده بود، پرداخته شد. استرابو، بار دیگر با تاکید بر روشهای اسکیتی معمول در نزد باختریان، خاطر نشان می کند که: ایشان، پیران بیش از هفتاد سال را تا هنگام مرگ گرسنه نگاه می داشتند. اگر چنین سنتهایی هنگام رسیدن اسکندر در نزد ایشان مورد اجرا داشته، معلوم نیست در دوران فرمانروایان متقدمتر ایرانی چه سنتهای دیگری اعمال می شده است؟^۲

→ در قسمت چپ اسکیتهای شرقی، همچنین بادیه نشینانی که تا دریای شرقی و هند انبساط داشتند، می زیستند. مورخان یونانی، کلیه مردمان ساکن در امتداد محدوده شمالی را با نام عمومی اسکیتها یا سلنو (کلتو) اسکیتها *Celtoscythians* خطاب می کردند. اکثریت قریب به اتفاق ایشان بادیه نشین بودند. مورخان متأخر بین ایشان تمایزاتی گذارده اند. از جمله ساکنان امتداد دریای خزر بخشی سکایی و بخش دیگر ماساگت نامیده شده اند. ذکر این نکته ضروری است که سکاییه آورده شده در تاریخ هرودوت، در ساحل قدیمی آبراهه جیحون قرار داشته و با سکائیه *بظلمیوس* که با ایالات کاشغر و یارکند منطبق بوده، تفاوت تیره ای دارد. ضمناً *قارن*، کاربرد اصطلاح اسکیت را برای آن دسته از بادیه نشینانی که در جنوب روسیه اسکان داشتند، صحیح می داند.

Strabo V, Book XI, pp. 189, 245, 247. ; Central Asia from The Aryans to the cossak, p. 25; The Greeks in Bactria and India, p. 80.

1. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, p. 12.

2. *Strabo V, Book XI, p. 283.*

راولنیسن می‌گوید، ایرانیانی که باختر را متصرف شدند، بنابه ملاحظاتی ساکنان اولیه و بومی این سرزمین را طرد نکرده، و از میان برنداشتند. زیرا که شمار ایشان معدود بود و منطقه بسیار پهناور.^۱ اما به روایت نیبرگ، اینکه باخدی درفش برافراشته دارد، به روال زبان اوستایی هیچ شهرت خوبی نیست. بعکس درفش به سپاهیان دشمن داده می‌شود. پس درفش با یک سازمان ارتشی بستگی پیدا می‌کند که معنای آن با دین زردشت اختلاف داشته و نشان‌دهنده مردمی بوده است که زردشتیان با آنان پیکار می‌کرده‌اند.^۲

راولنیسن در ادامه اظهارات فوق، فقط به مستحکم کردن سنگ‌بندیهای طبیعی از سوی آریاییها در باختر اشاره می‌کند و اینکه ایشان همانجا در صلح و آرامش مأواگزیده بودند.^۳ موارد ناقص ادعای مزبور در این عبارات گایگر مستند می‌شوند. نخست آنکه، برده‌داری در ایران قدیم موجود بوده است. بردگان غیرآریایی در جنگ به اسارت گرفته می‌شدند، یا از احفاد بومیان شکست خورده‌ای بودند که از دارا بودن زمینهای خود محروم می‌شدند، اما اجازه داشتند در کار بازرگانی که نازلتر از کشاورزی شمرده می‌شد، مشارکت داشته باشند. از این رو، صنعت، در این مقطع پیشرفته بوده است. اشاره دیگر او به جدال مستمر آریاییها با دثوها و مطیع‌سازی ساکنان ابتدایی سرزمینهای کوهستانی ایران است که بالطبع با مرحله نخست از مهاجرت اولیه آریاییها در تاریخ ایشان منطبق است.^۴

مورخان قدیم، نژاد باختری را دلاوران سرسختی توصیف کرده‌اند که همواره در جنگ به‌سر می‌بردند، و روحیه جنگاوری مایه سرزنده بودن ایشان بوده است. تمام هم آنها مصروف به دور نگاهداشتن اسکیتها که به قولی همان تورانیان غارتگر و مهاجم ماورای جیحون بودند به کشتزارهای باختر می‌شده است. عناصر ایران شرقی: باختری، سکایی، سغدی و خوارزمی بویژه در اردوی ایرانی، در میان قشون پارسیان برجسته شدند. نخست در نبرد مارتن در ۴۹۰ ق.م. همراه با داریوش اول، و نخبگان پارسی؛ آنگاه در نبرد دریایی سالامیس در ۴۸۰ ق.م. همگام با خشایارشا، پارسیها و مادیها، و

1. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, p. 13.

۲. هنریک ساموئل نیبرگ. دینهای ایران باستان، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها، تهران ۱۳۵۹، ص ۳۱۵، بند چهارم.

3. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, p. 13-14.

4. *Civilization of The Eastern Iranians in Ancient Times*, Vol I, pp, 19, 22.

بالاخره اینکه در سواره‌نظام داریوش سوم در نبرد گوگمل حضور فعال داشتند. ساتراپی باختر از نظر سوق‌الجیشی، پایگاه مهمی در امپراطوری هخامنشی داشت، و وظایفی از جمله آماده‌باش در مقابل تهاجمات احتمالی هندیان به شمال؛ خنثی کردن طغیانهایی که در مرگیانا، آری‌یا، یا دیگر ایالات علیه شاه بزرگ تدارک می‌شد، و بالاخره پشتیبانی از قدرت شاه را در این قلمرو عهده‌دار بوده است.^۱

باختر به مرور، یکی از مراکز اصلی قدرت می‌شود، و تمدن ایرانی از آنجا به سرزمینهای همجوار گسترش می‌یابد. بسط حدود جغرافیایی باختر رابه دشواری می‌شود تعیین کرد. اما براساس داده‌های جغرافیایی استنباط شده از متون اوستایی، تأثیر تمدن مهاجران آریایی فراتر از مرزهای باختر رفته بوده است. بی‌تردید، مناطق مسیر عبور ایشان، اعم از اینکه در راستای مقاصد صلح‌آمیز باشد، یا خواستهای خصمانه، بسیار گسترده بوده است.^۲

1. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, p. 15; *Old Persian*, p. 127.

2. Dhalla. *Zoroastrian Civilization: from the earliest time to the downfall of the last Zoroastrian Empire*, 1992, p. 21.

نخستین چشم انداز تاریخی باخت

امواج تهاجمات طوایفی که هسته اصلی نژادهای هندواروپایی را تشکیل می دادند، و در مجاورت ایران شرقی مستقر بودند، احتمالاً در حدود سال دوهزار پیش از میلاد به خطه آسیای غربی آغاز شد. شاید در همان زمان نیز، جدایی نهایی میان گروههای هند و ایرانی آریایی نژاد، اتفاق افتاده باشد. مسیر عبور، و تعیین دقیق محل جدایی ایشان به سبب نبود مدارک کافی، بسیار دشوار است. اما براساس شواهد مستند در کتاب مقدس ایرانیان، رویداد مزبور احتمالاً بین سالهای ۲۰۰۰ و ۱۵۰۰ صورت گرفته، نیز احتمالاً مسیر عبور ایشان از غرب یا شرق دریاچه خزر بوده است. متون کهن پارسی و هندی محل یکجانشینی این دو گروه را افغانستان ذکر کرده اند. ایشان، احتمالاً پیش از استیلای مأمّن نهایی، در مکانی بین دریای خزر و آرال، سرزمینی که بعدها به استیلای داهه‌ایها^۱ درآمده بود، سکنی داشتند.^۲

1. Dahae، بزرگترین طایفه سکایی ساکن در بخش شمالی دریای خزر در هیرکانیه بودند که در اصل از استپهای سیحون می آمدند. ایشان کنفدراسیون کوچکی از سه طایفه آپارنی، خانتی Xanthii و پیسوری pissuri را شامل می شدند. داهه‌ایها، سوارکار، تیرانداز، و در جنگاوری شهره بودند. نام ایشان در فهرست ولایات داریوش نیامده، اما در زمره ولایات تابعه خشایارشا بوده است. احتمالاً در دوران تهاجم اسکندر به ایران، از اطاعت حکومت مرکزی سربر تافته اند. اهمیت ایشان در تاریخ به سبب آن است، که طایفه پارنی در ۲۴۸-۲۴۷ ق.م در ساتراپی هیرکانی-پارتی، پادشاهی مستقلی را تشکیل داده بود. با ذکر این نکته که در دوران فرمانروایی اوتیدموس سرزمین پارت بیش از یک قلمرو محلی نبوده است. رک:

Strabo V, Book VIII, p. 261; *The Greeks in Bactria and India*, p. 81.

2. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, p. 18; *Zoroastrian Civilization: from the earliest time to the downfall of the last zoroastrian empire*, p. 21.

آریاییهای مهاجم، دو گروه بودند، آریانها^۱ و ایرانیها^۲. آریانها، ظاهراً نخستین دسته‌ای بودند که به ایران قدم گذاردند، سپس به وسیله مهاجمان دیگر از پاروپامیسوس به پنجاب رانده شدند.

گروههای مهاجمی که هسته اصلی نژاد ایرانی را تشکیل می‌دادند، دو شاخه شدند. دسته‌ای از ایشان که بعدها مادیها خوانده شدند به سوی مغرب رفتند، و در سرحدات شرقی اقوام بزرگ سامی در دره دجله و فرات سکنی گزیدند. پارسیان، نیرومندترین طایفه از ایشان، در مناطق کوهستانی خلیج فارس مأوا گرفتند؛ طایفه مادی، پس از چند شاخه شدن، دره‌های کوچک و بزرگ سواحل کاسپین تا سرزمین پارس را اشغال کردند، و بعدها ارمنستان را تحت سلطه گرفتند. چنان که پیداست، چندی پیش از قرن هفتم ایرانیان جانشین تیره اصلی تورانی شدند. فرضیه فوق، اختصاراً به قرار زیر نیز پیگیری می‌شود: گروههای مهاجم ایرانی پس از دو شاخه شدن به مشرق و مغرب صحرای کرمانیه سرازیر شدند. ایرانیان شرقی در سغد، باختر، کرمانیه، مرگیانا و آری یا استقرار یافتند. ایشان اسلاف هم‌نژاد آریایی خود را به هند راندند. ایرانیان غربی به غرب صحرای مزبور رفتند.^۳

ستون دیگر طایفه ایرانی، به سوی مشرق پیش رفتند، و نیرومندترین ایشان در سواحل رودخانه جیحون مستقر شدند. سپس بادیه‌نشینان سرگشته را مطیع کردند، و صومعه باستانی باختره را - مکانی که بعدها پایتخت ایشان شد - ضبط کردند. برخی از آنها نیز به سرزمینهای پهناور آن سوی جیحون مهاجرت کردند و به سواحل سیحون دست یافتند. دسته اخیر که برخلاف خویشان غربی خود در شمار معدود بودند، در دشتهای مسطح آبرفتی ساکن شدند. در این منطقه، ایرانیان فاتح دژهایی بنا کرده، و انزوا اختیار کردند.^۴

درباره کلیات تاریخی باختر در دوران آغازین، اطلاعات مختصری در دست است که آن نیز با تفسیرهای مفسران متأخر ساسانی رنگی افسانه‌ای و نامعتبر به خود گرفته است. تنها گزارش موثق درباره ایشان، حضور باختر در رأس یک کنفدراسیون نیرومند

۱. Aryan، نژادهای وابسته به هندو وادیها و هندیان شمالی

۲. Iranian، مادیها، پارسیها، باختریها و دیگر اقوام ایرانی. رک:

Bactria: The History of a forgotten Empire, P. 18.

۴. همان اثر، ص ۲۰.

۳. همان اثر، صص ۲۰ - ۱۸.

در مشرق ایران است. این مردمان نیز نظیر خویشان مادی و پارسی خود، به وسیله همسایگان نیرومند فرونپاشیدند، و به سبب درگیری مداوم با مهاجمان تورانی بادیه‌نشین، همواره آماده رزم ماندند. اغلب در استحکامات شهر مانند، در گونه‌ای حکومت شهری زیستند؛ و به مدد درایت و سازماندهی برتر، خیل کثیری از بندگان خود را مطیع نگاه داشتند. به نظر می‌رسد که شرایط اکثر سرزمینها در اوان تهاجم مردمان آریایی زبان، چنین بوده است.^۱

بی‌تردید، مشخصترین بخش از تاریخ اولیه باختر، به از راه رسیدن زردشت پیامبر ایرانی - در دوران فرمانروایی گشتاسب در باختره - تعلق دارد، و نشان می‌دهد باختره، مقر فرمانروایان ایران شرقی نیز بوده است. چنان‌که پیشتر اشاره شد، براساس گزارش داستان‌گونه یونانی، زردشت یک شاه باختری بود. طبق شاهنامه، او در یکی از چندین تهاجم بزرگ اسکیتها از بین رفته است. گفته می‌شود که این بربرها به بلخ رخنه کرده، و پیامبر را در مقابل محراب آتشکده وی از پا درآورده‌اند.^۲

وضعیت باختر از زاویه ایران غربی این‌گونه گزارش شده است: طبق مکتوبات کتزیاس، باختریها، پس از سقوط امپراطوری آشور مستقل شدند و تا زمان کوروش، جایگاه خود را حفظ کردند. براین اساس، در دوران پادشاهی ماد نیز همچنان در انزوای افتخارآمیز خود مانده، و به آن سرزمین منضم نشده بودند.^۳ اما پس از فروپاشی

۱. همان اثر. ص ۲۲.

2. *Civilization of the Eastern Iranians in Ancient Times, Vol II*, pp. 215-216.

احتمالاً ابیاتی که در باب شهادت زردشت در شاهنامه آمده، الحاقی است، و شاید ابیات زیر موجب چنین تصویری شده است.

نهادند سر سوی آتشکده	بر آن کاخ و ایوان زرآزده
همه زندواستش همی سوختند	چه پرمایه‌تر بود برتوختند
ازایرانیان بود هشتاد مرد	زبانشان ز یزدان پر از یاد کرد
همه پیش آتش بکشتندشان	ره بندگی برنوشتندشان
ز خونشان بمرد آتش زردهشت	ندانم جزا جایشان جز بهشت.

(ابیات ۷۰ تا ۸۰) و (ابیات ۸۵ تا ۸۹). شاهنامه فردوسی. متن انتقادی. جلد ششم. به اهتمام عثمانوف، زیر نظر ع. نوشین، آکادمی علوم اتحاد شوروی، مسکو، ۱۹۶۷؛ محمد معین. مزدیسنا و ادب پارسی. انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸، ص ۱۱۸؛ دائرةالمعارف مصاحب، جلد اول، ص ۱۱۷۱.

A.V. Williams Jackson. *Zoroastrian studies*, AMS Press INC, New York 1965, p. 23.

3. *Ariana Antiqua*, pp. 126-127.

حکومت مادها، ظاهراً انقیاد کوروش پارسی را تحت شرایط زیر پذیرفتند و از آن پس یکی از ساتراپیهای ایران شدند.

ویلسن، به نقل از کتزیاس می‌گوید: کوروش علیه باختریها جنگهایی به راه انداخت که نافرجام بود، اما پس از ازدواج با آمی تیس دختر آستیاگ، باختریها، اطاعت وی را گردن نهادند و باختر، جزئی از ایران شد.^۱ هوتن، می‌گوید: ایشان در مخالفت با کوروش تا پیش از وصلت وی با دختر آستیاگ، جنگ برابری را هدایت کرده بودند.^۲ هرتسفلد، در همین راستا به ذکر این نکته می‌پردازد که: قانونی شمردن فرمانروایی کوروش از سوی باختریها، پس از ازدواج او، با دختر آستیاگ صورت تحقق یافت.^۳ راولینسن می‌گوید: کوروش پس از سقوط بابل بی‌درنگ اردو کشی عظیمی را به مشرق تدارک می‌بیند. باختر، همراه با دیگر طوایف کوچک شرقی با اشتیاق فاتح ماد را می‌پذیرد، و ایرانیان برای نخستین بار، امپراطوری واحد وسیعی را پی می‌ریزند. کوروش، با وقوف بر این امر که فرمان راندن بر باختر از فاصلهٔ بعید از شوش ناممکن است، ادارهٔ امور باختر را به شاهزاده‌ای از خون خود می‌سپارد. این روش بعدها به وسیلهٔ جانشینان وی نیز کاربرد عام پیدا می‌کند. سمردیس (تانوکسیارس Tanoxyares - کتزیاس) پسر کوروش، یکی از همین نخستین ساتراپها در باختر بوده است.^۴ جی راولینسن: ترتیب فتوحات کوروش را ترسیم‌ناشدنی توصیف می‌کند؛ اما می‌گوید که او پس از تصرف لیدیه در ۵۴۴ ق.م. به تیت مطیع‌سازی باختر به سوی مشرق می‌رود. او برای دستیابی به باختر، ناچار باید از طریق پارت یا از حوالی آن عبور می‌کرد. طبق گزارش هرودوت، او در مسیر عبور خود به باختر، کلیهٔ راهها را تصرف کرده، احتمالاً پارت را نیز آرام می‌سازد. کوروش بی‌تردید مشکلات بسیاری در سرراه خود برای فتح

۱. همانجا.

2. *Central Asia from the Aryans to the Cossak*, p. 29.

3. Ernest Herzfeld. *The Persian Empire, Studies in Geography and Ethnography of the Ancient Near East*. Franz steiner Verlag GMBH Wiesbaden 1968, p. 223.

4. *Bactria: The history of a forgotten Empire*, pp. 26-27; Ralph Norman Sharp. *The Inscriptions in Old Persian cuneiform of the Achaemenian Emperors*, Published by the central council of the celebration of the 25 th century of the foundation of the Iranian Empire, Column I. 35-43, P, 33; *Old Persian*, 10.1.26-35, p.119.

باختر داشته است.^۱ ساتراپهای باختری، ظاهراً همواره از هواخواهی متابعان خود برخوردار بوده‌اند.

به روایت یونانیان، کوروش، در کناره‌های سیردریا، شهر سیروپولیس را برای مقابله با اقوام وحشی سرمت^۲ در شمال بنا نهاده بود. وی در دومین اردو کشی خود با گذشتن از سیحون به عزم ماساگتها^۳ که مرز باختر را مشوش می‌کردند، به قتل می‌رسد. در دوران کمبوجیه جانشین وی، اوضاع بخش شرقی امپراطوی به خود واگذار می‌شود، از آن رو که شاه بیشتر هم خود را مصروف مصر می‌کرده است. به قول راولینسن، مغان در این دوران قدرت خارق‌العاده‌ای می‌یابند، و به گونه‌ای در پارس «پشت پرده گردان» می‌شوند. سمر دیس. برادر کوچکتر شاه و ساتراپ باختر نیز شاید نظیر دیگر فرمانداران ایالات دوردست، خیال استقلال داشته است، که به نقل از کتیبه بیستون^۴ داریوش، به دست کمبوجیه به قتل می‌رسد^۵ طبق کتیبه‌های داریوش، اجمالاً

1. George Rawlinson. *The Sixth Great Oriental Monarchy or, the Geography, History and Antiquities of Parthia*, New York, Dodd, Mead, Company Publishers, p. 27.

۲. Sarmatians، شبان‌پیشگان کهن بادیه‌نشین، و از خویشان اسکیتها. به یکی از زبانهای منشعب از خانواده هندواروپایی تکلم می‌کردند و در سوارکاری و رزم آوری شهره بودند. تا قرن سوم پیش از میلاد، در حوالی رودخانه دُن زندگی می‌کردند. از این تاریخ به بعد به سوی مغرب به راه افتادند، و سبب جابجایی اسکیتها شدند. رک: *Americana*, Vol 24.

۳. Massagatte، دو طایفه ماساگت و سکا در بخش شرقی متعلق به داهه‌ایها در حوزه دریای خزر سکنی داشتند، و ظاهراً در جریان جنگ با کوروش نام آور شدند. نحوه زیست ایشان به اشکال مختلف سکونت در کوهها، دشتها، مآندابها و جزایر بوده است. ایزد خورشید را می‌پرستیدند، و در راه وی اسب فدیة می‌دادند. در نزد ایشان ازدواج با یک زن مجاز، و ارتباط با دیگر زنان به صورت علنی ممکن بود. هنگام پیری، تکه تکه شدن را بهترین گونه مرگ می‌دانستند که همراه با حیوانات به صورت پخته مورد استفاده قرار گیرند. ایشان جسد مرده‌ای را که با بیماری از دنیا می‌رفت، فقط درخور جانوران وحشی می‌دانستند. ماساگتها، از سوارکاران ماهر و سربازان پیاده شجاع بودند. سلاحهای ایشان از برنج، اما سربندها و کمربندهای آنها، از طلا ساخته می‌شد. زین ابزارهای زرین داشتند. نقره در سرزمین ایشان نایاب بود، و آهن بسیار کم، اما طلا و برنج به وفور داشتند. ظاهراً، دو شاخه خوارزمی و آتاسی Attasii به طایفه ماساگت و سکا تعلق داشتند. رک: *Stabo V*, Book VIII, pp. 261, 265.

۴. کتیبه بیستون، رویدادهای نخستین سال به تخت‌نشینی داریوش ۵۲۲-۵۲۱ ق.م. زمانی را که هنوز ساتراپهای داریوش شکل نهایی نگرفته بودند، گزارش می‌کند. این کتیبه بینش ما را درباره اوضاع گذشته ایران، آنگاه که فقط شامل پنج ساتراپی بزرگ ماد، پارس، پرتوه، باختریش، و

مردم از این قتل بی اطلاع می‌مانند. کمبوجیه به مصر بازمی‌گردد. مغی با نام گئومات (سفندات Sphendates - کتزیاس) از بی‌اطلاعی مردم استفاده می‌کند، و خود را سمردیس - در تأیید قدرت‌گیری مغان - می‌خواند. مردمان سرزمینهای پارس و ماد و دیگر ایالات متبوع یاغی می‌شوند، و به سمردیس می‌پیوندند. پس از آن کمبوجیه به دست خود کشته می‌شود.^۶

باختر، در شرایط نوین ابداعی داریوش در زمره دوازدهمین ساتراپی و خراجگزار امپراطوری شد. داریوش که خود فرزند فرماندار ایالت بزرگ هیرکانیه و پارت در ایران شرقی بود، و مورد حمایت و توجه خاص باختریها، نیز پشتیبان کیش زردشتی، در هیچیک از قیامها جانب مغان را نگرفته بود. طبق کتیبه بیستون، درحالی‌که کلیه ساتراپیهای داریوش همزمان سر از اطاعت او برتافته بودند، باختر به فرمانداری شخصی موسوم به دادارشیش^۷ (= دادارشی) به‌رغم وسوسه‌های بسیار، همچنان در مقابل سرور خود وفادار ماند. طبق هر دو نسخه از این کتیبه که ذیلاً نام‌برده می‌شود، داریوش می‌گوید: ایالت مرگوش^۸ (مرگیانا = مرو) بر من یاغی شد. ایشان مردی را موسوم به فرادا^۹ به سرکردگی برگزیدند. سپس من یک پارسی را که دادارشیش نام داشت، و بنده من بود و فرماندار باختر، به آنجا فرستادم. از این رو، من به او گفتم، سپاهیان که خود را از آن من نمی‌دانند، از میان بردار. دادارشیش با سپاهیان به آنجا رفت و با مرگیانیها جنگید ... سپس ایالت از آن من شد^{۱۰}. شاید دادارشیش نیز نظیر دیگر ساتراپیهای باختری از تبار شاهان بوده است. نام دادارشیش پارسی، در تاریخ فقط در همین یک گزارش ظاهر شده است.

در دوران فرمانروایی خشایارشا در ۴۸۵ ق.م. دو تن از برادران وی موسوم به

→ هراواتیش harahavatiš بود، کامل می‌کند. رک: The Persian Empire, Studies in: Geography and History of the Ancient near East, p. 289.

5. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, p. 27-28.

6. *The Inscriptions in Old Persian Cuneiform of the Achaemenian Emperors*. column I. 26-35, 35-43, p. 33; *Old Persian*. 10.1.26-35, 11.1.35-43, PP. 119-120.

7. Dadarshish, Dadarshi

8. Marguš

9. Frada

10. *The Inscriptions in Old Persian Cuneiform of the Achaemenian Emperors*. column 3. 10 -19. p. 52 ; *Old Persian*, 38.3. 10 -9, p. 127.

ماسیس تس^۱، و هیشتاسب در باختر می‌زیستند. به قول هرودوت، برادر بزرگتر مقام ساتراپی ایالت، و هیشتاسب سمت سرکردگی سپاه را برعهده داشت.^۲ پس از مرگ خشایارشا، مردوینوس نیز برای ادامه جنگ، سپاهیان خود را از میان مادها، سکاها، باختریها، و هندیها برگزیده بود. تصور ابقای سپاهیان باختری از آن پس نیز بعید نمی‌نماید. راولینسن، در ادامه می‌گوید: از هنگام مرگ خشایارشا تا حمله اسکندر، تاریخ باختر به گونه‌ای مبهم ناخوانده می‌ماند. هرودوت روایات تاریخی خود را پس از نبرد میکال^۳ ناتمام می‌گذارد، و گزنفون به وضعیت ایران شرقی نمی‌پردازد. در این دوران، منطقه مزبور به‌رغم نادیده‌انگاری تاریخ‌نگاران یونانی و برخلاف ایران غربی که به‌سرعت نابسامان می‌شد، دست ناخورده مانده بود.

اردشیر اول و جانشین همنام او از ستایشگران آناهید باختری بودند، و معبد متوج به ستاره او را که غالباً در ادبیات متأخر نیز آمده است، می‌ستودند.^۴

در دوران شاهان هخامنشی، سرزمین باختر طبق دو نمونه‌ای که ذیلاً از هرودوت نقل می‌شود، به گونه‌ای نقش تبعیدگاه را هم داشته است. پیش از نبرد لاده^۵، فرماندهان ایرانی با طرح تبعید یاغیان به باختر در صورت ادامه گردنکشی، در صفوف ایشان رعب افکنده بودند. همچنین در زمان داریوش اول، گروهی از لیبیاییهای به‌اسارت درآمده برکه^۶، در روستایی از باختر که از ایشان نام گرفته بود، اسکان داده شدند. نام ایشان فقط همین

1. Masistes

2. George Rawlinson. *The History of Herodotus*, The University of Chicago, 1952, p. 230.

3. Mycale

4. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, p. 32.

۵. Lade، در جغرافیای قدیم، جزیره‌ای کوچک در دریای اژه در حوالی میلِت بوده است. ناوگان پارسیان در اطراف آن در سال ۴۹۵ یا ۴۹۴ ق.م. یونانیان ایونی را شکست داده بود. رک:

New Century Cyclopedia of Names, Vol II, New York 1954; *The History of Herodotus*, Lade, Island of. pp. 568-569.

۶. Barca، شهری است در لیبیه شرقی، در مشرق بن‌غازی. این شهر در سال ۵۷۰ ق.م. به وسیله یونانیان احداث، و بعدها به یک مرکز مستقل فرهنگ هلنی تبدیل شده بود. برکه، در سال ۵۱۸ ق.م. به وسیله پارسیان تسخیر و تاراج شد، اما انهدام آن به‌دست بطالسه مصر در (۳۲۳ ق.م. - ۹۶ ق.م.) بوده است. در سده‌های بعد به صورت یک شهر کم‌اهمیت، تحت حاکمیت روم غربی، و سپس روم شرقی درآمده است. رک:

Encyclopedia Americana, Vol 3.

یک بار در تاریخ آورده شده است.^۱ تاریخنگاران یونانی همواره تصورات مبالغه آمیزی دربارهٔ وسعت امپراطوری پارسیان داشتند. ذکر موقعیت باختر در این مقطع تاریخی به وسیلهٔ یونانیان بیشتر به سبب بُعد مسافت سرزمین مزبور بود که از نظر ایشان وحشتناک می نمود.

ایرانیان شرقی تبار در واپسین سالهای عمر حکومت هخامنشیان نیز همچون گذشته، نقشی سازنده در تاریخ ایران ایفا کردند. چنان که پیداست باختر در دوران فرمانروایی داریوش سوم، پادشاهی نیمه مستقلی شده بود که کمتر مداخلهٔ حکومت مرکزی را می پذیرفت. حکمران باختر هنگام حملهٔ اسکندر، بسوس نامی از تبار شاهان بود. در طی اردو کشیهای اسکندر، پس از این که مقدونیه‌ها ایالات غربی ایران را مورد تاخت و تاز قرار دادند، عناصر شرقی ایران بویژه در اردوی پارسیان به کمال جلوه کردند. در جنگ گوگمل^۲ ۳۳۱ ق.م. باختریان دلاور و سرآمد دیگر اقوام شرقی که به سبب همجواری با اسکیت‌های جنگجو و غارتگر همواره آمادهٔ نبرد بودند، اعلام آمادگی کردند. بسوس، سرکردهٔ اکثریت سپاهیان شرقی بود، و طبق همین روایت، با بهره گیری از حامیان شرقی خود، در انتظار فرصتی برای سرکشی. با سقوط پایتخت کهن پارسیان در ۳۳۰ ق.م. تعقیب نهایی داریوش سوم آغاز می شود. داریوش، به تصور آنکه ایالات بزرگ شرقی - باختر، مرگیانا، آریانا (= ایران شرقی) - از تهاجمات مقدونیه‌ها مصون مانده‌اند، منزلگاه نهایی خود را در آنجا جست و جو می کند. از این رو، با گذشتن از اکباتان پایتخت مادیه‌ها که در آن هنگام در اختیار پارتیه‌ها بود، به دروازه‌های کاسپین می رسد.^۳ با شکست داریوش سوم، بسوس، قدرتمندترین سرکردهٔ داریوش می شود. او، در شورای فرماندهان داریوش، با همراهی نبرزنس^۴، توطئه جنایتی مخوف را برای داریوش سوم طرح می ریزد.^۵ پس از قتل شاه به ساتراپی خود باختر، پس می نشیند. نخست خود را با عنوان اردشیر، شاه باختر می خواند، و آنگاه آمادهٔ نبرد با اسکندر می شود. اسکندر، با تعقیب بسوس، مرحلهٔ جدیدی از تهاجمات خود را در ایران شرقی پی می گیرد. او، در اینجا خود را با یک امپراطوری از هم گسیخته روبرو نمی بیند، بلکه

1. Bactria: *The History of a forgotten Empire*, p. 32.

2. Gaugamela

3. *Quintus Curtius I*, Book V, p. 391.

4. Nabarzanes

5. *Quintus Curtius I*, Book V, p. 397

باگروه‌های جدیدی از ایرانیان ابتدایی رویارو می‌بیند که سخت می‌جنگند، و خوی بی‌آلایش و متهور ایشان حتی در نزد مقدونیها تحسین‌برانگیز است. توفیق تداوم سلطهٔ اخلاف مقدونیها در ایران شرقی به گونه‌ای که ذیلاً می‌آید، بیش از ایران غربی بوده است. ایشان، در راستای سیاست ایجاد ارتباط با ولایات تحت سلطهٔ خود آرتاکوانه (آرتاکابانه)^۱، ذرانگیانه^۲ (زرنگ)، آراخوزیه^۳ (رخج) به احداث شهرهای مستحکم متعددی همت گماردند. بسوس، با نزدیک شدن قشون اسکندر به ساحل جنوبی جیحون عقب نشست، و هم‌پیمانان وی، اسپیتامن^۴ و داتافرن^۵، به امید فرونشاندن تصمیم تهاجم و پایان بخشیدن به تجاوزات بعدی، باتسلیم بسوس به اسکندر از وی روگردان شدند. اما اسکندر با این هدف که پیشروی او به هند فقط در سایهٔ انقیاد مطلق ایران شرقی، و اسکان یونانیهای مقدونی در آنجا، میسر است، همچنان در تصمیم خود ثابت قدم می‌ماند.^۶

از این رو، باگذشتن از رودخانه‌های اچوس^۷ (بلخاب) و اکسوس، خود را به مرگیانا می‌رساند. شش مکان در پیرامون این ایالت برای منظور شهرسازی برگزیده می‌شود، که دو مکان آن رو به جنوب و چهار مکان دیگر رو به مشرق داشته است. مکانهای مزبور در فواصل معین و مناسب، برفراز تپه‌ها بنا می‌شدند، تا از یک سو بنا بر مقتضیات، نیازهای یکدیگر را دریافت کرده، پاسخگو باشند، و از سوی دیگر اقوام تحت سلطه را نیز زیر نظر داشته باشند.^۸

نخستین اجلاس سران محلی پس از دستگیری بسوس، در باختره تشکیل می‌شود. جماعات متبوع مستقر در حاشیهٔ سیحون علیه پادگانهای مقدونی خود سر به طغیان و کشتار برمی‌دارند. دروازه‌های شهرهای محصور خود را بر روی اسکندر می‌بندند. قشون مقدونی مردان شهر سیروپولیس^۹ را در پاسخ به گردنکشی، قتل‌عام کرده، زنان و

1. Artacoanae, Artacabana

۲. Drangiana، سیستان کنونی. ۳. Arachosia قندهار کنونی.

4. Spitamenes

5. Datapherenes

6. *Bactria. The History of a forgotten Empire*, pp. 36. 41- 42 ; *The Cambridge History of Iran*, Book 3(1 & 2). Edited by E. Yarshater, Cambridge University press, 1983, P. 182.

7. Ochus

8. *Quintus Curtius II*, Book VII, P. 217.

۹. Cyropolis، کورکت Kurkath کنونی.

کودکان ایشان را به اسارت می‌برند^۱. طبق روایت استرابو، سیرا^۲ آخرین شهر ساخته کوروش در سغد بود. این شهر مرزی امپراطوری پارسیان، در کناره سیردریا قرار داشت. مردمان آن به کوروش وفادار بودند، اما اسکندر این شهر را به سبب طغیانهای مکرر منهدم کرد^۳. در این اثنا، سپاهیان اسکندر در دو جبهه دیگر نیز مورد تهدید سکاها قرار داشتند. بعلاوه، در ساحل شمالی سیحون، جبهه‌ای از سکاها آماده نبرد با مقدونیها بودند. همزمان اخبار محاصره پادگان مستقر در مرکنده^۴ به وسیله سرکرده‌ای موسوم به اسپیتامن می‌رسد. قوای اسکندر با گذشتن از سیحون، سکاها را متفرق می‌کنند. اما در رهاسازی پادگان مرکنده شکست سختی را متحمل می‌شوند. سرانجام، اسکندر با به حرکت درآوردن ستون اصلی قشون خود از سیحون و انهدام مطلق مرکنده، وضعیت مطلوب را به منطقه باز می‌گرداند.^۵ آنگاه سغد یاغی را در ناحیه جیحون آرام می‌کند. اسپیتامن، حوزه علمیات خود را به ساحل جنوبی رودخانه منتقل می‌سازد، و از آنجا به باختر یورش می‌برد. اما طی نبردهایی از سپاهیان اسکندر شکست می‌خورد، و سرانجام به سغد عقب می‌نشیند. قوای امدادی سکایی اسپیتامن در سغد، علیه وی شورش می‌کنند، و او را به قتل می‌رسانند^۶. به روایت کورتیوس، اسپیتامن، به دست همسر خود به قتل می‌رسد^۷. اردوکشی نهایی اسکندر به پاره تاسن^۸ بود. مرکز بومیان مخالف در پیرامون دژ صخره‌ای سیسی میترس^۹ بود، و گذرگاههایی را که از جنوب به سغد می‌انجامید، زیر نظر داشت. اسکندر، در اینجا اوخسیارت، شاه باختر (ساتراپ باختر نیز آورده شده) و برادر داریوش را به همراه خانواده‌اش محاصره کرده، اوخسیارت را از پا درمی‌آورد. طبق روایات کلیه مورخان، خصومت دیرپای باختریان و سغدیان با مقدونیان، سرانجام به سبب ازدواج اسکندر با روشنک دختر اوخسیارت و برادر

1. *The Cambridge History of Iran*, Book 3 (1), p. 182.

2. Cyra

3. *Strabo V*, Book XI, P. 283.

4. Maracanda، شهری در سغد؛ سمرقند کنونی رک: *Quintus Curtius*, general index, p. 606.

5. *Strabo V*, Book XI, P. 283.

6. *The Cambridge History of Iran*, Book 3 (1), p. 183.

7. *Quintus Curtius II*, Book VIII, p. 261.

8. Paraetacene، منطقه‌ای است میان ماد و پارس. رک: *Quintus Curtius*, General index, p.

9. Sisimithres.

داریوش سوم به پایان می‌رسد.^۱

استرابو نیز در همین باره می‌گوید: اسکندر به سبب خیانت، دو دژ صخره‌ای مستحکم را در باختر و سفد تسخیر کرد. اولی سیسی میترس و دومی آریامازس^۲ نام داشته است. او خسیارت، دخترش روشنک را در دژ سیسی میترس نگاه می‌داشت. تاریخ‌نگاران نقل می‌کنند که دژ صخره‌ای آریامازس در سفد، دو برابر بزرگتر از دژ سیسی میترس در باختر بود.^۳ بعلاوه، به روایت همین جغرافی-تاریخ‌نگار اسکندر هشت شهر در باختر و سفد بنا کرده بود.^۴

طبق شواهد، اسکندر شمار عظیمی از مزدوران بی‌خانمان یونانی را در شهرهای پادگانی ایران شرقی سکنی داده بود. بی‌تردید برخی از ایشان پیشتر در خدمت داریوش سوم بوده‌اند. این زیستگاهها، هسته اصلی استعمار یونانی را که بعدها عامل مهمی در تاریخ قرون سوم و دوم ق.م شده بود، در باختر و سفد تدارک دید. مع‌هذا، این ساکنان غیردوطلب، همواره در برابر نقش محوله، اطاعت محض نداشتند.^۵ به روایت کورتیوس، هنگامی که اسکندر در هند به سر می‌برد، سربازان یونانی که به وسیله پادشاه بتازگی در مهاجرنشینهای پیرامون باختره اسکان داده شده بودند، بر اثر بروز اختلاف - بین دسته‌های خودی - سر به طغیان برداشتند. شورش ایشان نه به سبب خصومت با اسکندر، بلکه به جهت وحشت از عقوبتی بود که در انتظارشان بود. ظاهراً اختلاف میان دو دسته، هلاکت تعدادی از یونانیان دسته ضعیف‌تر را در پی داشته است. تصرف ارگ باختره، پیامد عملیات مسلحانه‌ای بود که ایشان با همدستی بربرها (بومیان) کسب کرده بودند.^۶

پس از مرگ اسکندر در بابل در سال ۳۲۳ ق.م. فرماندهان او به ترتیب زیر، ساتراپیهای شرقی وی را میان خود تقسیم کردند. با ذکر این نکته که اغلب اسناد، درباره نام اشخاصی که فرمانروایی باختر را در این مقطع در اختیار داشتند، اتفاق نظر ندارند.

1. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, pp. 45-46; *The Cambridge History of Iran, Book 3 (1)*, p. 183; *Quintus Curtius II*, Book VIII, p. 271. Book IX, P. 435, Book X, p. 495.

2. Ariamazes

3. *Strabo V*, Book XI, p, 283.

۴. همان اثر، ص ۲۸۵.

5. *Strabo V*, Book XI, pp. 283, 285.

6. *Quintus Curtius II*, Book IX, pp. 423,425.

سیرتیوس^۱، به حکمرانی آراخوزیه می‌رسد. او خسیارت، در مقام ساتراپی پاروپامیزاد واقع در امتداد رودخانه کابل (سرزمینی بین مثلث هند، و کوفن^۲، و سلسله جبال پاروپامیسوس) ابقا می‌شود. استاسانور^۳، یک بومی اهل سولی^۴ (در قبرس)، به روایتی به وسیله آنتی پاتر در آری یا و زرننگ^۵، و به قولی در باختر و سغد حاکم می‌شود^۶. در روایت دیودور، فیلیپ نامی، ساتراپ باختر و سغد بوده است. طبق گفته آریان، دارنده این نام فرمانروای پارت بود، و استاسانور، عیناً فرمانروای آری یا و زرننگ بوده است^۷. در طی درگیریهای جانشینان اسکندر، فرماندهان بالاتفاق از اومنس^۸ در مقابل آنتی گونوس حمایت می‌کنند. آنتی گونوس، پس از غلبه نهایی بر اومنس، در حوالی اصفهان به غرب می‌رود، و نواحی شرقی را بدون دغدغه در اختیار ساتراپهای آنها باقی می‌گذارد.

سلوکوس در سال، ۳۱۲ ق.م. پس از مرگ پردیکاس^۹، نخستین نایب السلطنه اسکندر در مصر، به بابل می‌رود و جانشین وی می‌شود، و خاندان سلوکی را پی می‌ریزد. اما در ۳۰۶ ق.م. به قصد بازستانی ولایات شرقی از دست ساتراپهای مستقل آنها، عازم خطه مزبور می‌شود. در این مقطع باختر مجدداً آشوب زده شده بود. سلوکوس، پس از راه‌یابی به باختر، وفاداری ایشان را کسب می‌کند. سپس با بهره‌گیری از سربازان تازه‌نفس و کارآمد باختری، از گذرگاه کابل به هند می‌رود. درباره یورش سلوکوس به هند و مصاف او با چاندراگوپتا^{۱۰} از خاندان موریای روایاتی به این قرار وجود دارد: (الف) سرانجام سلوکوس بر آن شد که حداقل برخی از ایالات شرقی خود - پاروپامیزاد^{۱۱} و آراخوزیه - را در این حمله ناموفق به خاندان موریای واگذار کند^{۱۲}.

1. Sibyrtius

2. Copen

3. Stasanor

4. Soli

5. *The Cambridge History of Iran, Book 3 (1)*, p. 185.6. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, p. 52.7. *The Cambridge History of Iran Book 3(1)*, p. 185.

8. Eumenes

9. Perdicas

10. Chandragupta

۱۱. Paropamisadae، جغرافی‌نویسان قدیم از این اسم ناحیه هندوکش را مراد کرده‌اند. در دوره سلوکیها پاروپامیزاد به ساتراپ‌نشینی اطلاق می‌شد که هر دو دامنه این رشته جبال را دربر می‌گرفت و Ortaphana (کابل) حاکم‌نشین آن بود. رک: تاریخ ایران و ممالک همجوار آن ص ۷.

12. *The Cambridge History of Iran, Book 3 (1)*, p. 186.

(ب) سلوکوس، احتمالاً به پوچی نبرد با معارضان قدرتمند پی می‌برد، بویژه آنکه خود را در این مرحله، آماده‌جدال با آنتی‌گونوس - یکی از فرماندهان اسکندر - می‌بیند؛ شرایط با رضامندی برای هر دو طرف پایان می‌یابد؛ این بار سلوکوس با سپاه‌یانی بازمی‌گردد که به وسیله فیلهای هندی تقویت شده بودند. چون آشوب باختر، فروکش کرده بود، چاندراگوپتا براساس توافق فیما بین اجازه یافت که متصرفات خود را تا مرز پاروپامیسوس - احتمالاً در قلمرو او شامل آراخوزیه و بخشی از گدروزیه - بسط دهد.^۱ (ج) استرابو، موقعیت جغرافیایی طوایف زیر را، این‌گونه گزارش کرده است: پاروپامیزاد در امتداد هند است، برفراز آن کوه پاروپامیسوس قرار دارد؛ سپس آراخوزی در جهت جنوب است؛ در جنوب آن گدروزی با طوایف دیگر ساحل دریا را در محاصره دارند؛ و هند در کنار همه این مکانها قرار دارد؛ و بخشی از این مکانها که در امتداد هند واقع شده‌اند به هندیها تعلق دارند، گرچه در گذشته به پارسیان تعلق داشتند. اسکندر، همه اینها را از آریاییها گرفت و مستعمرات (مهاجرنشینهای) خود را در آنها تأسیس کرد، اما سلوکوس نیکاتور آنها را طبق یک ازدواج ملیتی به ساندراکوتوس^۲ واگذار کرد و در عوض پانصد فیل دریافت کرد.^۳

اشغال مناطق مزبور به دلایلی چند برای فرمانروایی نظیر سلوکوس بی‌فایده می‌نمود. نخست آنکه، او در فاصله دوهزار میلی در مصاف مرگ و زندگی تلاش می‌کرد، دیگر آنکه، این مناطق برعکس باختر، دارای اعتبار و ارزش کمکهای تدارکاتی انسانی و مادی نبود.^۴ در این دوران، اگرچه سلوکوس وادار به واگذاری برخی از ایالات شرقی به خاندان موریای می‌شود، اما حاکمیت خود را بیش از پیش در باختر، مرگیانا و سفد استحکام می‌بخشد.^۵

آنتی‌گونوس، در نبرد ایپسوس^۶ در سال ۳۰۱ ق.م. شکست می‌خورد. تفوق سلوکوس بر رقیب، در وهله نخست بازگشت او را به بابل تسهیل می‌کند، سپس برتری بلامنازع او را در آسیا و باختر برای قریب به پنجاه سال تضمین می‌نماید. از این پس، به

1. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, pp. 54-55.

2. Sandracottus

3. *Strabo VII*, Book II, p. 143.

4. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, p. 57.

5. *The cambridge History of Iran*, Book 3(1), p. 184.

6. Ipsus

مدت پنجاه سال از باختر بی خبر هستیم. آسیا جزئی از مستملکات سلوکوس می شود. مسکوکات سلوکوس و آنتیوخوس در راستای تأیید تابعیت مزبور به مقدار معتناهی در بلخ و بخارا پیدا شده است.^۱ سلوکوس در سال ۲۸۱ ق.م. طی نبردی پیگیر و بی امان، میان سوریه و مصر به قتل می رسد. پس از آن، باختر نیز فرصت می یابد تا از یوغ اسارت آنچه که به مرور جلوه ای جدی گرفته بود، رهایی یابد.^۲ تهاجم قبایل سکایی از شمال، اگرچه در آغاز به انهدام شهر مرو می انجامد، اما تدریجاً درهم می شکند.^۳

آنتیوخوس دوم (تئوس)، شاهزاده ای نیمه ایرانی و حامل نام پدر، در سال ۲۹۳ یا ۲۶۰ ق.م. به جای وی می نشیند، و منصب پادشاهی توأمان باختر را کسب می کند، تا به مدافعه مرزهای شرقی پردازد. او، اردوکشیهای نافرجامی را علیه همسایگان خود تدارک می بیند. ساکنان باختر و پارت، از پیش به پوچی و نابخردی خراجگزاری به پادشاهی که از دوردست زمام امور سرزمینهای ایشان را در دست داشته، و نیز به روا درخور فرمانبرداری یا بزرگداشت نبوده، پی برده بودند. مرو، بازسازی می شود، و به افتخار این شاهزاده جوان افطاکیه - در - مرو، نام می گیرد. اما ضرابخانه سلوکی در باختر، همچنان به ضرب مسکوکات با دو نام مشترک سلوکوس و آنتیوخوس ادامه می دهد. آنتیوخوس پس از آن که در سال ۲۸۰ ق.م. فرمانروای یگانه می شود، معضلات آسیای صغیر را در مرکز توجهات خود قرار می دهد، و به همین واسطه، قدرت سلوکیان در ایران شرقی رو به ضعف می گذارد.

وقفه پنجاه ساله حاکمیت سلوکیان، صلح و آرامشی پیگیر را در باختر تضمین کرده بود که قدرت و دولت، پیامد آن بوده است. باختر بزرگ، ظاهراً گونه ای حاکمیت بر سرزمینی پیدا می کند که بعدها به پارت موسوم می شود. مردمان سرزمین اخیر در آغاز غیر آریایی بوده، خوگیر به تاراج همسایگان متمدن خود، و به ظاهر جنگاورانی دیرپا بودند. ساتراپ ایشان آندراگوراس^۴ نامی بود که پیش از مرگ آنتیوخوس اول در سال ۲۶۱ ق.م. والی سلوکی پارت و هیرکانیه شده بود. وی، احتمالاً جانشین استاسانور بوده است. آندراگوراس، در دوران فرمانروایی آنتیوخوس دوم (۲۶۱-۲۴۵) ق.م. با ضرب

1. *Ariana Antiqua*, p. 215.

2. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, p. 54.

3. *The Cambridge History of Iran*, Book3(1), p. 184.

4. Andragoras

مسکوکات زرین و سیمین، ادعای استقلال می‌کند. در روی سکه‌های وی، نام شخصی ساتراپ، بدون عنوان سلطنتی نقش بسته است.^۱

به روایت گاردنر، پادشاهی که آندراگوراس نام داشت و تعدادی سکه زرین و سیمین ضرب کرده بود، احتمالاً فرمانروای پارت یا یکی از سرزمینهای همجوار در اوایل قرن سوم ق.م. بوده است. ژوستین، تنها سند قدیمی معتبری است که به این پادشاه پرداخته است. او، در گزارش خود، نام آندراگوراس را به دو صورت مطرح کرده است. (الف) نجیب‌زاده‌ای پارسی که از سوی اسکندر ساتراپ پارت می‌شود، (ب) یک ساتراپ پارت که پس از هشتادسال، به وسیله نخستین ارشک سرنگون می‌گردد. چنان‌که ذکر شد، مسکوکات زرین آندراگوراس بیانگر استقلال کامل اوست، و دلیلی روشن برای فروپاشی قدرت سلوکیان به سال ۲۵۰ ق.م. در مشرق است.^۲

ژوستین، روایت رهایی پارت و باختر را از امپراطوری سوریه چنین نقل می‌کند: پارتیها، پس از مرگ آنتی‌گونوس، تحت فرمانروایی سلوکوس نیکاتور، آنتیوخوس ثوس، و جانشینان وی بوده‌اند. ایشان در دوران حاکمیت سلوکوس دوم کالی نیکوس، نواده آنتیوخوس، و همزمان با نبرد اول پونیک سر به طغیان برداشتند. منازعات میان دو برادر - سلوکوس کالی نیکوس و آنتیوخوس هیراکس - برای احراز مقام سلطنت، با درگیریهای بسیار توأم شد تا جایی که تنبیه شورشیان از یاد رفت. چندی بعد بین سالهای ۲۴۶ و ۲۴۰ ق.م. ارشک^۳ نامی با خاستگاه نامعلوم، اما به‌غایت دلیر قیام کرد.^۴ به روایت استرابو. ارشک یک ایرانی، و کسی است که از مقابل قشون سلوکوس کالی نیکوس به سرزمین آپازیاک^۵ عقب نشست.^۶ او، در ادامه می‌گوید، یک پارتی

1. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, pp. 54-55 ; *The Cambridge History of Iran*, Book 3 (1), p. 237.

2. Percy Gardner. *The Coins of the Greek and Scythic kings in The British Museum*, edited by Reginald Stuart poole, (Catalogue of The Indian Coins). copyright 1966, p. xix.

۳. برخی‌ها، ارشک را دارای منشأ اسکیتی ذکر کرده‌اند، و برخی دیگر او را یک باختری می‌دانند. او هنگام گریز از مقابل دولت توانمند دیودوت و متابعان وی، طغیان پارت را سبب شده بود. *Strabo V*, Book IX, p.275. رک:

4. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, pp. 55, 57.

۵. Apasiacae، یکی از قبایل سکایی که در کرانه سفلی آمودریا، یعنی نزدیک به ساحل شرقی

میهن پرست که عنوان سلطنتی ارشک را داشت - ارسا - کس Arsa-kes (= مائو آ - کس - اسکیتی) که یک عنوان بود نه نام - از تبعید میان داهه‌ای‌های هم‌نژاد خود که بادیه‌نشینان آپارنی^۷ نامیده می‌شدند، و در امتداد اچوس می‌زیستند، و نیز در معیت خود ایشان به پارت حمله می‌برد، آندراگوراس را به قتل می‌رساند، و پارت را متصرف می‌شود. او، ظاهراً در تبعید به نبرد مرزی می‌پرداخته است. ارشک، در ابتدا ضعیف بود، چون همواره با کسانی نبرد می‌کرد که به وسیله او از مستملکات خود محروم می‌شدند. جانشینان وی نیز چنین می‌کردند. بعدها به سبب قدرت بیش از حد، به منزله تهدیدی برای سرزمینهای مجاور خود به شمار آمد. همه این توفیقاها، از راه جنگاوری کسب شده بود. ایشان، سرانجام خود را به عنوان فرمانروایان بزرگ سرتاسر منطقه داخل فرات قلمداد کردند.^۸

به روایت ژوستین، ارشک از راهزنی اعاشه می‌کرد، و طبق اطلاع، دریافته بود که سلوکوس در آسیا از گلهای (گالها) شکست خورده است. از این رو، با خیالی آسوده به پارت یورش برد، آندراگوراس فرمانروای این سرزمین را پس از شکست به قتل رساند، و زمام امور را در دست گرفت. او، سرزمینی را با ویژگیهای اصیل بومی پی‌ریزی کرد. از این رو، بر آورد سال ۲۴۷ ق.م. به عنوان سال سرنگونی آندراگوراس، نقطه آغاز تشکیل دوران اشکانی، و تداوم فرمانروایی ارشک در پارت، دور از منطق نیست.^۹

همزمان، رویداد مشابهی در باختر که یکی از سرزمینهای تحت تابعیت آنتیوخوس ثئوس، و فرمانروایی دیودوت ساتراپ سلوکی بود، در گرفت. دیودوت، حاکم یک هزار شهر در باختر، بی هیچ خونریزی اعلام استقلال کرد، به نام خود سکه زد، و خویشان را فرمانروای بلامنازع سرزمین پیشرفته و بزرگ باختر خواند. آنتیوخوس نیز به سبب درگیری با مصریان، بی آنکه گامی در جهت مقابله با دیودوت بردارد، واقعیت استقلال باختر را پذیرفت. دیودوت، با اختیار عنوان پادشاهی، علاوه بر باختر، حاکمیت خود را بر دیگر اقوام ساکن در مشرق اعمال کرد، و ایشان نیز با پذیرفتن حاکم جدید از

→ دریای خزر و دریاچه آرال می‌زیسته‌اند. حدس زده می‌شود که معنای تحت‌اللفظی این لغت سکا‌های آبی باشد. رک: تاریخ ایران و ممالک همجوار آن. ص ۶۹.

6. *Strabo V*, Book VIII, P. 269.

7. Aparni

8. *Strabo V*, Book IX, p. 275.

9. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, pp. 54-57.

حکام مقدونی خود چشم پوشیدند. چنان‌که پیداست تشابهات الگویی در روند استقلال باختر و پارت بسیار است. حتی سال طغیان این دو سرزمین را اکثر مورخان ۲۵۶ ق.م ذکر کرده‌اند. با این حال، نکته متمایزکننده معینی به این قرار که: در باختر ساتراپ یونانی نقش رهبری داشته، و پادشاهی باختر نظیر سلوکیان از همان ابتدا یونانی بوده، بر آن حکمفرما بوده است.^۱

1. *Strabo V*, Book XI, pp. 269, 275 ; *The Sixth Oriental Monarchy*, pp. 40-44.

باختر یونانی

مضامین پراکنده و غالباً گزارش‌گونه مورخان یونانی و سیاحان چینی- چین تا پایان فرمانروایی یونان با باختر تماس نداشته است - درباره تاریخ یونانیان باختری، نیز شمار معدودی سکه، در واقع همه آن چیزی است که از این رویداد بزرگ تاریخی و زمان وقوع آن برجای مانده است. از متون باختری که بگذریم، کند و کاوهای باستان‌شناسی در سالهای اخیر رهیافت نوینی به تمدن متعالی باختر داشته است.

چنان‌که پیداست، سرزمین باختر حتی پس از رهایی از قید سلطه سلوکیان در اواسط قرن سوم ق.م. همچنان پایگاه تعداد کثیری از یونانیان بود که گویا از زمان اسکندر به آنجا کوچانده شده بودند؛ و به گونه‌ای که اشاره شد، اسکندر قشون مزدور خود را که به ده‌هزار پیاده تخمین زده شده، پیشتر در ساتراپ‌نشینهای باختر و سغد جای داده بود. تعداد شهرهای این مهاجرنشینان نظامی از هشت تا دوازده شمارش شده است.

اگر بیاد بیاوریم که اسکندر و سلوکوس هر دو در طی اقامت زنانی از باختر و آسیای مرکزی برگزیده بودند، بالطبع، احتمال حس همکاری مستمر و بی‌وقفه میان بومیان و فاتحان از همان آغاز، حدس بعیدی نیست. حال، خواه سیاست یونانیان باختری مشارکت در قانونی واحد بوده، و به‌رغم سلوکیان که در ایجاد مستعمرات مجرد یونانی در هر قلمرو، همواره حس برتری‌طلبی را مدنظر داشته‌اند، یا از سیاست جذب فاتحان و بومیان پیروی می‌کردند، نمی‌توان قطعیت داشت. با این حال، حاکمیت یونان در باختر، بیش از هر نقطه دیگر در مشرق، از ثبات و قدرت ویژه‌ای برخوردار بوده است. قدرت سلوکیان از هنگام ساتراپی دیودوت در باختر و سغد به گونه‌ای بسط

یافته بود که رکن اصلی یونانیان را تحت پوشش داشت. بعلاوه، اخبار مربوط به طغیان دیودوت باختری علیه آنتیوخوس دوم، و طبق مسکوکات سلوکی، پیشرفت تدریجی آن در راه کسب استقلال، مدتها نادیده‌انگاشته شده بود. سکه‌های دیودوت در این مقطع به‌رغم اظهارات ژوستین مؤید قبضهٔ مطلق سلطنت نیست، زیرا که علاوه بر ضبط نام آنتیوخوس دوم در یک سوی سکه، به‌قول ویلسن از نظر ساخت، وزن و سبک با سکه‌های زرین وی انطباق کامل دارد. بعلاوه، تصویر حک شده بر آن، به اندازه‌ای شبیه با تصاویر آنتیوخوس است که گویی هنرمندی سرشاه نام‌برده را سرمشق کار خود قرار داده است. سوی دیگر این سکه، تصویر عریان ژوپتیر - ژئوس را در حالی که به پشت ایستاده، نشان می‌دهد. براساس سکه یافته‌های سیمین و زرین دیودوت اول، ظاهراً تا هنگامی که او اطاعت شاهان سلوکی را گردن نهاده بود، مسکوکاتی با نام و تصویر آنتیوخوس ضرب می‌کرد، اما از هنگام اعلام استقلال، ضرب سکه‌ها به منوال فوق، ولی با جابجایی نام ادامه داشته است. به‌نظر می‌رسد که مسکوکات سیمین دیودوت متعلق به دورانی است که او در مقام یک ساتراپ عمل می‌کرده، و سکه‌های زرین متعلق به دوران پادشاهی (۲۵۰-۲۴۵ ق.م) اوست.^۱ به‌قول تارن، چون اکثر سکه‌های ضرب‌شده با نام دیودوت به پسر همنام او تعلق دارد، به‌نظر نمی‌رسد که متصرفات دیودوت اول فراتر از باختر - سغد رفته باشد. ایدهٔ فرمانروایی او در گدروزیه و آراخوزیه و اینکه طبق نوشتهٔ هرتسفلد، آنتیوخوس ناگزیر از تصرف مجدد ایالات نامبرده شده بود، صحت ندارد.^۲ داده‌های تاریخی، حکومت دیودوت اول را فقط پنج سال ذکر کرده‌اند. او، در فاصلهٔ بین دو لشکرکشی سلوکوس به پارت، شاه شده بود. با توجه به پیدایی تغییرات در مشی سیاسی باختر در ابتدای سلطنت وی، تردیدی در این باره برجای نمی‌ماند. فراخوانی سلوکوس به سوریه در راستای آشوبهای داخلی، از سویی به تیرداد اشکانی فرصت باز یافت قلمروهای از دست رفته را می‌دهد. او، احتمالاً به‌مدد دیودوت دوم به گونه‌ای مجهز می‌شود که شاه سلوکی را شکست داده، اسیر می‌کند. اسارت شاه سلوکی یحتمل در اواسط سلطنت تیرداد، یا در سال ۲۲۶ ق.م. صورت گرفت، و چه‌بسا تا پایان همان سال ادامه داشته است. تیرداد، در کنار پیروزی بر سلوکوس به توسعه و تثبیت پادشاهی اشکانی می‌پردازد، و گسترهٔ خود را در مغرب و

1. *Ariana Antiqua*, p. 218.2. *The Greeks in Bactria and India*, p. 73.

جنوب می‌پراکند. چنان‌که اشاره شد، هر دو دیودوت سکه‌هایی با نام آنتیوخوس منتشر کرده‌اند. از دیودوت اول که بگذریم، معلوم نیست چرا دیودوت دوم در حالی که خود را شاه می‌خواند، روش پدر را دنبال کرده است.^۱

به هر حال، مسکوکات این دوره گاه با تمثال آنتیوخوس و نام دو دیودوت، و گاه بالعکس رواج داشته است. از این رو، به نظر می‌رسد که سلطهٔ صوری آنتیوخوس در دوران هر دو پادشاه به نوعی نمود داشته است. بعلاوه، تصاویر سکه‌های دو دیودوت نیز از یکدیگر قابل تمیز نیستند.^۲

استرابو می‌گوید، یونانیان باختری احتمالاً از زمان دیودوت اول سغد و واحهٔ مرو را تحت سلطه داشتند. اما سکه‌های دو دیودوت، بعضاً پدر که حامل عنوان سوتر (رهایی‌بخش) است، به نوعی ناقض توجیه ماهیت سلطه‌جویی اوست، و دفع‌گاه و بیگاه طوایف هم مرز مهاجم نیز توجیه مزبور را تبیین نمی‌کند.

طبق اظهارات ژوستین، نخستین فرمانروایان اشکانی از دیودوت هراس داشتند. و بدین واسطه با پسر او مصالحه کردند. حضور سکه‌های معدود مسین با نام دیودوت در افغانستان، احتمالاً بسط حاکمیت وی را علاوه بر منطقهٔ مزبور تا درهٔ فرغانه تأیید می‌کند. مجموع این شواهد می‌تواند به ترتیبی حاکی از مشی تجاوزکارانهٔ اولین پادشاه یونانی باختر باشد. اما نظریهٔ اخیر فراتر از گمان نمی‌رود.^۳

مشکلات ناشی از مرگ آنتیوخوس دوم در سال ۲۴۶ ق.م. روی گردانی ساتراپیهای باختر و پارت را از امپراطوری سلوکی در پی داشته است. همچنین براساس شواهد موجود، بطلمیوس سوم اورگه تس^۴ (نیکوکار)، باگذشتن از رودخانهٔ فرات، متصرفات سلوکیان را در بین‌النهرین، بابل، سوزیانا، پارس، ماد، و دیگر سرزمینهای امپراطوری تا مرزهای باختر، تحت سلطه می‌گیرد. از آن پس، باختر و پارت تا مدت‌های مدید در انزوا مانده، و پیوندهای ایشان با حکومت سلوکیان منقطع می‌شود. به روایتی، تدابیر

1. *Ariana Anitqua*, p. 217 ; *The Coins of the Greek and Scythic kings of Bactria and India*, P. XXI.

2. Richard N Frye. *The History of Ancient Iran*, C.H. Beck'sche Verlagsbuchhandlung, München, 1984, P. 179.

۳. همان اثر، ص ۱۸۰.

4. Ptolemy III Euergetes

توسعه طلبانه آنتیوخوس سوم در مصر، به پادشاه باختر این فرصت را می‌دهد تا حدود متصرفات خود را به سوی پاروپامیسوس بسط دهد.^۱ باخترا، در این دوران تحت فرمانروایی اوتیدموس، یک یونانی ماگزیایی^۲ بود.^۳ او، پس از قتل دیودوت در سال ۲۳۰ ق.م. تاج و تخت وی را غضب کرد. ظاهراً، مشی مردد و ضعف سیاسی دیودوت به ویژه در برابر رقیب بومی و دیرپای باختر، پارت، تا حدودی عامل قتل وی بوده است. به عبارت استرابو، اوتیدموس نخستین بنیانگذار پادشاهی مستقل باخترا قلمداد شده است.^۴ اگر تلقی مزبور را فقط در حد اشاره به انشعابی از خاندان جدید بپنداریم که با انتزاع فرمانروایی از دیودوت و اخلاف وی پا گرفته بود، برداشت صحیح داشته‌ایم، وگرنه ادعای مزبور با اظهارات صاحب‌نظران دیگر منافات دارد. پولی بیوس، نیز در این باره اظهار می‌کند که او اخلاف کسانی را که علیه سلوکیان طغیان کرده بودند، برانداخته است.^۵ هویت پیش از پادشاهی اوتیدموس به‌رغم نظریات مختلف همچنان ناخوانده می‌ماند.

گاردنو، اوتیدموس را یک بومی ماگزیایی در ایونیه ذکر می‌کند که به احتمال، ساتراپی با قدرت تام در ایالت همجوار بوده است.^۶ باخترا، در دوران اوتیدموس، و جانشینان او حیات کاملاً مستقل یافته بود. ایشان در راستای سیاستهای توسعه طلبانه و قدرت جنگاوری، عملاً رقبای خود را از میدان بدر کرده بودند. عناصر تأثیرگذار یونانی را با ثباتی حتی بیش از نخستین بنیانگذار آن، اسکندر پراکنده کردند. ویژگیهای برجسته دوران اوتیدموس، حیات تاریخی دیودوت را در نزد مورخان متأخر کمرنگ کرده است.

اوتیدموس، پیش از آغاز فرمانروایی آنتیوخوس سوم (کبیر) پسر سلوکوس کالی نیکوس، که در سوریه پادشاه شده بود، دوره‌ای از صلح و آرامش را به تثبیت و تحکیم

1. *The Cambridge History of Iran*, Book 3 (I), p. 187.

۲. Magnesia، در جغرافیای باستان، نام دو شهر است در کنار رودخانه مئاندر در آسیای صغیر، همچنین نام منطقه‌ای است در تسالی شرقی بین دره تمپ Tempe و خلیج پاگسه pagasae
New Century cyclopedia, Vol II.
رک:

3. *The Cambridge History of Iran*, Book 3 (1), p. 187.

4. *Strabo V*, Book IX, p. 275.

5. *Ariana Antiqua*, p. 220.

6. *The Coins of the Greek and Scythic kings of Bactria and India*, p. xxi.

پادشاهی خود گذراند. آنتیوخوس سوم در سال ۲۰۸ ق.م. در پاسخگویی مستقیم به دست اندازیه‌های پارت به خطه شرقی قلمرو وی، آماده نبرد شد. البته موارد دیگری از جمله بازپس‌گیری باختر و پارت، همچنین پاسخگویی به سیاستهای توسعه‌طلبانه اردوان اشکانی که با دستاویز قراردادن طغیان آخائوس^۱، ماد را اشغال کرده بود، نیز در این اردو کشی، تأثیرگذار بوده است.^۲

آنتیوخوس، با تهاجم به ایالت هیرکانیه - بخشی از متصرفات امپراطوری اشکانی - و مطیع‌سازی ناکامل اردوان، از اکباتان به سوی مشرق شتافت، سپس با عبور از رودخانه آریوس به باختر حمله برد. به روایت پولی بیوس، در هنگام حمله آنتیوخوس در سال ۲۰۸ ق.م. اوتیدموس نیروی عظیم خود را در کناره‌های آریوس مستقر کرده، خود با قشون اصلی در تپوریه استقرار یافت. با احتساب این مسیر، پادشاهی باختر در دوران اوتیدموس حداقل تا کوه‌های البرز امتداد داشته، و پیش از حمله آنتیوخوس، زرننگ و آراخوزیه را نیز شامل می‌شده است. اوتیدموس، در مشرق هندوکش، صاحب متصرفه‌ای نبود، و سرحد غربی مستملکات او، همان رودخانه آریوس سفلی بود. سرزمینهای تحت حاکمیت اوتیدموس در دوران اقتدار دولت سلوکی، ظاهراً از دو منطقه باختر و سغد تجاوز نمی‌کرد.^۳

اوتیدموس در مقابل حملات آنتیوخوس دوام نیاورده، به پایتخت خود باختره عقب نشست. سپس سفیری را نزد آنتیوخوس با اعلام این ادعا گسیل داشت که ساقط کردن وی از متعلقاتش بسیار غیر عادلانه بوده است. او در طی دو سال محاصره باختره، در همانجا ماند، و به سبب آگاهی از موقعیت خطیر این سرزمین، آن را به صورت یکی از استحکامات بزرگ و معروف درآورد. شاید روستاهای حصاردار نیز همزمان به سبب هراس از تهاجمات گاه‌وبیگاه بادیه‌نشینان پدید آمدند. زیرا اسکندر، هنگام ورود به باختر در سال ۳۲۶ ق.م. سرزمینی را با روستای بی‌دروپیکر مشاهده کرده بود، در حالی که بعدها چانگ - ک، این^۴ در سال ۱۲۸ ق.م. به سرزمینی با روستاهای محصور قدم گذارد.^۵ آنتیوخوس، در طول محاصره، متوجه حضور تهدیدآمیز بادیه‌نشینان

1. Achaeus

2. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, p. 65.

3. *The Sixth Monarchy*, pp. 54-58.

4. Chang-K'ien

5. *The Greeks in Bactria, and India*, pp. 115-116; 121

استپهای شمالی شد. حرکت سریع جماعت سکایی می‌رفت تا مرزهای سیحون را در معرض خطر جدی قرار دهد. جنبش این موج عظیم همواره از دو مرکز، از شمال و شمال غربی در مسیر سیحون بود. چنان‌که پیشتر نیز پادشاهان هخامنشی، و سپس اسکندر، ناچار به احداث محل‌های بارودار پرداخته بودند تا مسیر رودخانه را از تهاجم بادیه‌نشینان استپ سفلی جیحون مصون دارند. بعلاوه، گمان به هم‌پیمانی قریب‌الوقوع اوتیدموس با بادیه‌نشینان، آنتیوخوس را بر آن داشت تا با درایت خاصی انعقاد قرارداد صلحی را به وی پیشنهاد کند. اوتیدموس، با اذعان به اینکه، خود یاغی و بانی طغیان در باختر نبوده، بلکه قاتل اخلاف یاغیان (از جمله دیودوت) بوده است، و نیز پادشاهی باختر را به سبب تفوق بر فرزندان کسانی به دست آورده که اول بار ایشان طغیان کرده بودند، در مقام پادشاهی ابقا می‌شود. او ضمناً با برشمردن موقعیت خطیر حفاظتی و تدافعی شاهزادگان باختری در مقابل اسکیت‌های بادیه‌نشین، استقلال کامل سیاسی را برای خود و ایشان تضمین می‌کند. اوتیدموس ایالات شرقی ایران، بویژه باختر را بی‌وجود حامیان قدرتمند مرزی، همواره در خطر تاخت و تاز بادیه‌نشینان توصیف می‌کند. باختر، در نزد یونانیان، به منزله پاسگاه مرزی تمدن یونانی محسوب می‌شد، و امنیت سوریه چه بسا در گرو تمامیت آن بود. اوتیدموس، همواره بر این باور بود که باختر تضعیف شده، خطری مهلک برای نهضت هلاس محسوب شده، و تحت آن شرایط، یونان به سوی بربریت سوق داده می‌شود. تجاوز واقعی، نخست بار از بخش شمال غربی آغاز شد. ظاهراً، در مرزهای غربی و شمال غربی، زنجیره‌ای از تشکیلات نظامی و پایگاه‌های بارودار برپا بود. دشمن اصلی این منطقه در وهله اول، کنفدراسیون سکایی ماساگت، سپس طایفه سکارائولی بوده است. در واقع همین دو گروه نیز، آغازگر تهاجمات بودند. شاهان یونانی، هیچ‌گاه برای مطیع‌سازی ماساگتها پیشقدم نمی‌شدند. به نظر نمی‌رسد که خوارزم و خط سفلی جیحون نظیر دوران مهرداد اشکانی در اختیار ایشان بوده است. بنابراین عوامل نام‌برده شده، اتحاد دوجانبه تهاجمی و تدافعی میان دو خاندان سلطنتی باختر و سوریه منعقد می‌شود. به روایتی، پشتوان صلح فیما بین، طرح ازدواج دختر آنتیوخوس سوم با دیمتریوس، پسر اوتیدموس بود، که البته پس از آن هیچ‌یک از شاهان سلوکی حتی به مناطق تحت سلطه یونانیان باختری نزدیک هم نشدند. طبق همین روایت، حضور اشکانیان پیرامون ایشان نیز عامل دیگری برای دورنگاهداشتن سلوکیان

توصیف شده است.^۱ این نخستین اشاره‌ای است از آنچه که راجع به شیوه تهاجمی فراسوی باختر در اختیار داریم.^۲ معضلی که برای اوتیدموس و آنتیوخوس هردو، تازگی نداشت. شاه سلوکی در نهایت بر آن شد که از تمامیت این سرزمین بزرگ مرزی که جاده‌های از هندو شمال را پاسداری می‌کرد، حمایت نماید. شرایطی را که بر آن اساس صلح جاری می‌شد، لطمات فراوانی برای متفقان اشکانی آنتیوخوس به ارمغان می‌آورد.

پس از بازگشت آنتیوخوس سوم از مشرق در سال ۲۰۶ ق.م. اوتیدموس به توسعه همه‌جانبه متصرفات خود همت می‌گمارد. براساس شواهد سالهای ۲۰۶-۱۸۵ ق.م. دوران اوج عظمت باختر بود، زیرا که از نظر بسط متصرفات، از یک پادشاهی کوچک، به یک امپراطوری بزرگ تبدیل شده بود. قدرت و موقعیت پادشاهان باختری در این دوران، به اندازه‌ای بود که پادشاهان اشکانی معاصر ایشان، ترجیح می‌دادند به جای هرگونه قدرت نمایی، فقط از حدود متصرفات خود پاسداری کنند. اشک سوم که ده یا دوازده سال پس از انعقاد صلح با آنتیوخوس فرمان رانده بود، و فری یاپت پسر او که با همان مشی سیاسی پانزده سال صلح آمیز را سپری کرده بود، در راستای سیاست همزیستی مسالمت آمیز با همسایگان بویژه باختر نیرومند بوده است. سکه‌یافته‌های اوتیدموس، مؤید مشی توسعه‌طلبانه اوست، و حاکی از گسترش امپراطوری وی در محدوده وسیعی از سفد، باختر، مرگیانا، آری‌یا، پاروپامیسوس، زرننگ و آراخوریه. در برخی از وقایع نگاشته‌ها، شکست آنتیوخوس در ماگنژیا در مقابله با دیمتریوس آورده شده که بنابر شواهدی، شخص اخیرالذکر در آن هنگام با مسائل دیگری دست به گریبان بوده است. ظاهراً آثار توسعه برون مرزی دوران سلوکی به دوره فرمانروایی اوتیدموس تعلق داشته است. روایت فراگیر مرگ اوتیدموس در ماگنژیا در سال ۱۸۹ ق.م. نمی‌تواند دور از واقعیت باشد، زیرا که، اگر او پیش از این تاریخ زیسته بود،

1. *The Cambridge History of Iran*, Book 3 (I), p, 188.

The Greeks in Bactria and India, pp. 82, 116-117.

The History of Ancient Iran, p. 181.

The Coins of the Greek and Scythic kings of Bactria and India. p. xxi.

Bactria: The History of a forgotten Empire, pp. 69-70.

Ariana Antiqua, p. 221.

2. *The Sixth Monarchy*, p. 58.

بنای شهر دیمتریا^۱ که به وسیله دیمتریوس در آراخوزبه برپاشد، می‌بایست اوتیدمیا^۲ نام می‌گرفت. از این رو، وسعت حوزه قلمرو تحت حاکمیت فرمانروایان یونانی در ایالت باختر، براساس داده‌های فوق، ظاهراً از حدود ولایاتی که جغرافی‌نگاران قدیم تعیین کرده‌اند، تجاوز می‌کرده است.^۳

در این مقطع، شاید اشاره اجمالی به پیشینه بادیه‌نشینی که همواره باختر یونانی را مورد تهدید قرار می‌دادند، و در نهایت باعث سرنگونی آن نیز شدند، ضروری باشد. باختر، در دوران حیات خود، نقش واسطه‌ای حمایت‌کننده را در مقابل دنیای سامان‌یافته ایران و استپ‌های شمالی نیمه‌بربر داشته است. سرزمین واقعی بادیه‌نشینان، استپ فراخ اورآسیا بود که از دانوب تا روسیه، و جلگه‌های شمالی خزر تا مشرق امتداد داشت. هر طایفه محدوده مورد کوچ را در اختیار گرفته، چراگاههایی تعبیه می‌کرد. اگرچه دارای گروه‌های خونی و طرز تکلم متفاوت بودند، اما در نحوه زیست، شیوه همسانی داشتند. دنیای این بادیه‌نشینان انشعابات متعددی می‌یافت، و شعبه مربوط به باختر در امتداد جنوب، در مسیر آبهای آرال و خزر، ارتفاعات سلسله جبال پامیر و رشته کوه‌های پیوسته به آن بود.

این انشعاب شامل ساختاری کامل از مردمانی بود که به گونه‌ای از زبان ایرانی تکلم می‌کردند. از این رو، استفاده از کاربرد ایرانی خواندن برای ایشان - صرفنظر از گروه خونی - اشاره‌ای کلی به توارث زبانی و آیینهای آنهاست. ایرانیان از شکافهای موجود بین کوه و دریا گذشته، به سوی جنوب روان شدند. مادیها، پارسیها، باختریها، آراخوزیها و غیره، مدت زمانی پس از فتح و اسکان در سرزمینهای فلات ایران، گذشته بادیه‌نشینی خویش را از یاد بردند. در میان طوایف گوناگون ایرانی، گروه دیگری از مردمان کمتر پیشرفته وجود داشتند که همچنان در شرایط بادیه‌نشینی به سر می‌بردند. در آغاز ایرانیان پیشرفته، و سپس یونانیان اصطلاح «سکا» را برای ایشان به کار بردند. برخی از کاتبان یونانی از واژه «اسکیت» برای آنها استفاده کرده‌اند که نامی است ناصحیح، زیرا این نام در واقع خاص دسته‌ای از آریائیان ساکن در جنوب روسیه بود. یکی از پیامدهای حیرت‌آور کشفیات اخیر در آسیای مرکزی، کشف و تعیین هویت زبان سکایی بود که

1. Demetria

2. Euthydemia

3. *The Greeks in Bactria and India*, p. 83; *The Sixth Monarchy*, pp. 59. 62-63.

به گروه زبانهای ایرانی شمالی یعنی سغدی و پهلویک^۱ تعلق داشته است. تاریخ سراسر تلاش سکاها نامبرده، از قرن هفتم ق.م. مبذول به یافتن راهی به سوی خویشاوندان خود در جنوب بوده است. اظهارات اراتوستنس^۲ (در استرابو) درباره منطقه جداسازنده خجند که در خم عظیم جنوبی رودخانه سیحون، سغدیان و سکاها را از یکدیگر جدا می‌کرد، واقعیت داشت.^۳ زیرا که در آن روزگاران و پس از آن تعداد معتناهی از مردمان سکایی نام شمال سیحون، در جنوب آن رودخانه می‌زیستند، و اینها همان کسانی بودند که در آغاز یونانیان باختری، با ایشان ارتباط داشتند. رویارویی و مدافعه مداوم باختریان و بادیه‌نشینان، تا هنگام سررسیدن طایفه یوئه‌چی، فقط دفاعی درون مرزی در مقابل دسته‌ای از طوایف ایرانی تبار بود که در استپهای غربی و شمال غربی می‌زیستند، و بتدریج جلب سرزمینهای آباد و غنی شده بودند. مردمان جنوب سیحون در این دوران به سه گروه داهه‌ای، ماساگتی، و سکاراٹولی^۴ تقسیم می‌شدند.^۵

اکنون بار دیگر به او تیدموس در باختر بازمی‌گردیم. او، ظاهراً علاوه بر سغد و فرغانه در شمال، صاحب ولایتی بود که در دوران یونانیان، سرزمینی آباد و مزروع نظیر باختر توصیف شده است. در منابع یونانی و چینی این ولایت به تا-یوآن^۶ موسوم است. و در متون یونانی با فرغانه منطبق است. در متون چینی، بازتاب مشاهدات چانگ-ک، این فرستاده چین به باختر از تا-یوآن این گونه آورده شده: تا-یوآن، شهری است به آبادانی تا-هیا^۷ (باختر)، وسیعتر از فرغانه بزرگ که تا دره‌های آبریز پامیر امتداد دارد. در شرق، هم مرز دو ایالت هائو-می^۸ (او-بی) مکانی بسیار کوچک، و، یو-تین^۹ (هو-تین، ختن) است. فرمانروایان سکایی تا-یوآن تا محدوده آبریز فوق، حاکمیت داشتند، که احتمالاً بخش شرقی آن تا اطراف سرزمین یوئه‌چی بوده است. ساکنان آن سکایی،

۱. Pahlavik (پهلوی پارتی)، در فارسی امروزی بیشتر به پارتی موسوم است.

2. Erathostenes

3. Strabo V, Book VIII, p. 269.

۴. Sacarauli، یکی از چند طایفه بادیه‌نشین سکایی است. ایشان نیز از سرزمینی از آن سوی رودخانه سیحون می‌آمدند که سغد و سکاییه را به همدیگر متصل می‌کرد و در تصرف سکاها بود. رک:

5. *The Greeks in Bactria and India*. pp. 79-80.

6. Ta-Yuan

7. Ta-hia

8. Hau-mi (u-bi)

9. Yu-Tien (Hu-Tien)

سغدی یا مردمانی کهتر، اما بادیه‌نشین نبودند. ضمناً در قشون داریوش سوم، که محققاً بر فرغانه حاکمیت نداشته، نیز حضور داشتند.^۱

اوتیدموس، با در اختیار داشتن باختر و فرغانه، پایانه‌های هر دو شاخه از سهل‌الوصولترین راه را به ترکستان چین در اختیار داشت. از سویی آپولودوروس (در استرابو) می‌گوید که متصرفات پادشاهان یونانی باختر، علاوه بر آریانا (= ایران شرقی) تا «سرس^۲ و فرینی^۳ نیز ادامه داشته است.»^۴ ظاهراً، علت این انبساط در راستای سیاست دستیابی به دریا برای مقاصد بازرگانی اتخاذ شده بود.^۵ دلایل اردوکشی اوتیدموس به سرس به گونه‌ای که ذیلاً می‌آید، تا حدودی روشن می‌شود. در اواخر دوران هخامنشیان، واردات طلا به دو دلیل از سبیری به باختر و هند متوقف می‌شود. نخست اردوکشی اسکندر، سپس جنبشهای طوایف گوناگون بربر در آسیای مرکزی. یافته‌های زینتی باختر از این دوران، برخلاف مکشوفات اسکیتی-سیریایی که اغلب زر ساخته‌اند، اکثراً از نقره ساخته شده‌اند. از این رو، پیداست که باختر در این زمان عملاً طلایی در اختیار نداشته است. اگرچه این سرزمین بنابر شواهد بی‌آنکه از خود طلایی داشته باشد، همواره نقش بااهمیت گذرگاه طلا را در این دوران داشته، اما با پیدایی حکومت یونانی باختری بنابر موارد نامبرده شده، تردد در این گذرگاه متوقف شده بود.^۶ از این رو، دست‌اندازیهای اوتیدموس به حوضه تارم^۷ در اواخر عمر، امری بدیهی بوده است. او با عنایت به تقلیل ذخایر مملکت از این فلز گرانبها ناچار به دوباره‌سازی جاده طلا پرداخت. اوتیدموس، برای درهم شکستن محاصره آسیای مرکزی در سال ۱۸۰ ق.م. اردوکشی بزرگی را در مسیر جاده طلا، از فرغانه تا مرزهای چین، سبیری و

1. *The Greeks in Bactria and India*, p. 82; App 10, pp. 474-477.

2. Seres

3. Phryni

4. *Strabo V*, Book XI, p. 281.

5. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, p. 75.

6. *Archaeologica Iranica. Miscellanea in Honorem, R. Ghirshman*. Leiden, E.J. Brill 1970, «The Art of Bactria and the Treasure of the Oxus», by R.D Barnett, p. 51.

7. Tarim Basin، تورفتگی محیط بر بیش از نیمی از منطقه خودمختار سینک یانگ-اویغور واقع در شمال غربی چین است. وسعت تقریبی از مغرب تا مشرق تارم هزاروپانصد کیلومتر، و از شمال تا جنوب آن پانصد کیلومتر می‌باشد. حوضه تارم را کوههای تین‌شان Shan - Tyan، کونلون Kunlun و پامیر احاطه کرده است. رک:

مغولستان هدایت کرد. یافته‌های کم‌نظیر این خطه از جمله بالاپوشی پشمی که به شیوه کهن نوان اولاً^۱ در سبیری به دست آمده، احتمالاً کار صنعتگران باختری است.^۲ در واقع، مقصود آپولودوروس از پادشاهان یونانی باختری همان اوتیدموس (شاه زرخوار^۳) بوده است.

اردوکشی بعدی اوتیدموس از فرغانه و در امتداد همین جاده طلا به سبیری بود. در قرون دوم و اول ق.م. یک جاده تجاری شمالی به چین وجود داشت که از مغولستان می‌گذشت. این جاده از دیگر راههایی که از ترکستان چین می‌گذشتند، جدا بود. شواهد موجود حاکی از تأثیرگذاریهای هنر هلنی در سبیری در قرون دوم و اول ق.م. است که بی‌تردید از تماس با یونانیان باختری حاصل شده است. پایانه جنوب غربی جاده شمالی که به حوزه یونانی در فرغانه می‌رسید، گرچه با جاده قدیمی طلا منطبق نبود، اما با آن پیوستگی بسیار داشت. در تعاقب اردوکشی اخیر تأثیرات یونانی، نیز فرآورده‌های ایشان در این جاده نقل و انتقال می‌یافت. اما اردوکشیهای اخیر اوتیدموس ظاهراً یافتن راهی برای دستیابی به سرس بوده است. تارن، درباره ارتباط نام سرس در مآخذ استرابو، و پلینی که چینی هم نیستند، و از نظر زمانی نیز از یکدیگر جدا افتاده‌اند، مردد است. برخی سرس ذکر شده در پلینی را احتمالاً همان وو-سان^۴ یا بخشی از یوئه چی تخاری می‌پندارند که در سرزمین وو-سان در حوالی ایسیک گول^۵ مانده بودند.^۶

۱. Noin Ula، مکانی است در مغولستان.

2. *Archaeologica Iranica*, p. 51.

۳. Gold Hungry، همانجا.

۴. Wu-Sun، خاستگاه این دسته از شبانان بادیه‌نشین آسیای مرکزی به درستی شناسایی نشده است. برن شتام Bern Shtam، در اصل ایشان را از منطقه کوهستانی تین شان یا سیمیرچیه Simerchye دانسته، برخی دیگر از استپهای اوردوس Ordos، گروهی نیز آنها را با هونهای شرقی یکی گرفته‌اند. پیشروی ایشان به جنوب با تصرف سرزمین یونانی باختر به وسیله طوایف بادیه‌نشین که از استپهای شمال آمده بودند، تقارن داشته است. تمدن وو-سان، پس از آن که ایشان به وسیله هونهای شرقی به تین شان رانده شدند، روبه زوال گذارده است. رک:

Gregoire Frumkin, *Archaeology in Soviet Central Asia*. Leiden/Köln, E.J.Brill 1970, p. 31.

۵. Issyk-Kul، منطقه پیرامون ایسیک گول از عصر مفرغ مورد اسکان، و یکی از مراکز مهم وو-سان بوده است. این طایفه، در اواخر قرن دوم ق.م. یوئه چی‌ها را به سوی باختر رانده‌اند. رک: همان اثر ص ۳۸.

6. *The Greeks in Bactria and India*, p. 110.

توصیف پلینی دربارهٔ سرس، با چین هیچ رابطه‌ای ندارد، زیرا که او نژاد ایشان را بلند قامت، مو قرمز و چشم آبی توصیف می‌کند. موقعیت قراردادی جغرافیایی سرس‌های اخیر نیز در حوضهٔ تارم بوده است. ناراین^۱، سرس را سورس^۲ قرائت می‌کند و آن را با سو-له^۳ چین یا کاشغر یکی می‌داند.^۴ نام سرس‌ها به‌عنوان تولیدکنندگان ابریشم چینی در خاور دور، هیچ‌گاه پیش از دوران ژولیوس سزار، و اگوستوس مطرح نشده است. آگاهی از چین غربی، یکی از نتایج گشوده شدن باب تجارت بین ایران و چین در سال ۱۰۶ ق.م. بود، که در راستای کشفیات چانگ-ک، این، حاصل شد. اما معلوم نیست سرس‌های آپلودوروس چه کسانی بودند، زیرا اطلاعات چینی‌ها به پیش از ۲۰۰ ق.م. نمی‌رسد، و اگر سرس‌ها در سرزمین ایسیک گول زیسته باشند، پس از نزدیکترین واسطه‌های تجاری بین یونانیان باختری، چین و سبیری بوده‌اند.^۵

به بیانی دیگر، سرس‌ها این‌گونه توصیف شده‌اند: مردمان باستانی آسیا که اکنون با چینی‌ها و تبتی‌ها یکی دانسته شده‌اند، در نزد یونانیان به سبب آن‌که از تولیدکنندگان ابریشم بودند، معروف شدند. رویارویی ایشان نخست بار، با آن دسته از یونانیانی بود که به وسیلهٔ اسکندر در آسیا متمرکز شده بودند. در آن هنگام سرزمین ایشان سریکا^۶ نامیده می‌شد. ایشان، ابریشم خود را از راه خشکی به آسیای صغیر و از راه دریا به مصر می‌فرستادند. کسانی که از طریق آسیای صغیر با ایشان تماس داشتند، سرس خطابشان می‌کردند، و دیگران که از راه دریا از هند، ایشان را سینه^۷ می‌نامیدند. سرس‌ها، با فرآورده‌های ابریشمین خود در روم دوران نرون شهرت بسیار یافتند.^۸

آپلودوروس، در تصویر دستیابی اوتیدموس به سرس‌ها به استثنای بازپس‌گیری جادهٔ طلا، توفیق داشته است. او، راه‌یابی اوتیدموس را به منطقهٔ تولید طلا که در منتهی‌الیه سیستم آب‌های ینی‌سئی^۹ قرار داشته، ناموفق توصیف کرده است.^{۱۰}

1. Narain

2. Sures

3. Su-le

4. *The History of Ancient Iran*, p. 182.5. *The Greeks in Bactria and India*, pp. 110-111.

6. Serica

7. sinæ

8. *New Century Cyclopedia*, Vol III.

9. Yenisei

10. *Strabo V*, Book X1, p. 281.

فرینی (فرونی) که در دوره‌های بعد به وسیله پلینی با نام فونی^۱ نیز ذکر شده، با تخاری، یوئه‌چی کوچک^۲ پیوسته بوده است.^۳ نارابین، فرینی را همان مردمانی می‌شمارد که در درهٔ تاش کورگان سکنا داشتند.^۴ به قول پلینی، این مردمان، در سالهای ۱۷۶ و ۱۶۰ ق.م. ساکن حوضهٔ تارم بودند. به دشواری می‌توان گفت که فرینی‌ها چه کسانی بودند. ایشان، بی‌تردید از هیونگ-نو^۵ (هسیونگ-نو) که حوزهٔ زیستی خود را پیش از سال ۱۷۴ ق.م. در ترکستان چین گسترانیدند، نبوده‌اند. اصطلاح فرینی ممکن است به صورت عام به مردمان ساکن در یارکند-کاشغر یا سرزمین ختن اطلاق می‌شد. یونانیان احتمالاً برای دستیابی به ترکستان چین از جادهٔ سهمناک جنوبی از بدخشان به پامیر گذشته بودند. عوامل زیر به گونه‌ای بازتاب گذر ایشان است.

در برخی از متون خروشتی^۶ قرن سوم میلادی، از ترکستان چین، دو واژهٔ یونانی برای سکه، «استاتر»^۷ stater و دراخما drachma، و نیز کلمهٔ «هزار» milima نقش بسته بود. ظاهراً، اصطلاحات مزبور به وسیلهٔ سوداگران آسیایی دوران امپراطوری روم، نظیر مهرهای یونانی، از ختن آورده نشده بودند. اما ممکن است که این واژه‌ها از طریق دادوستد هند با ترکستان چین به آنجا راه یافته باشند. احتمالاً هیچ‌یک از شاهان پس از اوکراتید، اصطلاح استاتر را بر سکه‌های خود ضرب نکرده‌اند. واژهٔ مزبور، شاید پس از این دوران فقط به عنوان واحد «مقیاس» کاربرد داشته است.^۸

چنان‌که پیشتر اشاره شد، اوتیدموس پس از اردوکشی ناموفق خود به شمال، متوجه حوضهٔ تارم می‌شود. او، گذشته از بسط قلمرو، دستیابی به نیکل را که تدریجاً در باختر

1. Phuni

2. Siao Yueh Chih

3. *The Greeks in Bactria and India*, p. 84.

4. *The History of Ancient Iran*, p. 182.

۵. Hiung-nu، برخی از محققان این طایفه را با هون‌ها یکی دانسته‌اند. رک:

Sixth Great Monarchy, p. 115.

۶. Kharoshti، شاخهٔ فرعی خطوط غیرسامی مشتق شده از الفبای آرامی که برای زبانهای غیرسامی آسیای مرکزی، جنوبی، جنوب شرقی و شرقی اقتباس شده است. در هند شامل شمار بسیاری از شاخه‌های زبانی هندی، دورتر هندی و خروشتی است که در دوران فرمانروایی ایرانیان در قرن پنجم ق.م. در شمال غربی هند رایج بوده است. ضمن آن‌که تأثیرگذاری الفبای آرامی در شکل بخشیدن به خروشتی موردانکار نیست، این خط تحت تأثیر براهمی متقدم نیز بوده است. رک: *Americana*, Vol 1.

۷. واحد طلا یا نقرهٔ شهرهای یونان که وزن و ارزش آن فرق داشت.

8. *The Greeks in Bactria and India*, pp. 84-85; 111-112.

ظاهر شده بود، مدنظر داشت. نیکل، در نزد چینیان به مس سفید معروف بوده، و احتمالاً در آنجا به وفور یافت می‌شد. حضور تشابهات عیاری بین سکه‌های باختری و چینی، تردید عیار وارداتی نیکل چینی را به باختر بر طرف می‌کند. با ذکر این نکته که اوتیدموس هیچ‌گاه از نیکل برای ضرب سکه‌های خود استفاده نکرده بود؛ و چنان که از مسکوکات برجای مانده او برمی‌آید، کلیه سکه‌های معروف نیکلی متعلق به پادشاهان فرعی خاندان اوتیدموس - اوتیدموس دوم، پسر دیمتریوس، پانتالئون^۱، آگاتوکلس^۲ - بوده است. اما موارد مذکور حاکی از روابط رایج میان باختر، سبیری و چین می‌باشد. ظاهراً رخنه اوتیدموس به ترکستان چین، در اواخر دوران سلطنت او صورت گرفت که مقارن با سلاله «هان» در همان سرزمین بود. به تحقیق، روابط مستقیم تجاری با چین در دوران غلبه یونان برقرار نشد، زیرا که آمد و شد کاروانهای چینی به ایران از سال ۱۰۶ ق.م. آغاز و عملاً در تعاقب مأموریت‌های چانگ - ک، این، حاصل شده بود.^۳

در مغرب، اوتیدموس با گذشتن از آریوس در سال ۲۰۶ ق.م. ساتراپیهای پارتی استوئنه^۴، آپاورکتیکنه^۵ (آپاورتنه)، و احتمالاً بخشی از پارتینه^۶ را که جزو ساتراپی باختری تپوریه^۷ و تراکسیان^۸ شده بودند، از دست اشکانیان خارج کرد. این فتوحات در اظهارات آپولودوروس که می‌گوید آریوس در باختر جریان دارد، منعکس شده است.^۹ این دو ساتراپی جدید، همراه با دو ساتراپی دوردست مرگیانا - ی باختر، و سرزمین مابین مرگوش و آریوس سفلی - احتمالاً بخشی از آن جزو ساتراپ نشین مرو بود - که آنها را به همدیگر متصل می‌کرد، یک پادشاهی کهنتر را تشکیل می‌داد که آنتیماخوس^{۱۰} پسر دوم اوتیدموس بر آن فرمان می‌رانده است. مقرر فرمانروایی وی، احتمالاً انطاکیه مرو

1. Pantaleon

2. Agathocles

3. *The Greeks in Bactria and India*, pp. 111-112 ; 87 ; 363.۴. Astaueni, Astauene, طبق جغرافیای بطلمیوس در دو مکان آری یا (هرات) و هیرکانیه (گرگان) آورده شده است. رک: *The Greeks in Bactria and India*, p. 232.۵. Apavartene, Apavarktikene, نخستین پایتخت اشکانیان است که به وسیله تیرداد برفراز جبال آپاورتنه ساخته شده بود. آپاورتنه در ایورد است. رک: تاریخ ایران و ممالک همجوار آن، ص ۶۹ *The Greeks in Bactria and India*, p. 46.

۶. Parthiene, Parthyne, منطقه‌ای است در آسیا، بین ماد و باختر. رک: Quintus Curtius I, p. 417. ۷. Tapuria, منطقه‌ای است در غرب آریوس.

۸. Traxiane, منطقه‌ای است در غرب آریوس.

9. *Strabo V*, Book X, p. 277.

10. Antimachus

بود، و به همین دلیل مرگیان، قلمرو وی قلمداد شده است. بطلیموس، در تقسیمات جغرافیایی آسیا، روش کهن ساتراپیهای هخامنشی-اسکندری را پی گرفته است، با این استثنا که مرگیانا را در قالبی جداگانه که بیشتر به یک ساتراپی می ماند، آورده است. این تقسیم بندی هیچ گاه تحقق نداشته، زیرا که از زمان داریوش اول ولایت مرگوش بخشی از ساتراپی باختر محسوب می شده است. اسکندر نیز همان شکل بندی هخامنشیان را در تقسیمات ایالتی مدنظر داشت. وضعیت مرو در دوران سلوکیان نیز، به همین منوال بود. در زمان اوتیدموس نیز همچنان به صورت یک ساتراپی در دل پادشاهی باختر ماند. اما در دوران اشکانیان جزئی از ایشان شد. چنان که از شواهد برمی آید، مرگیانا-ی بزرگ به دوران عظمت باختر تعلق داشته، و ظاهراً پادشاهی جز آنتیماخوس در شکل گیری مجدد آن نقشی نداشته است. آنتیماخوس، احتمالاً در نقطه ای در غرب باختر فرمان می راند، و شاید یکی از دو شاه کهتر بود که نخستین حمله سهمگین اوکراتید را دفع کرده است، و گویا از محل ضرب سکه های ترا دراخمی خود در باختر فاصله چندانی نداشته است. برخی از مسکوکات او در باختره نیز رواج داشته است. بعلاوه بطلیموس در تقسیمات خود از ساتراپی جدید تپوریه، بین دو رودخانه آریوس و مرگوش، همچنین داهه، که احتمالاً جزئی از متصرفات آنتیماخوس بوده، یا او ادعای فرمانروایی بر بخش جنوبی استپهای خزر را داشته، نام می برد. براساس داده های تاریخی، آنتیماخوس، ظاهراً در دوران پدرش اوتیدموس، و برادرش دیمتریوس، یکی از پادشاهان کهتر بوده است. نکته درخور توجه درباره سکه های آنتیماخوس این است که، او خود را در آنها «تئوس» یا ایزد نامیده است. پیش از او هیچ شاهی مگر آنتیوخوس چهارم از خاندان شاهان غربی، خود را با این عنوان نام نبرده است. در دوران اشکانی نیز عنوان نام برده یکبار بر روی سکه بدون ریش فری یاپت نقش بسته بوده است. اردوان پسر شاه مزبور هم خود را «پسر یک ایزد» خطاب می کرد. این عنوان، به رغم رویدادهای آغازین دوران اشکانی ظاهراً از آنتیماخوس به عاریت گرفته شده بود.^۱ درباره چگونگی گزینش عنوان مزبور، آن هم به وسیله یک شاه کهتر، ضروری است به روایت دیگری از راولینسن درباره آنتیماخوس که ذیلاً می آید، توجه کنیم. با ذکر این نکته که اوتیدموس، خود هیچ گاه در زمان حیات، از عنوان «ایزد» استفاده نکرده بود. البته پس از مرگ،

1. *The Greeks in Bactria and India*, pp. 87-93.

مسکوکات مسینی از او در هند با نقش واژه تئوس رواج داشته است. حضور سکه‌های اوتیدموس در هند، هر چند مسین، احتمالاً معنایی جز تسخیر سرزمین مزبور را در زمان حیات وی داشته است.

«آنتیماخوس تئوس، مدعی مرموز مقام پادشاهی که به سبب عنوان اختیار شده، تصور شخصی صاحب نام را به ذهن متبادر می‌کند، فقط از طریق مسکوکات خود شناسایی شده است. اکثر مورخان از او چشم پوشیده‌اند. او ظاهراً پسر یا خویش بسیار نزدیک دیودوت دوم بود. زیرا که در یک روی سکه‌های وی سرشاه، و در روی دیگر آن زئوس عربان صاعقه‌انداز مشاهده می‌شود. برخی، او را جانشین دیودوت دوم در کابل ذکر کرده‌اند. اما کابل به تحقیق در این ایام در اختیار خاندان موریان قرار داشت.

آنتیماخوس، احتمالاً عضوی از خاندان سلطنتی بود که پس از قتل دیودوت دوم، خویشتن را به حق وارث سلطنت می‌دانست. خطسکه تئوس نیز تأکیدی است بر «حق الهی» او برای کسب تاج و تحت سلطنت. او به عنوان «شاه مشروع» پس از یک دوره کوتاه زمامداری، به وسیله اوتیدموس شکست می‌خورد.^۱

حال بر اساس سکه داده‌ها که به گونه‌ای تاریخ شاهان باختری را تبیین می‌کنند، مرزهای ایشان، در دوره‌های مختلف و تحت فرمانروایی خاندانهای مختلف، تنها به ماوراءالنهر محدود نمی‌شد، بلکه از یک سو سرزمینهایی در جنوب و جنوب غربی مرزهای ایران، و از سوی دیگر هند را شامل می‌شده است. البته ذکر این نکته ضروری است که سکه یافته‌ها، شاهد یگانه فرمانروایی یک پادشاه نیستند، و کار رفت آنها برای بازسازی تاریخ یک دوره بهتر است با ملاحظه و عطف نظر بسیار صورت گیرد. اما نقاط پیدایی آنها احتمالاً می‌تواند نقش ارزنده‌ای در تعیین حدود داشته باشد. ضمناً به نظر نمی‌رسد که سرتاسر این مرزها تحت حاکمیت یک شاه بوده است. سکه داده‌ها نیز شاهد حضور چندین خاندان جداگانه بتقریب هم‌عصرند که زمام امور را در دست داشتند. بنابراین، سرزمینهای نام‌برده بی‌تردید بین شاخه‌هایی از خاندان اصلی تقسیم شده بود. چرا که به روایت استرابو، یونانیان باختری از فرمانروایان آریانا (ایران شرقی) و هند بوده‌اند.^۲

1. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, pp. 62; 151.

2. *Ariana Anitqua*, pp. 119-120.

به هر حال، طولانیترین تاریخ دوران استقلال باختر به دوره فرمانروایی اوتیدموس، و پسرش دیمتریوس تعلق داشت. بررسی دوران متقدم اوتیدمیایی و تصاویری که از اوتیدموس بر روی سکه‌های ضرب شده، عموماً آثار ارزنده‌ای است که می‌تواند به عنوان شاهدی مورد استناد باشد. سه گونه متمایز از سکه‌های این دوره که حامل عناصر دقیق واقع‌پردازی‌اند، بیشتر مورد عنایت می‌باشند. اوتیدموس سالخورده و پسرش دیمتریوس که جمجمه فیل بر سر نهاده‌اند، و آنتیماخوس نامی که کلاه پهن بر سر دارد. دوتن اخیر در عنفوان جوانی‌اند. نقوش مزبور، در زمره مطلوبترین آثار هنری یونانی در این دوره محسوب می‌شوند، و گمان می‌رود که یک نفر این تمثالها را پرداخته باشد. از این رو، بر اساس مشهودات، آنتیماخوس نیز به همان دودمان تعلق داشته و چه بسا برادر جوانتر دیمتریوس بوده است. تمثال او، با لبخند استهز آمیز، نشانگر هیئتی غیر یگانه در هنر یونانی است. این لبخند مرموز، در هیچ سکه دیگری بویژه در مجموعه مسکوکات مشرق زمین تکرار نشده است.^۱

از قدیم‌الایام ضرب سکه‌های طلا، در زمره نخستین ویژگیهای یک پادشاهی بوده است. با این حال سکه‌های اوتیدموس به رغم کمبود دو فلز طلا و نقره، همچنان مؤید همان ملاحظاتی است که پیشینیان نگاه می‌داشتند. ویلسن در ادامه می‌گوید، سکه‌های سیمین اوتیدموس متعدد است و متنوع. به یک روایت، اوتیدموس بسیاری از تترادراخمهای خود را به سبب کمبود طلا و نقره، بر روی مسکوکات رایج قدیمتر دوباره ضرب کرده است. برخی از این مسکوکات به سبب زیبایی و یکدست بودن و شیوه خاص ساخت، به سکه‌های اولیه باختری تعلق دارد. در ساخت برخی دیگر دقت کمتری مبذول شده است. دسته سوم اصل بربری دارد، و احتمالاً به وسیله بعضی از سرکردگان مرزی اسکیتی با تقلید از سکه‌های رایج در باختر ضرب شده است. مسکوکات سیمین اوتیدموس، بی‌استثنا در شمال هندوکش در قوندوز، بلخ و بخارا پیدا شده‌اند. برخی از آنها نیز از کابل به دست آمده‌اند که احتمالاً از شمال به آنجا آورده شده‌اند.^۲

قارن، شمار مسکوکات زرین، «استاتر» اوتیدموس، و حتی شاه پیش از او دیودوت

1. *The Greeks in Bactria and India*, pp. 74-76.

2. *Ariana Antiqua*, p. 221.

را معدود ذکر می‌کند، به گونه‌ای که اکنون نایاب است. ظاهراً پس از او، هیچ‌یک از پادشاهان حتی دیمتریوس به ضرب سکه زرین مبادرت نکرده است. معدودی از مسکوکات مسین اوتیدموس در حوالی کوهها در جنوب و فقط در بگرام پیدا شده، و به نظر می‌رسد که در جریان معاملات بازرگانی به آنجا راه یافته باشد. عنوان خوانا در کلیه مسکوکات خوش ساخت «شاه اوتیدموس» است. سرشاه در این دسته از سکه‌ها برهنه و ساده است، و فقط به رسم فرمانروایان هندی و ایرانی سربند دارد. ترکیب نیمرخها، بسیار محکم و بدون ریش است. برعکس، در مسکوکات مسین صورتها ریش‌دار و همراه با سر ژوپتر آورده شده‌اند. به غیر از سکه‌های زرین اوتیدموس، گروه سکه‌های سیمین وی شامل دراخم و تترادراخم است.^۱

حال، بار دیگر به نقل روایت استرابو که حاصلخیزی سرزمین باختر را سبب دولتمندی و قدرتمندی صاحبان یونانی آن ذکر کرده، می‌پردازیم. سرزمینی مجهز به سازگان پیشرفته آبیاری که جیحون و شاخه‌های آن را تا اقصی نقاط هدایت می‌کرد، آناهیتا، زن ایزدی که با توصیف یکهزار دست و یکهزار کانال در متون، از کوهها به دریاچه آرال سرریز می‌کرد، در حقیقت نماد همان جیحون پر قدرت بوده است.^۲ براساس مشهودات، توجه به آبیاری در باختر از دوران هخامنشیان رواج تام داشت. اما خاک حاصلخیز، تنها منبع ثروت سرشار باختر یونانی، سغد جنوبی و سمرقند، مراکز اصلی پادشاهی اوتیدموس نبوده است. براساس کتیبه داریوش اول در شوش، سنگ لاجورد سغد برای بنای آپادانا، همچنین عقیق شنگرف سغد، برای استفاده در مهر ساخته‌ها، آورده می‌شد. این دو سنگ نیمه‌قیمتی، بی‌تردید در نزد یونانیان کار رفت مادی داشته و منبع درآمدی محسوب می‌شده است.^۳ و بالاخره سمرقند، که حاصلخیزترین متصرفه اوتیدموس در آسیای مرکزی ذکر شده است. اما باختر در دوران حاکمیت یونانیان، ظاهراً از حیث فلزات قیمتی در مضیقه بود. مؤید این نکته، حضور نادر مسکوکات طلا و معدود نقره است که احتمالاً در تعاقب از کار ایستادن جاده طلا در باختر اواخر دوران هخامنشی و آن هم به دلایلی که گذشت، نتیجه شد. هرچند که

۱. همانجا؛

The Greeks in Bactria and India, p. 104.

۲. همان اثر، ص ۱۰۲.

3. Old Persian, 3h. 35-40, p. 144.

این سرزمین در گذشته افسانه‌ای خود به سرزمین طلا معروف بود و بنابه روایات مکتوب «پادشاهان پارسی به گونه‌ای که در گنجینه جیحون آورده شده، طلای خود را از این سرزمین تأمین می‌کرده‌اند.»^۱ اما گویا باید روایت مزبور را درباره سرزمینی تعمیم داد که در جوار باختر قرار داشته است. ماساگت، چنان‌که پیشتر اشاره شد، از حیث دارائی طلا به اندازه‌ای غنی توصیف شده، که حتی در تهیه زین ابزار خود طلا به کار می‌برده است. داریوش، در فهرست سرزمینهای خراجگزار و نوع خراجی که از ایشان می‌ستاند، می‌گوید: «طلا از سارد و باختر؛ نقره و آبنوس از مصر می‌آید.»^۲ براساس شواهد، مصر حتی یک انس نقره هم در طول حیات تاریخی نداشته است، و احتمالاً چون در منطقه مسیر عبور نقره قرار داشت، و یا از طریق این ساتراپی نقره به ایران توزیع می‌شد، از این رو، در فهرست داریوش با این فلز، مشخص شده است. همچنین، نام سارد به سبب دارابودن طلای ناب از منطقه پاکتولوس^۳ در ردیف نخست، اما باختر در درجه دوم اهمیت قرار گرفته است.^۴

تارن، در ادامه می‌گوید، درباره منابع وارداتی طلا از سبیری به باختر، ابهامی وجود ندارد. انتقال طلا از کوههای آلتایی که در نزد مغولان به «کوه طلا» شهرت داشته، نیز منطقه دیگر مورد ذکر در روایات است.

پادشاهان باختر، از بنیانگذاران نظام ساتراپی در ایران شرقی بودند، به گونه‌ای که تشکیلات ابداعی ایشان بعدها در قرن اول پیش از میلاد در آسیا فراگیر شد. آپولودوروس (در استرابو) می‌گوید که ایشان سرزمینهای باختر - سغد را به شماری ساتراپی تقسیم کردند.^۵

گروهی، ایجاد این نظام را به دیودوت اول نسبت می‌دهند، اما طبق شواهد سکه‌ای، او خود را هیچ‌گاه شاه نخوانده بود. بی‌تردید، پیدایش نظام مزبور در دوران اوتیدموس و در راستای سیاستهای توسعه‌طلبانه یونانیان تحقق یافت. البته فهرست ساتراپی باختر، برخلاف کاپادوکیه و ارمنیه و تا حدودی پارت، حفظ نشده است. تپوریه و تراکسیان در

1. *Archaeologica Iranica*, p. 51.

2. *Old Persian*, 3h. 35-40. ; 3i. 40-5. p. 144

3. Pactolus

4. *The Greeks in Bactria and India*, p. 105; *Archaeologica Iranica*, p. 42.

5. *Strabo V*, Book XI, p. 281.

غرب آریوس، و بوباسن^۱ در سفد، تنها نامهای شناسایی شده‌اند. شاید نام دیگر ساتراپیهای اوتیدموس در این فهرست مخدوش شده است.^۲

طبق آنچه گذشت، دوران طولانی و سراسر حادثه زمامداری اوتیدموس بسیار غرورآمیز بوده است. او، با توانایی کامل از حق خود در مقابل تاج و تختی که به جبر غصب کرده بود، سرسختانه دفاع کرد. آنگاه که توانمندترین شاه سلوکی به قصد مجازات این خراجگزار یاغی سررسید، دلاوریهای سرسختانه اوتیدموس، او را پیش از ترک باختر شگفت زده کرد، از این رو، با او طرح دوستی ریخت. اوتیدموس صاحب قلمروی حاصلخیز و بسیار بااهمیت بود. پسر وی، دیمتریوس نیز دو صفت بارز رشادت و منش سیاسی را حائز بود، و ازدواج او با دختر آنتیوخوس، فرزند ایزد آپولو، پشتوان صلح و دوستی پایدار فیما بین باختر و سوریه شده بود. اشکانیان به تنگ آمده از توفیقه‌های رقیب، اوتیدموس را با عجز نظاره گر بودند، و باختر محل تلاقی جاده‌های تجاری دنیای آن زمان، همچنان در حال پیشرفت و ثروت‌اندوزی. کاروانها، پیگیرانه از کابل به باختر آمد و شد می‌کردند، و مابقی نیز بی‌شک از سرزمینهای دوردست از سرس در شمال غربی می‌آمدند، تا حامل ابریشم، متاع بدیع آن روزگاران در شهرهای مجلل نوبنیاد، و بین‌المللی عصر هلنی باشند، که اسکندریه نمونه‌ای از آن بود.

بربرهای فراسوی سیحون نیز بتقریب همزمان با خاتمه زمامداری اوتیدموس همچنان وضعیت ناآرامی داشتند.^۳

استرابو می‌گوید: یونانیانی که باعث شورش در باختر شده بودند، به سبب حاصلخیزی این سرزمین به درجه‌ای از قدرت رسیدند که نه تنها از صاحبان آریانا (ایران شرقی)، بلکه هند نیز شدند. به نقل از آپلودوروس (در استرابو)، ایشان - به ویژه مناندر - طوایف بسیاری را، حتی بیش از اسکندر مطیع کردند. برخی از آنها را شخص مناندر و برخی دیگر را دیمتریوس پسر اوتیدموس شاه باختریان. ایشان علاوه بر پتالنه^۴، دو پادشاهی دیگر موسوم به ساراٹوس توس^۵ و سی‌گردیس^۶ را در امتداد سفد تصرف کردند.^۷

1. bubacene

2. *The Greeks in Bactria and India*, p. 115.

3. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, pp. 74-75.

4. Patalena

5. Saraostus

6. Siegerdis، احتمالاً بخش تجاری شهر باروگازا Barygaza بوده، و منطقه اخیرالذکر،

چنان که پیداست، هدف اصلی ایشان از دست اندازیهای مزبور، راهیابی به دریا برای مقاصد تجاری بوده است. بعدهائیز همین سیاست را دربارهٔ ایجاد امنیت راههایی که به چین می‌انجامید، اعمال می‌کردند. پیدایی مسکوکات اوتیدموس در آری‌یا، حاکی از تسخیر این منطقه به وسیلهٔ شاه مزبور بود. اما به نظر می‌رسد که تصرف بخش شرقی کابل از اقدامات دیمتریوس باشد.

از این رو، طبق گزارش استرابو در فوق، محدودهٔ مفتوحهٔ دیمتریوس تا جنوب هندوکش در هند، و فرمانروایی آن خطه، از آن وی بوده است. بر این اساس، او ظاهراً مدت کوتاهی را با مناندر همگام شد. در این مقطع، ضروری است پیش از پیگیری رویدادهای دوران دیمتریوس به ذکر اجمالی نظریات تاریخنگاران متقدم و متأخری پردازیم که برخی از ایشان به سبب ذکر توأمان نام این دو پادشاه، به خطا مناندر را شاه باختر خوانده‌اند.

گاردنو می‌گوید، دیمتریوس به تنهایی مکانهای نام برده را در هند تصرف کرده است، و فرمانروایی مناندر در بخشهای جنوبی و شرقی مستملکات دیمتریوس در هند متمرکز بود. بنابراین، انتساب تسخیر درهٔ هند به مناندر، شاید توجیه منطقی‌تری داشته باشد.

استرابو، مناندر را یکی از شاهان باختری می‌خواند که مرزهای مفتوحهٔ پادشاهی وی عمدتاً به سوی مشرق بوده است. او می‌گوید، مناندر با عبور از هیپانیس^۸ تا رودخانهٔ ایسموس^۹ در مشرق پیش‌رفته است. ظاهراً ایسموس، همان جومنه^{۱۰} و هیپانیس، نیز سوتلج^{۱۱} است^{۱۲}.

ویلسن، بر اساس درآخمهای مناندر و جانشین او، معتقد است که اشغال پتالنه، اگر نگوییم تصرف کامل آن، به وسیلهٔ مناندر صورت گرفته است. زیرا که سکه‌های ایشان در پایان قرن اول میلادی، هنوز در بار وگازا در ساحل گجرات رواج داشته است. آریان،

→ نام باستانی بروچ Broach در بخش غربی هند در ایالت بمبئی است. رک:

Catalogue of The coins of Greek and Scythic kings of Bactria and India, p. XXIII; *New*

Century Cyclopedia Vol III.

7. *Strabo V*, Book X, pp. 279, 281.

8. Hypanis

9. Ismus

10. Jumna

Britannica, Vol 9.

۱۱. Sutlej، یکی از پنج رودخانهٔ پنجاب است. رک:

12. *The coins of the Greek and Scythic kings of Bactria and India*, p. XXIII.

در همین مأخذ، مناندر را شاه باختر خطاب می‌کند؛ و پلو تارک نیز، وی را با همین عنوان می‌خواند. ظاهراً هیچ‌یک از این مورخان دربارهٔ زمامداری مناندر در باختر تردید نمی‌کنند. بیو او را برادر یا خویش او تیدموس و جانشین وی قلمداد می‌کند. او، مناندر را شاه باختر و هند خطاب می‌کند.

با این حال، با بررسی سکه‌های وی، به صراحت درمی‌یابیم که او هیچ‌گاه بر باختر فرمان نرانده بود، اما، منطقهٔ وسیعی از کوهپایه‌های پاروپامیسوس تا جیحون را تحت حاکمیت داشته‌است.^۱

ویلسن در ادامه می‌گوید، جایی را که تاریخ‌نگاران برای دیمتریوس قائل شده‌اند، مورد بحث و اختلاف است. اشارات ایشان دربارهٔ دیمتریوس با تاریخ باختر، کمتر از تاریخ هند است. بیو، با الهام از قدما (ژوستین)، می‌گوید که دیمتریوس به هیچ‌وجه در باختر فرمان نرانده بود. امروزه، حکومت توآمان او با او تیدموس به اعتبار سکه‌یافته‌های وی با سربند سلطنتی که دلیلی بر شاه بودن دیمتریوس تلقی می‌شد، رد شده‌است. بنابراین، او بی‌تردید پس از مرگ پدر، مقام پادشاهی را در باختر احراز کرده‌است.^۲

از سویی، به نظر نمی‌رسد فتوحات دیمتریوس که پیشتر به آن اشاره شد، در دوران پادشاهی وی تحصیل شده باشد. زیرا، استرابو او را در این مقطع، پسر «او تیدموس شاه باختریان» خوانده بود. از این رو، انتساب هرگونه انبساط مرزی به دیمتریوس، متعلق به سالهای پایانی زمامداری او تیدموس بوده‌است. عدم وجود مسکوکات وی در بگرام، در مکانی که پدر او از شهرت خاصی برخوردار بود، احتمالاً تأییدی در راستای این نکته تلقی می‌شود:

فتوحات دیمتریوس را شاید نتوان با بررسی ترا درآخهای او، به روشنی بازخوانی کرد. زیرا کلا خود غریبی که او به تقلید از سر و خرطوم فیل پرداخته و برسر کرده، چه‌بسا اشاره‌ای بر واقعیت حضور او در هند باشد.

اردو کشی دیمتریوس گذشته از هند، به مغرب و جنوب پار و پامیسوس نیز مورد تعمق است. چون آنتیوخوس هنگام بازگشت از هند، خطهٔ مزبور را به متحد خود سوفگاسنس^۳ واگذار کرده بود. شاهزادگان یونانی باختر، واگذاری مزبور را با

1. *Ariana Antiqua*, pp. 280-281.

ناخشنودی نظاره گر بوده، و آن را گونه‌ای دستکاری در ستون اصلی متصرفات شخصی امپراطوری یونانیان در مشرق قلمداد می‌کردند. بعلاوه، چون پاروپامیسوس، آراخوزیه و زرنگ در مسیر عبور سپاهیان اوتیدموس و دیمتریوس قرار داشتند، از این رو، تلاشهای بسیاری در جهت بازیافت ایالات جنوبی نیز، جریان داشته‌است.^۱

جدالهای جاه‌طلبانهٔ تحصیل تملک بر محدوده‌های جنوبی پاروپامیسوس، و انبساط آن از هریرود تا سوتلج، و مصب‌های ایندوس (سند)، قدرت دولت ایشان را به گونه‌ای اغراق آمیز در آورده بود، و تغییر مرکز قدرت، اصل همبستگی آن را به شدت خدشه‌دار می‌کرد.^۲ بعلاوه، طبق شواهد موجود دیمتریوس دارای متصرفاتی در مشرق هند بود. شهر هندی چاکالا^۳ (ساگالا)، در زمرهٔ مکانهایی در این محدوده است که او به نام پدرش اوتیدمیا نامیده بود.^۴ مسکوکات دیمتریوس به دو صورت تترادراخم و ابولوس^۵ (= $\frac{1}{6}$ دراخم)، به شیوه‌ای بسیار جالب، دوران زمامداری او را به تصویر درمی‌آوردند. این سکه‌ها به بهترین دوران هنری باختر تعلق دارند، و به همین سبب، به گونه‌ای انحصاری فقط در باختر پیدا شده‌اند. بنابراین، برخلاف نظریهٔ بیروکه پیشتر مطرح شد، حضور این سکه‌ها بی تردید فرمانروایی دیمتریوس را در باختر تأیید می‌کند. فرای، سکه‌های دیمتریوس را ابهام آمیز ذکر می‌کند، و به‌طور کلی مسکوکات با عیار آتیک و حاوی خطسکه‌های یونانی را، ضرب شده در باختر می‌داند. او می‌گوید. آن دسته از مسکوکات دیمتریوس که عیار هندی و خطسکه‌های دوزبانهٔ یونانی و خروشتی دارند، در جنوب هندوکش ضرب شده‌اند. ظاهراً سکه‌هایی از هر دو گونه، با دو شیوهٔ ساخت، برای دیمتریوس واحدی وجود داشته است. از سویی ژوستین، حضور احتمالی دیمتریوس دیگری را به گونه‌ای ناروشن مطرح می‌کند: او کراتید، جانشین دیمتریوس اول، به وسیلهٔ دیمتریوس شاه هندیان با سپاه عظیمی محاصره می‌شود، اما پس از پنج ماه محاصره، فرار می‌کند و سرانجام هند را به محاصره درمی‌آورد. بالطبع، اگر دو دیمتریوس وجود داشته باشد، این سؤال مطرح می‌شود که کدام یک از آن دو؟

3. Sophagasenas

1. *Ariana Antiqua*, pp. 229-230.

2. *The Sixth Monarchy*, p. 70.

۳. Euthydemia = Sagala ، Çakala، احتمالاً همان لاهور فعلی است. رک: تاریخ ایران و ممالک همجوار آن، ص ۸۵.

4. *Ariana Antiqua*, p. 230.

5. obolus

به هر حال، چون درباره توالی فرمانروایانی که دیمتریوس اول را پی گرفته‌اند، اتفاق نظر وجود ندارد، بهتر آن است که به مقایسه رمز حروف، ترکیب صورتها، و ویژگیهای دیگری که بر سکه‌ها مفروض است، تکیه کنیم.^۱

دیمتریوس، ایزد هرکولس را نظیر پدر به عنوان ایزد پشتیبان برگزیده بود. ایزد مزبور، در پشت سکه‌های او به صورت ایستاده ظاهر شده است. معدودی از محققان براساس دو نقش متفاوت مینروا^۲ و هرکولس در پشت سکه‌های دیمتریوس، بر آنند که دو شاهزاده با این نام وجود داشته، که یکی از آن دو، پسر اوتیدموس شاه باختر، و دیگری پادشاه هند از دودمانی ناشناخته بود که بعدها در تاریخ شهرت یافته است. با ذکر این نکته که جنس سکه‌های با نقش مینروا، و حرف دلتا که احتمالاً اشاره‌ای به شهر دیمتریاس است، مسین می‌باشد. از پشت سکه‌ها که بگذریم، در روی آنها اسلوب همسانی مشاهده می‌شود که سرهای کلاهخوددار نظیر اوکراتید و هلیوکلس را می‌نمایاند. اما به تصور برخی دیگر، سبک سکه‌های دیمتریوس و یکدست بودن رمز حروف آنها نمایانگر این است که مسکوکات مزبور، به عصر و سرزمین سکه‌های اوتیدموس تعلق دارند.^۳

هرکولس منقوش بر سکه‌های دیمتریوس شباهت بسیاری با تصاویر زئوس صاعقه‌انداز سکه‌های دیودوتی، همچنین با نیم‌خدای سکه‌های رقیب و جانشین او، اوکراتید دوستدار سوریه دارد.

این سکه‌ها، بی تردید برای استفاده در باختر بزرگ جریان داشته است. نمونه دیگری را که گاردنر بازسازی می‌کند، سکه‌ای است منطبق با نقش آناهید باختری. این نقش با ترتیبی که در اوستا توصیف شده: «آنگاه اردویسور ناهید به صورت دختر زیبایی بسیار نیرومند، خوش اندام، کمر بند در میان بسته، راست بالا، آزاده نژاد و شریف، کفشهای زرینی در پانموده، با زینهای بسیار آراسته روان گشت»^۴، ملبس است.^۵

1. *The History of Ancient Iran*, p. 183.

۲. Minerva؛ در اسطوره رومی یکی از سه ایزد است. مینروا، در اصل یک زن ایزد رومی بود که به وسیله رومیها، از اتروسکها اقتباس شد. مینروا ایزد صنعتگران، در اسطوره رومی دختر باکره ژوپیتتر، بزرگترین ایزد است. رک:

3. *Ariana Antiqua*, pp. 230 - 231.

4. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, pp. 77 - 78.

۵. ابراهیم پورداود، یشتها. جلد اول، کتابخانه طهوری، ۱۳۴۷، چاپ دوم، ص ۲۶۷.

دیتریوس، علاوه بر سکه‌های نام‌برده، مسکوکاتی را جهت استفاده در متصرفات خود در پاروپامیسوس انتشار داده بود که برحسب شکل ظاهری آنها، تلاشهای مصروف در ایجاد هم‌آهنگی بین دو تکنیک یونانی و هندی به وضوح مشهود است. این ترکیب‌بندی مسکوکات خاندانهای هند و باختری در نوع خود بسیار قابل توجه است. مسکوکات سیمین شاه جزو این مجموعه است، بانقش راجهای هندی که کلاهخودی فیلی شکل بر سر گذارده، حال آنکه در دیگران «خودی» به شکل کله فیلی بر سر نهاده است. مسکوکات اخیر، عموماً با معیار و شیوه یونانی ساخته شده‌اند، و احتمالاً پیش از سکه‌های چهارگوش رایج بودند.^۱

به هر حال، م. ر. روشه^۲، سال ۱۹۰ ق.م. را زمان جلوس دیتریوس به تخت سلطنت، و سال ۱۷۰ ق.م. را پایان زمامداری او ذکر می‌کند. ضمناً، پشت تترادرانهای دیتریوس که نقش مینرو دارند، مرد جوانی را نشان می‌دهند، و حاکی از آنکه، وی بیست سال پس از آن که به آنتیوخوس معرفی شده بود، شاه شده است.^۳ به نظر نمی‌رسد که او با مهرداد برخوردار داشته است. طبق عقیده ژوستین، او کراتید کسی است که خاندان اوتیدموس را همزمان با قدرت‌نمایی مهرداد اول اشکانی، در سال ۱۷۰ ق.م. منهدم کرده بود.^۴ چنین استنباط می‌شود که دیتریوس پیش از آنکه برای رهایی باختر در هرگونه محاصره‌ای با شاه اشکانی درگیر شده باشد، در گذشته است. از سویی، مرگ آنتیوخوس اپیفان که همواره اشکانیان را زیر نظر داشت، در سال ۱۶۴ ق.م. روی داده بود، و زمان مرگ دیتریوس، به یقین، پیش از این تاریخ بوده است.^۵ حال، خواه دو فرمانروا با یک نام وجود داشته باشد، یا شخصی واحد، ظاهراً در سالهای ۱۷۰-۱۵۰ ق.م. در متصرفات یونانی باختری، جدایی افتاده بود. چنین به نظر می‌رسد که در این چشم‌انداز، دو خاندان حاکمیت داشته‌اند، اوکراتید در شمال، و جانشینان اوتیدموس و دیتریوس در جنوب هندوکش.^۶

نکته جالب اینکه در میان خاندانهای اخیر، فرای بار دیگر نام آنتیماخوس تتوس را مطرح می‌کند که در شمال هندوکش، آنگاه که دیتریوس اول یا دوم در جنوب سرگرم

1. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, p. 78.

2. M. R. Rochette

3. *Ariana Antiqua*, p. 231.

4. *The History of Ancient Iran*, p. 183.

5. *Ariana Antiqua*, p. 231.

6. *The History of Ancient Iran*, p. 183.

بود، فرمان می‌رانده است. توضیحات راجع به وی بتقریب، همان است که پیشتر به آن اشاره شد، منتها، این بار علاوه بر مسکوکات یادمانی توأمان با دیودوت، عیناً با اوتیدموس و همان خطسکهٔ پیشین را داشته‌است. سکه‌شناسان، او را برادر کوچکتر دیمتریوس اول یا دوم یا حداقل عضوی از این خاندان پنداشته‌اند. طبق سکه‌های موجود، ظاهراً آنتیماخوس دومی نیز وجود داشته‌است.^۱

دیمتریوس، احتمالاً مستملکات هندی خود را برای سهولت اداره و آسودگی بیشتر به شاهزاده‌نشینهایی تقسیم کرده بود. شکل‌بندیهای اخیر ساتراپی یا تیولی چه‌بسا، تنها صورت ممکن تشکیلاتی برای مهاجمان اسکیتی، پارتی یا یونانی به هند بوده است. در واقع نظام مزبور، احتمالاً یکی از اشکال رایج حکومتی در شرق محسوب می‌شده است. یک ساتراپی کوچک در هند، عملاً به صورت یک واحد طبیعی سیاسی نظیر «دولت‌شهر» در یونان عمل می‌کرد. به هر حال، سیاست دیمتریوس در ادارهٔ دو نظام متفاوت و فاصله‌دار پادشاهی عملاً ناموفق بود. اقامت بالنسبه دنباله‌دار او در هند، بی‌تردید مایهٔ رشک حکومت ایرانی - یونانی در شمال شده؛ و ساکنان باختر احتمالاً چاکالا را به عنوان یک پایتخت خارجی با دیدگان رشک‌آمیز نظاره‌گر بودند. بعلاوه، عدم حضور دیمتریوس به اوکراتید، رقیب وی، این فرصت را داده بود تا موقعیت خود را پیش از رسیدن سپاهیان منکوب‌گر دیمتریوس، در باختر تثبیت کند.^۲

درواقع، از اوایل دوران زمامداری دیمتریوس، نوعی زمینه برای ازهم‌گسیختگی در ارکان نظام خودنمایی کرده بود. اوکراتید که سالهای بسیار عهده‌دار والاترین مقام در باختر، و به روایتی در سغد و هرات بود، حداقل، بخشی از دوران زمامداری خود را همراستا با پادشاهی دیمتریوس به سرآورد. به رغم آن‌که قرابت وی با اوتیدموس همواره با قید احتیاط برآورد شده، جانشینی دیمتریوس را علاوه بر مناطق نام‌برده، در منطقهٔ کوهستانی پاروپامیسوس نیز داشته‌است. البته با تشبث به گمان، شاید بتوان از طریق مسکوکات او، راهی به خاندان سلوکوس یافت. از سویی باختر نیز به سبب پیروی از نظام تعددگرایی در تشکیلات حکومتی، مرکزیتی کمتر از پارت داشته است.^۳

۱. همانجا.

2. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, pp. 78 - 79.

۳. همانجا.

به قول ژوستین، اوکراتید با مهرداد اول اشکانی هم عصر بوده، و همزمان با جلوس وی در پارت در حدود سال ۱۷۴ ق.م. یا اندکی پیش از آن، مقام سلطنت را احراز کرده است. دیمتریوس، احتمالاً در این زمان به پیروزیهای خود در هند دلگرم بوده، و اشتیاقی به رویدادهای باختر نداشته است. یا اینکه اصولاً توان جنگی یکسان با دشمن را نداشته و در پی کسب آن بود. از سویی سیاست توسعه طلبانه و مشی اعمال زور اوکراتید در شمال، همچنان تعقیب می شد، البته باز کر این نکته - که در موارد بسیار، ناموفق هم بود - دشمنان از هر سو باختر را تهدید می کردند، و اوکراتید بر آن بود تا از ادعایی که بر تاج و تخت پیدا کرده، دفاع کند. به احتمال بسیار دیمتریوس بیش از ترک باختر، اوکراتید را به عنوان نایب السلطنه منصوب کرده بود. واگذاری مقام سلطنت از سوی فرهاد اشکانی به برادر خود مهرداد - به رغم آن که می توانست جانشینی از میان پسران متعدد خود داشته باشد - نیز همزمان با دو رسالت خنثی کردن نفوذ باختر، و بسط متصرفات اشکانیان در جبهه شرقی توأم بوده است. تجاوزات مستمر اشکانیان فشار فزاینده ای را بر مرز سرزمین سغد تحمیل می کرد، و سبب بروز جنگهایی در آن خطه، نیز جدالی در سرزمین زرننگ شده بود که کم و کیف آن گزارش نشده است. بی تردید، این شرایط نامطلوب، آرامش را از اوکراتید سلب می کرد. بعلاوه، جدال با پادشاهی که اوکراتید، او را از تملک آبایی خود سلب کرده، هنوز در پیش رو بود. اوکراتید که با عزمی راسخ عازم نبرد با دیمتریوس شده بود، به قول ژوستین، پنج ماه در محاصره سپاهیان وی باقی ماند، پس از فرار از محاصره روزگار جنگ عوض شد، و این بار، قلمروهای هندی دیمتریوس نیز به ترتیب در اختیار اوکراتید قرار گرفت. طبق گزارشهای مختلف، دیمتریوس در سال ۱۶۰ ق.م. از مقام و حیات ساقط شد.^۱

و فور سکه یافته های اوکراتید در باختر بزرگ و بگرام، حاکی از حاکمیت، و نیز فرمانروایی طولانی او در دو سرزمین باختر و هند است. آپولودوروس (در استرابو) می گوید: شمار سرزمینهای مفتوح پادشاهان یونانی باختری در هند، بیش از اسکندر بوده

→

The Sixth Monarchy, p. 70; *Ariana Antiqua*, p. 232 ; *The History of Ancient Iran*, p. 184.

1. *Bactria: The History of a forgotten Empire*, pp. 79 - 80.

است. او در ادامه می‌گوید، اوکراتید یک هزار شهر را تحت سلطه داشت.^۱ البته، این مورد را مسکوکات مکشوفه او در پنجاب تأیید نمی‌کند، اما او بی‌تردید، بر سرزمینهای غربی هند، و به احتمال بر مشرق رودخانه ایندوس (سند) حاکمیت داشته‌است. طبق متون کلاسیک، فتوحات اوکراتید در هند، ظاهراً در زمره تلاشهای واپسین سالهای عمر اوست، زیرا که او، پس از بازگشت از این اردو کشیها، به دست پسرش به قتل رسیده است.^۲ ژوستین نیز، کشته شدن او را به دست «یک پسر» نقل می‌کند. بنابه قول دیگری، او به دست اشکانیان کشته شده است. شاید کشته شدن او به دست یک پسر و اشکانیان هر دو درست باشد، یعنی که او به دست پسر از تبار او تیدموس و احتمالاً با کمک اشکانیان جان باخته‌است.^۳

فتوحات اوکراتید در هند، احتمالاً پیش از دست‌اندازیهای مهرداد به مناطق مختلف صورت گرفته بود. فرض اینکه، او و اشکانیان در زمانی واحد، سرزمینی واحد را منقاد کرده باشند نیز، ناممکن است. بنابراین، فتوحات اوکراتید در هند، علی‌القاعده پیش از پیشروی مهرداد به مشرق بوده‌است؛ و اگر او در بازگشت از این سرزمینها جان باخته باشد، چند سالی پیش از هم‌عصر اشکانی خود از دنیا رفته است. اگرچه حمله مهرداد به هند در دوران فرمانروایی اوکراتید پذیرفتنی نیست، تردید درباره منضم شدن ولایات همجوار پارت در مشرق و شمال شرقی آری‌یا، بخشهایی از زرننگ، آراخوزیه، مرگیانا، و ولایاتی از باختر به پادشاهی اشکانی نیز، منطقی نمی‌باشد.^۴

اوکراتید که اصل ناشناخته و مبهم دارد، به قول راولینسن، می‌تواند احتمالاً نواده معارض خود باشد. زیرا که مسکوکات یادمانی وی پس از کسب قدرت با دو تمثال توأمان پدر و مادر او هلیوکلس و لائودیس در یک سو، و در سوی دیگر تمثال خود او با این خطسکه Βασιλεὺς Εὐκρατίδης ضرب شده است. باهم‌گذاری خطسکه‌های ظاهر شده در دو سوی این سکه‌ها *Ἡλιοκλέους καὶ Λαοδίκης* – Βασιλεὺς Εὐκρατίδης ما را بر آن می‌دارد که متوجه واژه *νίος* بشویم؛ و این اشارات به گونه‌ای علنی بیانگر آن است که اوکراتید قصد داشته نام والدین خود را به صراحت اعلام کند.^۵

1. *Strabo VII*, Book XV, p.5.

2. *Ariana Antiqua*, p. 235.

3. *The Greeks in Bactria and India*, p. 220.

4. *Ariana Antiqua*, p. 235.

5. *Bactria: the History of a forgotten Empire*, p. 81; APP II, pp. 153 - 155.

چنان‌که از تمثالهای نقش‌بسته بر مسکوکات اوکراتید برمی‌آید، هلیوکلس، پدر او، مقام شاهی نداشته، چون سربندی را که در نزد یونانیان شرقی نشانه‌ای ثابت از خاندان سلطنتی است، بر سر نهاده بود. برعکس، تمثال لائودیس با سربند مجسم شده است. به قول گاردنر، ما همچنان باید دربارهٔ این نکته که او دختر چه کسی است، در بی‌خبری بمانیم. فُن سالت^۱، و ویلسن، دربارهٔ این شبه‌سکه‌های به‌دست آمده از قوندوز، تفاسیر کاملاً متفاوتی دارند. ایشان معتقدند که شبه‌سکه‌های نام‌برده، نه به افتخار والدین اوکراتید، بلکه به مناسبت ازدواج پسر او، هلیوکلس (که بعدها جانشین وی شد) با لائودیس نامی که دختر دیمتریوس، و نوادهٔ دختری آنتیوخوس سوم بود، ضرب شده است. پیشتر داشتیم که آنتیوخوس در جریان اردو کشی خود به هند، دخترش را با دیمتریوس نامزد کرده بود. در راستای اظهارات فوق، محققان متأخر، بنیادهای نظری دیگری را پی ریختند. نخستین نکتهٔ مورد توجه ایشان، اشاره به کاربرد متداول نام لائودیس در خاندان سلوکی سوریه بود؛ آنگاه، تصاویر ضرب‌شدهٔ هلیوکلس و لائودیس که هر دو سالخورده بودند، نه جوان. اگر بادقت سر هلیوکلس سالخورده را با اوکراتید، و هر دو ی اینها را با سر هلیوکلس جوان مقایسه کنیم، متوجه می‌شویم که تصویر نخست با تمثال اوکراتید، به گونه‌ای شباهت دارد که گویی هنرمندی سر هلیوکلس سالخورده را پس از مرگ وی از روی اوکراتید شبیه‌سازی کرده است.

به هر حال، به اعتقاد گاردنر، خطسکه باید حامل توجیه طبیعی خود «اوکراتید، پسر هلیوکلس و لائودیس» باشد. نیک می‌دانیم که اوکراتید نیز، پسری با نام هلیوکلس داشته است. اگر اثبات این فرض را که پدر و پسر هر دو یک نام داشته‌اند، یقین بپنداریم، آنگاه اشخاص نقش‌بسته بر سکه‌ها، همان والدین اوکراتیداند، و شواهد موجود نیز به طرز غریبی مؤید این ادعاست.^۲

ژوستین، نبردهای دیمتریوس و اوکراتید را بتقریب گزارش کرده است، با ذکر آنکه اظهارات وی، همواره باید با قید احتیاط تلقی شود. شاید نتوانیم اظهارات ژوستین را در مورد فتوحات هندی اوکراتید که به اواخر عمر وی منتسب است، یا استمرار زمامداری دیمتریوس را که عیناً تا همان زمان بر آورد کرده، بپذیریم. زیرا که وجود

1. Von Sallet

2. *The Coins of The Greek and Scythic kings of Bactria and India*, p. XXIV.

مسکوکات ناقص ادعاهای فوق می‌باشند. سکه‌های دیمتریوس، تقریباً در هر وضعیتی از باختر به دست آمده‌اند؛ مسکوکات اوکراتید در کابل پیدا شده‌اند. سکه‌های دیمتریوس با مستثنیاتی، فقط با خط یونانی هستند، درحالی که تقریباً کلیه مسکوکات مفرغین اوکراتید نظیر سکه‌های متأخر دیمتریوس که در هند رواج داشتند، دوزبانه‌اند، و برخلاف مسکوکات مدّور یونانی، چهارگوش می‌باشند. روی این دسته از سکه‌ها زن ایزد نی که^۱ با حلقه‌ای از گل و نوشته‌ای به زبان پالی^۲، و پشت آنها دارای علائم خروشتی است.

نکته درخور توجه در این مقطع، تعویض خوی یونانی در برابر مقتضایات هندی بود. گزینش عنوان مهاراجه از سوی اوکراتید در متصرفات هندی، در راستای همین سیاست تحقق یافت. حال آنکه در باختر، او همواره به عنوان یک سرکرده یونانی در مقابل مردم ظاهر شده بود. احتمالاً کلیه مسکوکات رایج اوکراتید در باختر با تمثال دیوسکورها^۳ ضرب شده است.^۴

عقیده رایج بر این است که، دیمتریوس فقط در اوایل فرمانروایی اوکراتید، در باختر و هند فرمان رانده بود. و اوکراتید بخش اعظم دوران زمامداری خود را علاوه بر هند، در باختر و آراخوزیه سپری کرده بود. اوکراتید، شهر اوکراتیدیا را در باختر بنا گذارد. همچنان که دیمتریوس، دیمتریا را در آراخوزیه، و اوتیدمیا را در هند برپا داشته بود. کابینگهام، آغاز دوران زمامداری اوکراتید را در حدود سال ۱۹۰ ق.م. (راولینسن، ۱۶۰ ق.م.) ذکر می‌کند، که این تاریخ تا حدودی صحیح می‌نماید. به روایت فن سالت، سکه‌های تقلیدی گونه‌ای که شاهان اشکانی از سکه‌های اوکراتید کرده‌اند، شاهدی است بر اینکه، پادشاهی اوکراتید از همان دوران آغاز شده بود. فرمانروایی او با توانمندی شروع، و با تحولات مساعد ادامه داشته است. سکه‌های او، در گستره وسیعی از

۱. Nike؛ در اسطوره یونانی، ربه‌النوع پیروزی است. او دختر پالاس Pallas و استیکس Styx است. رک: American, Vol. 25.

۲. Pali؛ زبان هندی میانه، گاه جزو زبانهای پراکرتی محسوب می‌شود، و برای متون دینی کاربرد دارد. رک: Americana, Vol. 21.

۳. Dioscuras، پسران زئوس، و به نام کاستور Castor و پولوکس Pollux می‌باشند که از معاشقات زئوس و لدا Leda به وجود آمده بودند. رک: پیرگریمال، فرهنگ اساطیر یونان و روم، ترجمه احمد بهمنش، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۱. صفحه ۲۶۱.

4. Bactria: The History of a forgotten Empire, pp. 82 - 83.

سرزمینها، از جمله باختر، بخارا، سیستان، درّه کابل، و نیز شمار معدودی در پنجاب پیدا شده است. عام بودن این سکه‌ها، بالطبع قدرت فراگیر او را گواهی می‌دهد. احتمالاً اختیار عنوان شاه کبیر که بر سکه‌های استاتر زرین او ضرب شده، و تقلید از القاب و سکه‌های مختلف وی به وسیله پادشاهان اشکانی، همچنین تیمارخوس شاه ماد و بابل، حاکی از حاکمیت او کراتید بر گستره وسیعی بوده است.^۱

به روایت تارن، او کراتید، هنگام عبور از هندوکش طبق عرف، هلیوکلس، پسر ارشد خود را به فرمانداری باختر منصوب می‌کند. به سبب عدم وجود سکه‌های مقطعی از هلیوکلس می‌توان حدس زد که او حکومت توأمان با پدر نداشته و دست‌نشانده او بوده است. ویلسن، به رغم آنکه سکه را اساس داوریهای خود قرار می‌دهد، با این حال، حکومت او کراتید و هلیوکلس را توأمان ذکر می‌کند.^۲ فراخوانی ناگهانی او کراتید از هند به باختر، بی تردید حاکی از وضعیت وخیم حاکم بر این سرزمین بوده است.^۳

همزمان، اوضاع سلوکیان سوریه و برخی از دست‌نشانندگان ایشان در ایران به اینقرار نقل شده است: پس از مرگ آنتیوخوس چهارم در سال ۱۶۳ ق.م. پسر بزرگ او دیمتریوس که به اسارت در روم می‌زیست، قدرت را از آنتیوخوس پنجم ربود. - پیشتر، آنتیوخوس چهارم و او کراتید، هر دو نقشه فتح باختر را داشتند - تحت این شرایط تیمارخوس فرمانده سلوکی ساتراپی ماد طغیان کرده، و خود را شاه ماد و بابل می‌خواند. و چنان‌که اشاره شد به تبعیت از او کراتید، مسکوکاتی نیز با همان عناوین ضرب می‌زند. شاید اتحادی هم بین آن دو موجود بوده است. ممکن است حتی او کراتید برای روزی که کسی او را در حمله به پارت کمک نماید، تیمارخوس را در غرب به طغیان ترغیب کرده بوده است. ژوستین، سرزمین ماد را هنگام حمله مهرداد، مستقل گزارش می‌کند.^۴

از این رو، مهرداد با آگاهی کامل از کلیه جوانب و توان جنگی خود، و نیز با استفاده از غیبت او کراتید که در هند درگیر جنگ بود، نخست به منطقه باختر حمله می‌کند، و

1. *The Coins of the Greek and Scythic kings of Bactria and India*, pp. XXV - XXVI ; *Bactria: The History of a forgotten Empire*, p, 84.

2. *Ariana Antiqua*, p. 237.

3. *The Greeks in Bactria and India*, p. 218.

۴. همان اثر، ص ۱۱۹.

به قول استرابودو ایالت توریوا^۱ و اسپیونس^۲ از منضمات اوکراتید را متصرف می‌شود.^۳ اگرچه استرابو، نامی از فاتح این دو ایالت نمی‌برد، اما به یقین فاتح اشکانی هم عصر اوکراتید، جز مهرداد نبوده است. گمان می‌رود که این دو ایالت در شمال و شمال غربی واقع بوده‌اند. نخستین آن دو، احتمالاً به تورانیان بزرگ تعلق داشته، و دیگری از آن اسپاسیاک^۴ بود که مابین سیحون و جیحون سکنی داشتند.^۵

مهرداد، در مرحله بعد به تیمارخوس در غرب حمله می‌کند. او، در سال ۱۶۱ ق.م. سرتاسر ماد تا زاگرس را از قدرت ساقط می‌نماید، اما دیمتریوس سلوکی به قتل وی مبادرت می‌ورزد. از این پس، مهرداد، ظاهراً برای مدتی در باختر قدرت واقعی محسوب می‌شود، ژوستین، براین امر تأکید می‌گذارد و مسکوکات او نیز این حدس را تایید می‌کنند.^۶

چرایی رهایی باختر از سوی مهرداد ناروشن است. شاید پیشروی سکاها به گونه‌ای با آن ارتباط داشته باشد. اما چنان که پیداست، هلیوکلس باختر - سغد و احتمالاً، مرو را درحالی بازیافت که مهرداد فقط سیستان، آراخوزیه و گدروزیه را در اختیار داشته است. ژوستین، حدود متصرفات مهرداد را از هندوکش تا فرات سفلی، و شامل آراخوزیه و سیستان ذکر می‌کند.

شاید نظریه‌ای که ذیلاً به آن اشاره می‌شود تا حدودی بتواند پاسخگوی مسائل فوق باشد. احتمالاً مهرداد پیش از آنکه برای تسخیر سیستان و آراخوزیه روان شود، فرهاد نامی را به عنوان والی در باختر گمارده بوده است. از سوی، هلیوکلس با قشونی که از باختر گرد آورده بود، با حمایت سپاهیان بازگشته از هند اوکراتید، بالاتفاق دست‌نشانده مهرداد را از سر راه خود برداشته بودند.^۷

پس از حرکت یونانیان باختری به سوی جنوب هندوکش، دشتهای شمال غربی شبه قاره، تحت حاکمیت ایشان درمی‌آید. شمار متعدد و متنوعی از مسکوکات ایشان در اسکندریه، در حوالی چریگر^۸، تکسیلا-ی کنونی ضرب زده شده است.^۹

1. Turiva

2. Aspionus

3. *Strabo V*, Book XI, p. 281.4. *Aspasiacae*5. *The Sixth Monarchy*, P. 75.6. *The Greeks in Bactria and India*, pp. 222 - 223.

بنابراین، براساس مندرجات تاریخی، خطسکه‌ها، و رویدادهای احتمالی، فرمانروایی اوکراتید در دورانی در باختر ثبت شده که او، به سبب رقابتهایی که در جنوب با دیمتریوس سلوکی، و در شمال با اسکیتها، همچنین دست‌اندازی‌هایی که در اواخر فرمانروایی خود در هند داشت، از پادرامده بود. او با قرار گرفتن در مقابل مهرداد که به منزله نیرویی فعالتر و برتر بود، ناگزیر، بخش عظیمی از باختر را رها کرده، به کوههای پاروپامیسوس عقب می‌نشیند.^۱

سکه‌های اوکراتید در شمار بسیار، در دو سوی کوههای پاروپامیسوس و شمال رودخانه جیحون پیدا شده است. آن تعدادی که از شمال آورده شده‌اند، عموماً تترادراخمهای سیمین می‌باشند. تعدادی از این سکه‌ها از طریق ایران به اروپا راه یافته‌اند، و مقادیری نیز، در قوندوز پیدا شده‌اند. با ذکر این نکته که شمال هندوکش نخستین منطقه‌ای بود که یونانیان باختری در مقابل اشکانیان از دست داده بودند. طبق برخی منابع سکه‌شناسی، ایالات شمالی پادشاهی باختر، پس از مرگ اوتیدموس راه استقلال پیموده بودند. چون نمونه‌های ناهنجاری از مسکوکات وی با خطسکه‌های معمولیتر یونانی، ظاهراً اندکی پس از مرگ اوتیدموس ضرب شده‌اند. درباره‌ی زمان جداسازی ایالات شمالی، بویژه سغد، سند معتبری در دست نیست، از سویی حضور سغد به عنوان یک ولایت مستقل تأیید نشده است. از این رو، سرزمین مزبور در این هنگام چه بسا یک پادشاهی تابع یا تیول زمامداران یونانی باختر بوده است. طبق اظهارات استرابو، بادیه‌نشینان در سالهای ۱۳۵-۱۳۰ ق.م. باختر را از دست یونانیان خارج کردند، و بی‌تردید نواحی شمالی باید پیشتر از دست رفته بوده باشد.^۲

لازم به ذکر است که در فاصله‌ی زمامداری دیمتریوس و مناندر، تعدادی شاه یا شاهان تابع وجود داشتند که در هر دو سوی هندوکش بویژه در جنوب فرمان رانده بودند. از میان آن عده‌ای که سکه‌های ایشان، در دوران فرمانروایی اوکراتید در نیمه‌ی اول قرن دوم ق.م. ضرب و رایج شد، باید از مسکوکات پادشاهانی چون اوتیدموس دوم، پانتائون، آگاتوکلس، و آنتیماخوس، نام برد. شیوه‌ی ساخت سکه‌ها، عموماً حاکی از آن است که پادشاهان مزبور در جنوب هندوکش فرمان می‌رانده‌اند، و سکه‌ها محققاً به دوران پیش

8. Charikar

9. *The History of Ancient Iran*, p. 185.

1. *Ariana Antiqua*, p. 237.

2. *The History of Ancient Iran*, p. 185.

از فتوحات دیمتریوس در هند تعلق ندارند.

سکه‌های اوتیدموس جوان که از نوع مسکوکات دیمتریوس وام گرفته شده، بالطبع، متعلق به دوران پس از شاه مزبور است. تاکنون جداسازی و تعیین مکان سکه‌یافته‌ها؛ همچنین حوزه فرمانروایی اوتیدموس دوم از ابتدا با مشکل بسیار توأم بوده است. تاریخ آن نیز ظاهراً در حدود سال ۱۷۰ ق.م. است. از شمار معدود مسکوکات او چنین پیداست که دوران زمامداری اوتیدموس دوم به سرعت خاتمه یافته بود.

پانتالئون و آگاتوکلس به ضرب سکه‌های همگون مبادرت کرده بودند. در ساخت سکه‌های ایشان از نیکل استفاده شده است. مسکوکات این دو تن بیشتر به سبب کتبه‌های پراکرتی آن که با الفبای چهارگوش هندی (برهمایی) ضبط شده‌اند، اهمیت ویژه‌ای دارند. ظاهراً به نظر می‌رسد که ایشان، از وابستگان بسیار نزدیک، برادر یا پدر و پسر بوده‌اند. مسکوکات هر دو تن در دره کابل و پنجاب غربی، و نیز سکه‌های آگاتوکلس در جنوب قندهار پیدا شده‌اند. چنان‌که از تمثال پانتالئون برمی‌آید، او از دو تن دیگر سالخورده‌تر بوده است. محدود بودن سکه‌های او احتمالاً، حاکی از حکومت زودگذر وی می‌باشد. آگاتوکلس، ظاهراً زمانی طولانیتر و بر پهنه وسیعتری فرمان رانده بود. آتیماخوس، نیز چنان‌که اشاره شد، دیودوت را از اسلاف خود می‌شمرد. چون اطلاعات روشنی از روابط وی در اختیار نیست، از این رو، وی را با قید احتیاط، وارث خاندان دیودوت ذکر می‌کنند. کلیه شواهد به گونه‌ای حاکی از آن است که احتمال اوتیدموس دوم، پانتالئون و آگاتوکلس هر سه از پسران دیمتریوس بوده‌اند.^۱

در ادامه، یونانیان باختری با از میان برداشته شدن اوکراتید، عملاً یکی از درخشانترین چهره‌های تاریخی خود را - به رغم ابهاماتی که در مورد او وجود دارد - از دست دادند. هر چند اصطلاح دشمن علنی، توصیفی است که هلیوکلس همواره از پدر خود داشته است. حضور مجسم مسکوکات شکوهمند اوکراتید در مجموعه سکه‌های گاردنر، ما را بر آن می‌دارد تا تصور دقیقی از جلوه شاهانه مردی مصمم و مغرور داشته باشیم که کائوسیه - ای^۲ بر سر دارد که شاخ گاو در یک سوی آن قرار گرفته، به نیم تاج نیز

1. *The Coins of Greek and Scythic kings of Bactria and India*, pp. XXVI, XXVII, XXVIII ; *The History of Ancient Iran*, pp. 186 - 187; *The Cambridge History of Iran*, Book 3 (I) p. 189.

۲. Kausia = کلاه خورشیدی. نخست بار به وسیله مقدونیان به مشرق زمین آورده شد. رک:

متوج است.^۱

گزینش عنوان «کبیر Megalos» در مسکوکات اوکراتید؛ نیز حضور سکه بیست استاتری زرین متعلق به دوران او که در زمره بزرگترین سکه‌های ضرب شده یونانیان پس از اسکندر در باختر است، عموماً حاکی از دولتمندی بیش از پیش باختریان در دوران اوکراتید می‌باشد. بعلاوه، ابولوسهای سیمین و مسین اوکراتید در شمار صدها، از جنوب کوه‌های اطراف کابل و بگرام به دست آمده است. در هر دو گروه، از مسکوکات سیمین و مسین، سرشاه، «خود» دار است، و پشت سکه با نقش دیوسکورها مشخص شده است. در روی سکه‌های کوچک سیمین و مسین، کلاه‌های بی‌لبه دیوسکورها با سوارکار جایگزینی حاصل کرده، و عنوان کبیر حذف شده است. در برخی از تترادراخماها، سر پادشاه به جای کلاهخود، سربند سلطنتی دارد. در پشت این سکه‌ها، تمثال آپولو با خطسکه‌ای در دو خط عمودی آمده است. استفاده از سربند یا کلاهخود، ظاهراً به نشانه دو شاه متفاوت است که یکی از این دو، پسر و جانشین آن دیگری بوده است. تمایز این دو، با اختیار دوگونه متفاوت آپولو، یا دیوسکورهای نقش بسته بر پشت سکه‌ها مشخص می‌شود. از سویی، ساختار سکه به تقریب، سبک سکه‌ها را در سنین مختلف اوکراتید نشان می‌دهد. اختیار عنوان کبیر با تصویر «خود» دار، این نظریه را تأیید می‌کند که مسکوکات فوق، به دوران متأخر و متلاطمی تعلق دارند که فتوحات اوکراتید دوم در هندوستان به او نیز اختیار گزیدن عنوان کبیر را داده بوده است. شواهدی برای فتوحات اوکراتید دوم در هند در اختیار نداریم. حال آنکه، برای اوکراتید اول داشتیم. شاه اخیر ظاهراً در تعاقب فتوحاتی که در هند داشت، لقب کبیر را علاوه بر علایم هندی، بر مسکوکات مسین خود اضافه کرده بود.^۲

چنان‌که پیداست، مسکوکات پس از اوکراتید روی آهن و مس ضرب شده‌اند. نام آن پدرکشی که اوکراتید را از تاج و تخت ساقط کرده، در سکه‌های وی ضبط نشده است. برخی از صاحب‌نظرانی که او را همان هلیوکلس دانسته‌اند، - در روایات معدودی با پدر حکومت توآمان داشت. - معتقدند که او سرکردگی بومیان ضدگرایشهای هلنی پدر

→ *Bactria: The History of a forgotten Empire*, p. 102.

۱. همان اثر، ص ۸۴.

2. *Ariana Antiqua*, pp. 237 - 238.

را عهده‌دار بوده، یا علیه سیاست اغماض او کراتید، در مقابل مهرداد قیام کرده‌بوده است. چون از متون کلاسیک درمی‌یابیم که شاهزادگان یونانی آسیای شرقی از قدرت و جاه‌طلبی مهرداد به شدت هراسناک بودند، و به‌همین واسطه دیمتریوس نیکاتور را به حمله به سرزمین پارتیان ترغیب کردند.

از سوی دیگر، جداسازی دو منطقه توریوا و اسپیونس موج ناخشنودی را میان شاهزادگان میهن‌پرست یونانی از جمله آپلودوتوس^۱ برانگیخته بود. بسیاری نیز شاهزاده‌ اخیرالذکر را به سبب عناوین اختیارشده بر سکه‌ها که حاکی از تعصب شدید وی به گرایشهای میهن‌پرستانه است، پدرکش حدس می‌زنند. به هر حال، آپلودوتوس، پس از قتل او کراتید در سال ۱۵۶ ق.م. مدتی کوتاه زمامداری می‌کند، و احتمالاً هلیوکلس نیز در همان تاریخ، ۱۵۶ ق.م. زمام امور را در دست می‌گیرد.^۲

چنان‌که از گنجینه قوندوز برمی‌آید، رواج مسکوکات یونانی باعبار آتنی، در اصل خاص منطقه شمالی هندوکش بود، در حالی که سکه‌های دوزبانه با عیار هندی، در جنوب رواج داشته است. نتیجه دیگری که از گنجینه مزبور حاصل می‌شود، این است که پادشاهی یونانی، ظاهراً پس از انتقال سلطه یونانیان به هند یا دشتهای باختری در کوهپایه‌های شمالی هندوکش، تا پس از تهاجمات بادیه‌نشینان هم ادامه داشته است. این گنجینه، در عین حال منبع مهمی برای بحث درباره خاتمه کار فرمانروایی یونانیان در آسیای مرکزی و افغانستان نیز هست.

شماری از سکه‌های تقلیدی اوتیدموس، اوکراتید و هلیوکلس در آسیای مرکزی، به دوران پس از تهاجمات بادیه‌نشینان یا حتی پس از فروپاشی حاکمیت یونانیان باختری تعلق دارند. وجود مسکوکات و بقایای هنری، حاکی از آن است که سلطه یونانیان در خوارزم بویژه بسیار محدود بوده است. ایشان، ظاهراً بر درّه زرافشان، سلطه کامل داشتند. درّه فرغانه متصل به آن، احتمالاً از تسلط مستقیم ایشان مصون مانده بود. سرزمینهای جنوبی سلسله کوههای حصار واقع در باختر شمالی به سوی جنوب جیحون، و در باختر جنوبی از جیحون تا هندوکش، تحت حاکمیت مطلق یونانیان قرار داشته

1. Apollodotus

2. *Bactria: The History of a forgotten Emprie*, pp. 84 - 85.

است.^۱

نتیجه‌گیری مزبور بیشتر به سبب استعمال الفبای یونانی در باختر حاصل شده است. چون در شمال، خط آرامی تا آغاز استعمال الفبای خوارزمی و سفدی بومی در دوره‌های پیش یونانی ادامه داشت. تأثیرگذاری هنر یونانی نیز بالطبع، در باختر بیش از دیگر نواحی بود. این تأثیرات کمتر در شمال دیده می‌شود که البته پذیرفتنی نیز هست، زیرا که ساکنان آن از دیرباز از مرکز تأثیرات یونانی رایج در باختر دورافتاده بودند. آلتهایم، بر این باور است که، پادشاهی یونانی باختری در شمال هندوکش، در مقابل بادیه‌نشینان از پادرنیامد، بکله در برابر سپاهان مهرداد اول اشکانی در سال ۱۳۹ ق.م. سقوط کرد، و به همین واسطه پس از مرگ مهرداد در ۱۳۸-۱۳۷ ق.م. یونانیان بی‌درنگ استقلال خود را بازیافتند. به قول تارن، مهرداد اول، اکثر بخشهای باختر را پس از شکست اوکراتید محاصره کرده بود، و حتی به روایت پائولوس اوروسیوس^۲، تاریخنگار متأخر رومی، متصرفات مهرداد تا هند ادامه داشته است، اما معلوم نیست کدام بخش از هند. مهرداد به احتمال، پس از جداسازی خطه هرات از منضعات یونانیان باختری، به جنوب و مشرق، به سیستان و آراخوزیه اردو کشیده بود، زیرا که در این مقطع، مسکوکاتی که مؤید ادامه فرمانروایی یونانیان در سیستان باشد، به دست نیامده است. ضمناً، عدم وجود سکه‌های اولیه اشکانی در آراخوزیه نیز درخور تعمق است.

برعکس، مسکوکات مسین فرمانروایان متأخر باختری هند، در این ناحیه بالنسبه فراوان است. در این باره شاید بتوان نوعی تاخت و تاز، نه یک محاصره ماندنی را به وسیله مهرداد اول محتمل دانست. به هر حال، چنان که پیداست، اشکانیان نیز در کنار یونانیان از فشار تهاجمات بادیه‌نشینان که چهره شرق را دگرگون ساختند، بی‌بهره نبوده‌اند.

درباره نحوه اداره متصرفات یونانیان باختری اطلاعی در دست نیست، اما شاید بتوان به یاری گمان، شیوه سلوکی اداره ایالات، و ایالات تابعه را درمورد آنها تعمیم داد. همچنین، بررسی موشکافانه درباره میراثهای یونانی در آسیای مرکزی بویژه، در قلمرو فرهنگ مادی ایشان ناممکن است، چون سهم آنها در زمینه‌های هنری و باستان‌شناسی

1. *The History of Ancient Iran*, pp. 187 - 188.

2. Paulus Oroseus

به‌مرور، و در سایه‌کندوکاوها عیان می‌شود. دست‌اندرکاران، معتقدند که در دوران زمامداری یونانیان باختری، مدنیت در آسیای مرکزی سیر صعودی پیمود. ایشان شبکه‌ای منظم از طرح‌های مستطیلی و مربعی را در شهرسازی الگو قرار داده، و به‌رغم ادعای مبالغه‌آمیز **تروگوس** (در ژوستین) و **آپلودوروس** (در استرابو) که باختر را «سرزمین هزارشهر نامیده‌اند»، ظاهراً شهرنشینی در آنجا، شکوفایی تام داشته است. دیوارها و باروهای سربه‌فلک کشیده شهر را در محاصره داشتند؛ بازرگانی و مبادله کالا به‌گونه‌ای سیر صعودی پیموده بود که بر کشاورزی بسیار مجهز و زبانزد باختر پیشی جسته بود. وجود تندیسها، سکه‌ها و دیگر اشیای هنری، حاکی از آیینهای گوناگون یونانی مرسوم در کنار آیینهای محلی آسیای مرکزی یا شرق نزدیک باستان، در باختر بوده است. آیینهای محلی پرستش الهه مادر و دیگر الهه‌ها با حضور تندیسهای رُسی تصریح می‌شوند، و چنین برمی‌آید که گونه‌ای از تلفیق ادیان، نظیر یکی‌سازی ایزدان ایرانی و یونانی - آپولو با میترا که بعدها در دوران کوشانی بیشتر جلوه می‌کند - در این دوران رایج بوده است. گروهی از محققان برای یافته‌های مقابر این منطقه اعتبار ویژه‌ای قائل‌اند، زیرا براین اعتقادند که مکشوفات نام‌برده نه تنها توجیه روشنی از باورهای مذهبی و آیینهای این جماعت را در اختیار می‌گذارند، بلکه، دریافت صریحی از جامعه و فرهنگ این منطقه را نیز به‌دست می‌دهند. تشخیص تقابل آیینهای یونانی و بومی بسیار دشوار است.

حاکمیت قریب به دو قرن یونانیان در باختر و آسیای مرکزی، که تمرکز اسکان یونانیان، پی‌ریزی شهرها در باختر بزرگ، حفظ محافظه‌کارانه آیینها و زبان یونانی، و جداسازی فرمانروایان یونانی از جماعت بومی را در پی داشته، نه تنها نشانه‌ای از برخوردهای جدی میان یونانیان و جمعیت محلی در خود نداشت، برعکس نوعی آمیزش تدریجی میان این دو دسته را نیز پیگیرانه در مدنظر داشته است.^۱

1. *The History of Ancient Iran*, pp. 188 - 190.

یورشگران بادیه‌نشین و فتح باختر

تاریخ، فقط دربارهٔ پدرکشی هلیوکلس بحث کرده و کمتر به دوران زمامداری او پرداخته است. هلیوکلس که با فرمان پدر مقام شبه‌شاهی را کسب کرده بود، با قتل او، صاحب کلیهٔ مستملکاتش شد. وی که ناباورانه نظاره‌گر شیوهٔ تساهل و سازشکاری اوکراتید در برابر سلطهٔ اشکانیان بود، پس از او در صدد بازیافت ایالاتی برآمد که اوکراتید برای تأمین صلح به اشکانیان واگذار کرده بود. او پدر خود را دوست پارت و دشمن بزرگ باختر خطاب می‌کرد. اگر گزارش شرایطی که به موجب آنها مقام سلطنت به هلیوکلس تفویض شده، واقعیت داشته باشد، پس احراز پادشاهی وی، مشروط به گونه‌ای مبارزطلبی در مقابل پادشاه اشکانی بوده است. از این رو، مهرداد نیز در راستای سیاست ستیزه‌جویانهٔ خود، با تمام توان جنگی علیه هلیوکلس شتافت، سپاهیان او را تارومار کرده، و بخشهای وسیعتری از متصرفات وی را تصاحب کرد. آنگاه، فاتحانه رو به شرق نهاده به هند حمله‌ور شد، و این سرزمین را تارودخانهٔ هیداسپس^۱ درنوردید. به احتمال، اگر دستیابی وی تا این دوردستها واقعیت داشته باشد، اما تسخیر آنجا به هیچ‌وجه میسر نشده بوده است. زیرا، پادشاهان یونانی سلالهٔ باختری، به فرمانروایی خود در کابل و هند غربی تا سال ۱۲۶ ق.م. ادامه داده بودند، و هیچ نشانه‌ای از سکه‌های اشکانی در این منطقه پیدانشده است. حتی هیچ سند معتبری، حیطةٔ نفوذی مهرداد را

۱. Hydaspes، رود جیلام، یکی از پنج رودخانهٔ پنجاب است. رک: تاریخ ایران و ممالک همجوار، ص ۵۰.

فرا تر از کوههایی که در مغرب به دره هند می پیوندند، تأیید نکرده است.^۱ ژوستین، نتیجه نبردهای اوکراتید را برای باختر مصیبت بار توصیف می کند، که به بیانی واقعیت نیز داشته است. اما فتوحات هلیوکلس در هند، نشان می دهد که باختر هنوز از توان جنگی بالنسبه قابل ملاحظه ای برخوردار بوده، و شاید هنوز از سربازان مزدور اوکراتید بهره می جسته است. هلیوکلس، احتمالاً متصرفات اوکراتید را در جنوب هندوکش، اسکندریه - کیپسه، و پارویامیزداد در اختیار داشت. از این رو، دلیلی برای این ادعا که مناندر زمانی در آن سرزمین فرمان می راند، وجود ندارد. طبق شرایط فوق، هلیوکلس ظاهراً راه ورود به هند را در اختیار داشت و در صورت تمایل می توانست به آن سرزمین حمله کند، که سرانجام نیز به این امر مبادرت ورزید.^۲

از سویی، هلیوکلس ناگزیر از ذخیره توان جنگی برای مقابله با تهدیداتی بود که از شمال متوجه او می شد. اما احتمال این واقعه هنگام حمله او به هند بعید بود. هلیوکلس، چه بسا تصور می کرد که با در دست داشتن شمال غربی هند، قدرت افزونتری خواهد داشت. تصور اینکه، او هند را به عنوان پناهگاهی برای روزی که احتمالاً از باختر رانده شود، می خواست نامعتبر است. آغاز فرمانروایی هلیوکلس، احتمالاً مصروف از سر راه برداشتن اشکانیان شده بود. او ظاهراً زمانی که مناندر در هند می زیست، حرکت چشمگیری انجام نداد، اما پس از مرگ وی بی درنگ به قندهار حمله برد. مسکوکات هلیوکلس، نشان می دهد که او علاوه بر قندهار، تکسیلا را نیز به متصرفات خود افزوده بود.

هلیوکلس، هنگام حمله به هند، اوکراتید دوم را با عنوان سلطنتی به فرمانروایی باختر منصوب کرده بود. معلوم نیست که او پسر یا برادر وی بوده است. اما مورد اخیر با در نظر داشتن سن این دو، محتملتر است. اوکراتید دوم، مسکوکاتی را نظیر هلیوکلس، اما با خطسکه ساده «شاه اوکراتید» ضرب کرده بود. سکه های اخیر را اگرچه از مسکوکات اولیه اوکراتید اول فرض کرده اند، اما تمثال نقش بسته بر آن را، برای اوکراتید بسیار جوان دانسته و بیشتر شبیه هلیوکلس ذکر کرده اند. بعلاوه، در سالهای پیش، وجود یک هلیوکلس دیگر که سکه های دوزبانه مفرغین در هند ضرب کرده بود، مطرح شد. با ذکر

1. *Ariana Antiqua*, pp. 265 - 266; *The Sixth Monarchy*, pp. 77 - 79.

2. *The Greeks in Bactria and India*, p. 270

این نکته که تمثال ضرب شده بر این سکه‌ها، شباهت چندانی هم به هلیوکلس ندارد. از سویی نیز شاید نتوان به تمثال نقش بسته بر سکه‌هایی که در هند ضرب شده‌اند، اعتماد چندانی کرد. اما طبق شواهد، این دسته از سکه‌ها نمی‌تواند به کسی جز هلیوکلس فاتح قندهار و تکسیلا تعلق داشته باشد.^۱

به محض درگذشت مناندر در سالهای ۱۵۰ یا ۱۴۵ ق.م. نبرد هلیوکلس و استراتو^۲ آغاز و تا سال ۱۴۱ ق.م. که نام پادشاهی باختر برای آخرین بار در متون ذکر شده، ادامه داشته است. در حالی که هلیوکلس جنگهای داخلی را سامان می‌بخشد، مهرداد اول اشکانی، حیطة حاکمیت خود را به استثنای باختر، در سرتاسر ایران از دریای کاسپین تا خلیج فارس تثبیت می‌کرد. بعلاوه، در سال ۱۴۲ ق.م. بر بابل تسلط یافته بود. از سویی، دیمتریوس دوم در سال ۱۴۱ ق.م. برای استرداد منضعات خود با باختریان - احتمالاً هلیوکلس - ائتلاف کرده بود. در واقع هدف نهایی هلیوکلس و دیمتریوس، پیگیری بی‌وقفه نقشه آنتیوخوس چهارم و اوکراتید در راستای درهم شکستن سرزمین پارت از دو جبهه بوده است.^۳

هلیوکلس، را معمولاً آخرین پادشاه یونانی در باختر فرض کرده‌اند. از این‌رو، که سکه‌های او را فاتحان بادیه‌نشین همچنان تقلید می‌کردند؛ اکثر سکه‌های این پادشاه در باختر، و نیز در دره کابل پیدا شده‌اند. به قول کائینگهام، او آخرین پادشاهی است که تا شمال هند سکه ضرب کرده بود. در دوران فرمانروایی او، طوایف بادیه‌نشین، سرتاسر مملکت را تا جنوب گذرگاه بامیان تسخیر کرده بودند.

مسکوکات نقره هلیوکلس به دو دسته تقسیم شده‌اند. دسته اول سکه‌هایی با وزن عیار آتنی، حاوی خطسکه‌های یونانی، دسته دوم مسکوکاتی با وزن متفاوت که به قول گاردنر، ایرانی خوانده شده‌اند. سکه‌های اخیر، حاوی کتیبه‌های دوزبانه و تمثال متفاوتی از شاه می‌باشند. دسته نخست بی‌تردید در دورانی جریان داشت که شاه بر باختر فرمان می‌راند، و دسته دیگر در دوره متأخرتر، آنگاه که هلیوکلس در گوشه‌ای از هند شاه بود. سکه‌های دسته باختری را اکثر قریب به اتفاق طوایف بربر در آسیای مرکزی تقلید می‌کردند، حال آنکه سکه‌های دسته هندی او، تاحدودی نظیر سکه‌های پادشاهان

۱. همان اثر، صص ۲۷۱ - ۲۷۰.

2. Strato

3. *The Greeks in Bactria and India*, p. 273.

آینده یونانی در دره کابل و هند بوده است.^۱

هلیوکلس، آخرین پادشاه یونانی در باختر، نقش مؤثری در اداره این سرزمین داشت. احتمال اینکه آنتیاکلیداس^۲، جانشین او در فرمانروایی بر ایالات هندی - بین هندوکش و جلوم^۳، به گونه‌ای پیوسته بر باختر نیز فرمان رانده باشد، بسیار است. اکثر سکه‌های آنتیاکلیداس، نظیر دیگر فرمانروایان یونانی در مشرق هندوکش، دوزبانه بود، و سکه‌های سیمین نیز با تبدیل عیار متداول در نزد فرمانروایان یونانی، در هند ضرب می‌شد. او، در عین حال سکه‌ای را با عیار آتنی ضرب کرده بود که دوزبانه نبوده، و خطسکه‌ای با مضمون «از شاه آنتیاکلیداس فاتح» داشته است. سکه اخیر باختری نبوده و در هند انتشار می‌یافت. اما وجود عیار آتنی و عدم حضور خطسکه خروشتی، احتمالاً حاکی از آن است که مسکوکات اخیر، برای رواج در باختر در نظر گرفته می‌شدند. ذکر عنوان فاتح نیز شاید به سبب توفیقه‌های آنتیاکلیداس در برابر فاتحان بادیه‌نشین باشد. سکه‌های مزبور احتمالاً حاکی از حضور نهایی عیار آتنی در شرق دور است.^۴

سال ۱۴۱ ق.م. را تاریخ پایان فرمانروایی یونان در باختر ذکر کرده‌اند. این سرزمین بار دیگر در سال ۱۲۸ ق.م. با سررسیدن مردمانی جدید پامی‌گیرد. پادشاهی یونان زمانی بین این دو تاریخ خاتمه می‌پذیرد. در تاریخ اخیر، سیاستمدار و فرمانده چینی موسوم به چانگ - ک، این در باختر حضور داشته است. از این رو، از طریق گزارش وی به امپراطور وو - تی^۵ (چین - یوآن) از خاندان «هان» می‌توان اوضاع مملکت را پس از غلبه تازه‌واردها دریافت. اما پیش از پرداختن به جزئیات فتح اخیر، ضروری است به عوامل یورش بادیه‌نشینی که پادشاهی باختر را پس از سرنگونی یونانیان در نور دیده، و حتی آماده تاخت و تاز به پارت نیز شده بودند، به اجمال اشاره کنیم. براساس شواهد تاریخی، اکثر تهاجمات بادیه‌نشینان استپهای اورآسیایی به سرزمینهای پرجمعیت آسیایی، از جمله سرزمین مورد نظر ما، بعضاً تابع قوانین ثابت، و درگرو دوره منظم اقلیمی بوده است. رشد متناوب حاصلخیزی خاک، افزایش نفوس را در برداشت، و کاهش حاصلخیزی بالطبع، سبب ساز یورشهای ایشان به سرزمینهای پرجمعیت برای تأمین

1. *The Coins of Greek and Scythic kings of Bactria and India*, pp. XXIX - XXX.

2. Antiaclidas

3. Jhelum

4. *The Greeks in Bactria and India*, p. 273.

5. Wu-Ti (Chien-Yuan)

نیازهای اولیه مادی بود. اما درباره موضوع مورد بحث ما، جنبشهای مختلف سکایی (به استثنای ماساگنها) - که با ایشان روبرو می‌شویم - در راستای تعرضات ناشی از ورود یوئه‌چی‌ها، برآورد می‌شود.^۱

حال اگر جنبش مزبور به واقع درگرو یک گردشِ دُوری اقلیمی بوده باشد، این دُور باید با آغاز کوچ طولانی یوئه‌چی، عامل کلیه اغتشاشات، آغاز شده باشد. از سویی، چون یوئه‌چی و هیونگ-نو (هسیونگ-نو) سالیان دراز در جوار یکدیگر می‌زیستند، احتمالاً تغییرات نام‌برده اقلیمی، بر هر دو به‌طور یکسان تأثیرگذارده بوده است. مع‌هذا، مکتوبات تاریخی حاکی از آن است که یوئه‌چی برای هیونگ-نو، تا زمانی که از ایشان شکست نخورده، و تحت فشار آنها از سرزمینهای خود تارانده نشده بودند، اهمیت لازم را قائل نبوده است.^۲

با تعمق در صورتهای اولیه یوئه‌چی، یو-چی Yü-Chih، نو-شی Nu-Shih (یا نو-چی Nu-Chih)، و یو-شی Yü-Shih، درمی‌یابیم که این تخاریها = یوئه‌چی‌هایی که در فهرست خراجگزاران آی چو شو^۳ ذکر شده‌اند، به روایتی در حدود ۱۰۰۰ ق.م. به دربار «چو»^۴ آمده بودند. توصیف مزبور ممکن است داستانی باشد، اما درعین حال، نشان می‌دهد که این نام در دوران پیش از «هان» نیز شناسایی شده بود. بی‌تردید، تخاریها پیشتر در ناحیه کوهستانی مابین چه، ای-لین^۵، و تون-هوآنگ^۶ قبل از آغاز سده سوم پیش از میلاد مستقر شده، و از همسایگان «چه، این»^۷ ها، و هیونگ-نوها بوده‌اند. طبق گزارشهای «شی-چی»^۸، یوئه‌چی‌ها توانمند و پیشرفته بودند. و هیونگ-نوها را با تحقیر نظاره می‌کردند.^۹ بخشی از هیونگ-نوها نیای مردمانی هستند که در نزد تاریخنگاران اروپایی به هونها معروف بودند.^{۱۰} هیونگ-نوها به سرکردگی توین^{۱۱} شکل گرفته بودند. او که نمی‌توانست با «چه، این»ها، کوس برابری زند، ناچار به شمال

1. *The Greeks in Bactria and India*, pp. 244 - 275 ; *The History of Ancient Iran*, p. 191.

2. *The Greeks in Bactria and India*, p. 275.

3. I Chou Shu

4. Chou

5. Ch'i- Lien

6. Tun- Huang

7. Ch'ien

8. Shih-Chi

9. Denis Sinor. *The Cambridge History of Early Inner Asia*, Cambridge University Press, 1990, p. 155.

10. *The Early Empire of Central Asia*, p. 107

11. Tumen

مهاجرت کرد. آنگاه پسر خود موتون^۱ (ماوتون) را به عنوان گروگان به نزد یوئه چی، که در جنوب غربی هیونگ - نوها در ایالت کان سو متمرکز بودند، فرستاد. موتون در سال ۲۰۹ ق.م. از اسارت یوئه چی ها گریخت، پدرش را به قتل رساند، و «شان - یو»^۲ شد. سپس در سال ۱۶۲ ق.م. یوئه چی ها را درهم شکست. در این دوران، هیونگ - نوها قدرتی بزرگ و تهدیدی بزرگتر برای فرمانروایان چین شمالی شده بودند.^۳ در واقع، قدرت این کنفدراسیون بیست و شش ایالتی، در دوران موتون بزرگ (۲۰۹-۱۷۴ ق.م.) که طوایف همجوار را شکست داده و خود را ارباب استپها کرده بودند، به اوج رسیده بود.^۴

پس از مرگ موتون، پسرش گیو^۵ (لاو شانگ^۶) بار دیگر به یوئه چی ها حمله برد، و شاه ایشان را کشت. مابقی یوئه چی هایی که نظیر هیونگ - نوها از شبانان بادیه نشین و به یوئه چی «بزرگ» موسوم بودند - یوئه چی بزرگ در اصل بین تون - هو آنگ^۷، و کی - لین^۸ سکنی داشتند - به غرب رانده شدند. و ظاهراً در دره رودخانه ایلی^۹ و در امتداد ساحل جنوبی ایسیک گول ماواگزیدند. سپس دسته‌ای از طوایف سکایی را که در (چه، این هان شو^{۱۰}) تاریخ چین با اصطلاح سایی - وانگ^{۱۱} (به معنای «شاه سکا») آورده شده‌اند، از این منطقه به سوی جنوب غربی تاراندند.

یوئه چی، در پیشروی خود با او - سان که اکنون پس از بازگشت، ایشانرا از پشت سر مورد حمله قرار داده بودند، برخورد کردند و به تا - یو آن رانده شدند. سپس در مغرب به مردمان تا - هیا حمله برده، ایشان را محاصره و مطیع کردند و مقر سرکرده خود را در ساحل رودخانه کوئی شوئی (جیحون) و در پیرامون محدوده سکاها بنا کردند. از این رو، ایشان پس از سال ۱۶۰ ق.م. به صورت دو جماعت قدرتمند سکایی و یوئه چی در مرز یونانی باختری سیحون ثابت شدند.^{۱۲}

1. Motun (maotun)

2. Shan-Yü

3. *Early Inner Asia*, p. 155.

4. *The Cambridge History of Iran*, 3(1), p. 192.

5. Giyu

6. Lao-Shang

7. Tun-Huang

8. Ki-Lien

9. Ili

10. Ch'ien Han Shu

11. Sai-Wang

12. *The Cambridge History of Iran*, Book 3 (I) p. 192; *The History of Ancient Iran*, p.

درباره این رویداد، یادداشتهای چانگ - ک، این در تسین هان چو^۱، جزئیات بیشتری را در اختیار می‌گذارد. ایشان (یوئه‌چی) به سرزمین همسایگان خود وو - سان در دره رودخانه ایللی حمله بردند، و شاه ایشان را موسوم به «نان - تئو - می»^۲ کشتند. آنگاه به سوی مغرب پیشروی کرده، و شاه «سه»^۳ را مورد حمله قرار داده، وی را نیز به جنوب راندند. آنگاه، مناطق شمال سیردریا (سیحون) را از آن یوئه‌چی کردند. پسر شاه «نان - تئو - می»، به وسیله شاه هیونگ - نو پرورش یافت، و آنگاه که به سن رشد رسید، به دادخواهی پدر به مغرب شتافت، به یوئه‌چی‌ها حمله ور شد، و ایشان را شکست داد. از این رو، یوئه‌چی‌ها نیز به سوی غرب، دره «وی»^۴ آمودریا (جیحون) شتافتند، «تا - هیا» - برای سرزمین و ساکنان آن مورد استفاده یکسان دارد - را برانداختند، و پایتخت خود را در شمال این رودخانه بنا گذاردند.

سه - کی^۵، جزئیات زیر را درباره تا - هیا که جمعیت کثیر، صلح طلب، و شیفته بازرگانی داشت، بیان کرده است.

«تا - هیا، در حدود دوهزار لی li - سیصد و هفتاد و پنج میلی - جنوب غربی تا - یوآن (فرغانه)، و جنوب «وی»، رودخانه آمو قرار گرفته است. شهرها و خانه‌های بنا شده در این سرزمین نظیر تا - یوآن است. مردمان آن صاحب اربابی نیستند. هر شهر جداگانه سرکرده خود را عزل و نصب می‌کند. جنگاوران آن در میدان کارزار کم توانند و وحشت زده، اما در سوداگری بسیار توانمندند. بدیهی است تعاریف تاریخ‌نگاران چینی بویژه «چانگ - ک، این» در این مقطع، طبق مشهودات سال ۱۲۸ ق.م. او یعنی دو سال پس از اضمحلال باختر داده شده است. از این رو، اشاره به کم‌مقداری توان جنگاوران باختری در راستای تارانده شدن و فروریزی ستون اصلی قشون باختر بود که جلب نظر ایشان را کرده است. بنابراین، هنگامی که یوئه‌چی بزرگ به مغرب مهاجرت کرد، تا - هیا را شکست داد و ایشان را متبوع خود کرد، نفوس تا - هیا بشمار بود و بیش از صد هزار نفر. مرکز آنها در «لان - سی»^۶، (اسکندریه = باختره) بود. در آنجا بازارهایی برای دادوستد و معامله انواع چیزها وجود داشت، و در جنوب غربی آن، پادشاهی

→ 191.

2. Nan-Teou-mi

4. Wei

6. Lan Si

1. Tsien Han Chou

3. Se

5. Sse-ki

«سین-تو»^۱ (هند) قرار گرفته بود. گزارش مزبور عیناً به وسیله «تسین هان چو» تأیید و نقل شده است.^۲

در گزارشهای قدیم چینی، تا-هیا در جنوب غربی تا-یوآن، و در دو سوی رودخانه آمو، به تقریب با سفد و باختر در جغرافیای بطلمیوس انطباق داشته است. ضمناً، بطلمیوس درباره انطباق احتمالی داهه‌ای (دائه‌ای) با مردمان تا-هیا می‌گوید که اینان در مرگیانا سکونت داشته‌اند.^۳ تا-هیا، علاوه بر جنوب رودخانه آمو، در شمال نیز مناطق وسیعی را در اختیار داشت. این مناطق شامل پادشاهی پیشین هند و یونانی باختر بود که در آن زمان به سبب حملات مداوم مهرداد اول اشکانی (۱۷۱-۱۳۸ ق.م.)، روبه‌ضعف گذارده بود. به نظر می‌رسد این محدوده سفد، باختر و مرگیانا را دربرداشته است. تا-هیا، در غرب به پادشاهی آ-سی^۴ یا اشکانی، و در جنوب شرقی به کی‌پین^۵ محدود بوده است (طبق «تسین هان چو»، پادشاهی کی‌پین در شمال غربی، با پادشاهی یوئه‌چی هم‌مرز بوده است).^۶

به هر حال، شعبه‌ای از یوئه‌چی در این اردوکشی شرکت نداشته است. این دسته که در نزد تاریخنگاران چینی به «سیائو یوئه‌چی»^۷ (یوئه‌چی کوچک) معروف بودند، در شمار معدودی به دره حوضه تارم در جنوب روی آورده و در جوار «ک، یانگ»^۸ مستقر شدند.^۹ برخی از این جماعت یوئه‌چی بعدها به کان چو^{۱۰} سرزمین آبایی خود بازگشتند. ک، یانگ، ظاهراً اصطلاحی کلی برای سرحدنشینان چین در این منطقه بوده است.^{۱۱}

1. Sin-Tuh

2. Baldev Kumar. *The Early Kuşanas*, Sterling publishers (p) LTD. New Delhi - 16, 1973, pp. 14 - 16.

۳. همان اثر، ص ۲۱.

4. A-Si

۵. Kipin، در چینی به معنای امپراطوری کوشان است، و شامل کیسه، کشمیر و نواحی دیگر. چینیها، احتمالاً این اصطلاح را پیش از شکل‌گیری کوشانیان داشتند، و معنای اولیه آن با تاریخچه یونان در هند ارتباط دارد. رک:

The Greeks in Bactria and India. App 9, p. 469.

6. *The Early Kuşanas*, p. 16.

7. Siao Yüeh Chih

8. K'iang

9. *The Greeks in Bactria and India*, p. 276.

10. Kan chou

11. *The Early Kuşanas*, p. 17.

ساکنان جدید احتمالاً به زبانی نظیر بومیان منطقهٔ مزبور تکلم می‌کردند.^۱ چنان‌که پیداست، ایشان در آنجا دو خاندان تورفان و کوچا^۲ (سنسکریت - کوچی، کثوچیه) را پی‌ریزی کردند. امروزه، این نظریه مورد تردید است.^۳

به هر حال، طبق گزارش هان شو^۴، سفر دور و دراز یوئه‌چی‌ها را می‌توان به دو مرحله تقسیم کرد. نخست مرحلهٔ جدایی ایشان از زادگاه خود در تون - هوانگ در ایلی‌علیا، و مرحلهٔ دوم گذر از ایلی‌علیا به سوی تا-هیا. در حالی‌که سبب‌ساز جنبش نخست هیونگ - نو بود، جنبش دوم را وو - سان سبب شده بود که احتمالاً به وسیلهٔ هیونگ - نوها پشتیبانی می‌شدند. شاید به‌دشواری بتوان پایان مرحلهٔ نخست جنبش و طول مدت اشغال ایلی‌علیا را که باعث پراکنده شدن مردمان سایی (سکایی؟) به سوی جنوب شده، تعیین کرد. به نظر می‌رسد که یوئه‌چی‌ها پیش از آنکه چانگ - ک، این در ۱۲۸-۱۲۹ ق.م. سفر خود را آغاز کرده باشد، به ایلی‌علیا رسیده بودند. همچنین پیش از آنکه او در سالهای نام‌برده به تا-یوآن رسیده باشد، ایشان در سرراه خود به تا-هیا از تا-یوآن گذشته بودند.^۵

مردمان یوئه‌چی ظاهراً پس از سال ۱۶۰ ق.م. قریب به یک نسل از دیدرس محو شدند، ولی بار دیگر در سال ۱۲۸ ق.م. ظاهر شدند. پیشروی مستمر ایشان به غرب بی‌تردید در راستای دور ماندن از تیررس هیونگ - نوها بوده است. اما نکتهٔ درخور ذکر این است که آنها پیگیر همان جاده‌ای بودند که به روایتی جماعت تخاری در اصل از اروپا تعقیب کرده بودند. به هر صورت، معلوم نیست که چه سیاستی ایشان را پس از شکست سال ۱۶۰ ق.م. متوجه مغرب و در نهایت اشغال تا-هیا (باختر) کرده است. احتمالاً سالهای بین ۱۶۰-۱۲۸ ق.م. برای یوئه‌چی‌ها دوران پرمخاطرهٔ یافتن سکونتگاه بود. ایشان در سال ۱۳۰ ق.م. باگذشتن از سیحون به غرب فرغانه، به سوی جنوب رفتند، و در آنجا پادشاهی یونانی باختر را خاتمه بخشیدند. نظریهٔ حرکت سایی - وانگ شکست‌خورده در سال ۱۶۰ ق.م. به جنوب، به کی‌پین در راستای نظریهٔ حرکت سال ۱۶۰ ق.م. یوئه‌چی از غرب به تا-هیا نقل شده است. زیرا که سایی - وانگ مورد نظر ما

1. H.W. Bailey, «Ttagara», BSOS, Vol VIII, part 4, Kraus reprint Nendeln / Leichtenstein, 1935, p. 893.

2. Kucha, Kuci, Kaucya

3. *The Greeks in Bactria and India*, p. 276.

4. Han Shu

5. *Early Inner Asia*, p. 156.

نیز به مدت دونسل از دیدرس دور می ماند، تا اینکه به مرور، برخی از آنها بالاخره به کی پین راه پیدا می کنند، بدین معنی، که در میان سکاهاپی که در سالهای بعد به هند حمله ور شده بودند، برخی عناصر سایی - وانگ وجود داشته است. مابقی جماعت سایی - وانگ احتمالاً ایالت یونانی فرغانه را متصرف می شوند، و نام ایشان در نزد تاریخنگاران چینی در جوار تا- یو آن ظاهر می شود. در آنجا، ایشان همان ایالت سکایی یا روشتر بگویم دولت بادیه نشینی را که چانگ - ک، این در سال ۱۲۸ ق.م. با آن روبرو می شود، برپا می کنند.^۱

در این مقطع، منابع غربی به واقعه فتح باختر به دست بادیه نشینان پرداخته اند. تاریخنگاران بالاتفاق، بر این عقیده اند که یوئه چی منابع چینی در واقع با طایفه ای که در متون غربی به تخاری موسوم بودند، منطبق اند. رویدادهای بعدی در عبارتی مشهور در جغرافیای استرابو به این قرار ذکر شده است:^۲ «اما معروفترین بادیه نشینان آنهایی هستند که باختر را از یونانیان ستانند، یعنی آسی، پاسیانی، تخاری و سکارائولی که در اصل از سرزمینی واقع در سوی دیگر سیحون آمده بودند که آن سرزمین سکاییه و سغد را به یکدیگر متصل می کرد و به وسیله سکاها فتح شده بود».^۳

تروگوس (در ژوستین)، رویداد مزبور را به دو طایفه آسیانی، و سکارائوکا نسبت داده است، که ظاهراً طبق این مأخذ یکی از دو نام یادشده باید همان یوئه چی ذکر شده در چانگ - ک، این باشد. او در این باره اظهار می کند که: طوایف اسکیتی سارائوکا^۴ (سکارائوکا قرائت شده) و آسیانی نخست بار باختر و سغد را تصرف کرده اند.^۵ آنگاه پس از یک دهه یوئه چی یا تخاری پیگیر راه ایشان شدند. جماعت سکارائوکا به سوی جنوب حرکت کردند، اما آسیانی ها در باختر ماندند و به ناچار مطیع تخاری ها شدند. بعدها، همین طایفه از سرکردگان کوشانیان گردیدند. این نظرگاه با الهام از بخشی از کتاب شی چی پرداخته شده که می گوید: اگرچه جماعت یوئه چی، تا- هیا (باختر) را تسخیر کردند، اما بومیان نیز با حفظ محدوده خود در شمال، استقلال نسبی تازه واردها را پشتوانی کردند. آنچه را که به رغم عدم وجود مأخذ تاریخی و صرفاً از طریق اکتشافات

1. The Greeks in Bactria and India, pp. 278 - 279.

2. The Cambridge History of Iran, Book 3. (I) p. 192.

3. Strabo V, Book VIII, p. 261.

4. Saraucae

5. The Cambridge History of Iran, p. 192.

باستان‌شناسی می‌توان دریافت، این است که مدرکی دال بر ویرانگری جدی از سوی بادیه‌نشینان در شهرهای باختر به دست نیامده است. گویی گونه‌ای همزیستی مسالمت‌آمیز میان بادیه‌نشینان و بومیان باختری در زمانی طولانی وجود داشته که ما از کم و کیف آن بی‌اطلاعم.^۱

تروگوس، در عبارتی دیگر از این گزارش، به شرح رویدادهای متأخرتر می‌پردازد: آسیانی شاه تخاری شد، و سارائوکا منهدم گردید. این عبارت معروف *Reges Thocarorum Asiani* تروگوس، از آن روست که آسی‌ها هنگام فتح باختر، بر تخاری‌ها بویژه، نقش برتر داشتند، یا به بیانی، طایفه حاکم بودند. چنان‌که پیداست نامهای مزبور اگرچه دارای ریشه لغوی یکسانی نیستند، اما نقش تاریخی ایفا شده به وسیله آسیانی‌ها دقیقاً همان نقشی است که بعدها به وسیله مردمانی که به کوشانیان معروف شدند و از بنیانگذاران امپراطوری کوشانی بودند، ایفا شده است.^۲ بنابراین، جماعت یوئه‌چی از دو مردم متفاوتی ترکیب شده بود که در یونانی به آسی و تخاری معروف بوده است. علت آنکه چینیه‌ها نام تخاری را در قرن دوم ق.م. ذکر کردند - ضمن آنکه جماعت مهاجر از کان سورا یوئه‌چی نامیدند، نه تخاری - بیانگر آن است که طایفه اخیر پیش از رها کردن کان سو مشتمل بر بیش از یک طایفه تخاری بودند؛ و این که اختلاط آسی و تخاری به صورت یک طایفه بیشتر تحقق یافته بوده است.^۳

در باره سکارائوکا کمتر دانسته شده است. ایشان به قول اچ. دبلیو. ییلی، از فرماندهان سکایی بوده‌اند. همچنین در ماخذ چینی به عنوان طایفه‌ای از «سرکردگان سکایی» یا سای و انگ، شاهان سکایی توصیف شده‌اند. چون طوایف متعددی در دوره‌های متأخر در استپ، دارای قبایل یا طوایف تابع بودند که امتیاز فرمانروایی هم داشتند.^۴ از سویی، آسیانی با یوئه‌چی یکی گرفته شده است.^۵ آسیانی، صورت صفتی (ایرانی) برای شکل اسمی آسی آپلودوروس (در استرابو) است. از این رو، آسی نیز همان یوئه‌چی می‌باشد. اخیراً در یکی از متون متأخر آسیای مرکزی از مردمانی با نام آرسی^۶ نام برده شده که به

1. *The History of Ancient Iran*, p. 193.

2. *The Cambridge History of Iran*, Book 3(1), pp. 192-193.

3. *The Greeks in Bactria and India*, p. 286.

4. *The History of Ancient Iran*, p. 191. 5. *The Greeks in Bactria and India*, p. 284.

6. Arsi

تخاری تکلم می‌کردند. ایشان نیز احتمالاً همان آسی ضبط شده در متون یونانی هستند.^۱ کونوف^۲، دربارهٔ زبان تخاری که در اصل زبان طایفهٔ آرسی بود، به بحث می‌پردازد، و معتقد است که تاپیش از تفوق آرسی بر تخاری، این زبان تخاری نامیده نشده بود. تا چندی پیش، آسی (آرسی) را از مردمان ترک‌نژاد می‌دانستند، اما امروزه ایشان را از سکاهای ایرانی می‌دانند. برخی نظیر گروسه نام آرسی را با آرشن ایرانی هم پیوند می‌دانند. به هر حال، شاید بتوان کوشانیان را جلوه‌ای از آسی‌ها و یا از عناصر حاکم در میان یوئه‌چی‌ها پنداشت. احتمالاً زبان مورد تکلم این جماعت سکایی بوده است.^۳ طبق نظریهٔ ناراین، سکاراژوکا و آسیانی، دو طایفه از بادیه‌نشینان سکایی بودند که پس از جایگیری یوئه‌چی در سرزمینهای زادگاهی ایشان در شمال، برای اشکانیان پس از مرگ مهرداد اول مشکل آفریدند. این دسته از سکاهای غربی، با سکاهای شرقی که از طریق مسیر کاشغر - تاش کورگان و جیلجیت سوات^۴ به جنوب به دشتهای شبه‌قارهٔ هند حرکت کرده بودند، تفاوت داشتند. مسکوکات فراوان فرمانروایانی که در مناطق شمال غربی شبه‌قاره پیدا شده‌اند، نیز دلیلی بر این ادعاست. بنابراین، طبق نظریه فوق سکاهایی که از هر دو سوی باختر در مسیر جنوب به راه افتاده بودند، براندازندهٔ پادشاهی باختر نبوده‌اند.^۵

بظلمیوس در قرن دوم میلادی به تگوروی Thagouroi در کان سو، تگورایوای Takoraioi در شمال ایماثوس، تگورایوای Thaguouraioi در حوالی ایسیک‌گول، تخوروی Tachoroi در سفدیانا (سغد)، و تخروی Tacharoi در باختر اشاره می‌کند. اما در واقع اشارات مذکور همه به مردمان واحدی تعلق داشته‌است.^۶ بدیهی است که تغارا θογάρα سرزمین مهمی واقع در جادهٔ ابریشم بود که باکانچو یکی دانسته شده است. این سرزمین بین سفدیانا، دروازهٔ آهن (در آهنین) و بامیان قرار داشت.^۷ چنان‌که اشاره شد، آپولودوروس (در استرابو) که یکصدسال پس از تهاجم تخاریها، در قرن اول ق.م. این رویداد را می‌نگاشت، می‌دانست که تخروی Tax apoι، درزمرهٔ

1. *The Greeks in Bactria and India*, pp. 45, 284, 292.

2. Konow

3. *The Greeks in Bactria and India*, pp. 287 - 289.

4. Gilget Swat

5. *The History of Ancient Iran*, p. 192.

6. *Early Inner Asia*, p. 152.

7. Ttagara, pp. 885, 887.

صاحب‌نام‌ترین بادیه‌نشینانی بودند که همراه با دیگر طوایف ذکر شده، پس از انهدام سلطه یونانیان در باختر، سرزمین مزبور را از تملک ایشان خارج کردند، و باختره را پایتخت خود قرار دادند؛ و این‌که باختریها و سفدیها به زبان واحدی تکلم می‌کردند. اما پیشتر در مقدمه تروگوس، آسیانی از شاهان تخاری آورده شده بود. بنابراین، حضور تخاریها در قرن دوم ق.م. در درّه جیحون امری ثابت شده است. اما تاریخ ایشان در واقع از هنگامی معنای واقعی پیدا کرده بود که آنها در حوضه تارم و حتی در نقطه‌ای دورتر در شرق می‌زیستند. چنان‌که گذشت، این بخش از هویت آنها با یوئه‌چی منطبق بوده است.^۱ ضمناً، واژه توشارا Tušára یا توخارا Tuxhára در متون کلاسیک هند به بربرهای پیش از قرن چهارم میلادی اطلاق می‌شده است. در پورانها^۲، نام پادشاهان ایشان پس از ایوانس^۳ آورده شده است. همچنین، نام تو-چه، تو-لو Tou-Ch'u-Lo، در متون بودایی چینی، و سالنامه‌های سلطنتی، به عنوان مردمان و سرزمینی ذکر شده که در قرن چهارم میلادی به زبان خاص خود تکلم می‌کردند. هوآن تسانگ، سیاح معروف بودایی چینی در قرن هفتم میلادی سرزمین تو-چه، تو-لو را چنین توصیف کرده است: در مشرق آن پامیر، در مغرب آن ایران، هندوکش در جنوب و دروازه آهن در شمال آن قرار داشته، و رودخانه جیحون از وسط آن می‌گذشته است. او می‌افزاید، مردمان آن به زبان غریبی تکلم می‌کردند که دارای الفبای بیست و پنج حرفی بوده، و روش نوشتاری ایشان افقی و از چپ به راست بوده است. این توصیف بی‌تردید اشاره‌ای است به پادشاهی کهن باختری ایوانس در شمال، که بعدها در نزد بیرونی به تخارستان معروف شده بود.^۴ تاریخنگاران هندی، هر دو طایفه بزرگ و کوچک یوئه‌چی را تحت نام واحد توخارا ذکر کرده‌اند.

از گزارشهای آپولودوروس و پلینی، چنین برمی‌آید که تخاریها در دوران فرمانروایی اوتیدموس (وفات حدود ۱۹۰ ق.م.) در حوضه تارم نبوده‌اند. اما بعدها به‌مرور در برخی از مآخذ از جمله پلینی حضور پیدا کرده‌اند؛ همچنین، مورخان چینی در همین مقطع از بخشی از یوئه‌چی کوچک سخن رانده‌اند که اندکی پیش از ۱۷۴ ق.م.

1. *Early Inner Asia*, pp 151 - 152 ; Ttaugara, p. 893.

۲. Puranas، افسانه‌های کهن هندی.

3. Yavanas

4. *Early Inner Asia*, pp. 151-152.

به حوضه تارم رسیده و در آنجا سکنی گزیده بودند.^۱

نژاد و زبان یا زبانهای جماعت دوگانه یوئه چی ضمن آنکه دو مبحث پیچیده است، از نظر زبان شناسی و قوم شناسی نیز هر دو حائز اهمیت بسیار است. زمانی، فرض رایج بر این بود که زبان تخاری با این جماعت از اروپا آورده شده، و ایشان به زبان کیتتم^۲ با مشترکات سلتی - ایتالیایی که در ترکستان چین کشف شده، تکلم می کردند. اما امروزه دیگر این زبان را تخاری نمی خوانند، زیرا دوشکلی بودن گویشهای الف، و ب، نیز منطقه کاربُردی آنها در بخش شمالی ترکستان چین، گویش الف در اگنی = عقنی - قره شهر (باتورفان)، و گویش ب در کوچا مشخص شده است. همچنین براساس یک فرض باطل، گاه گویش الف و تغاری را زبان واحدی می پنداشتند.^۳

به قول بارتولد، این زبان، پیش از آنکه تقسیمات فرعی دوگویشی الف و ب را بپذیرد، برحسب زبان I و II تقسیم شده بود. او، کاربرد زبان I را در ولایت کوچا، و زبان II را در ولایت ختن ذکر کرده است. زبان I را در زمزه زبانهای هندواروپایی نه آریایی، و از بسیاری جهات نزدیک به گروه ایرانی قلمداد کرده، و زبان II را که به سبب ساختمان نحوی، ایرانی تلقی شده بود، از نظر ترکیبات لغوی تا حدود بسیار زیادی هندی ذکر کرده است. شماری از محققان زبان I را تخاری مأخوذ از تخارس نامیده اند که در زمزه قلمرو فاتحان یونانی باختری در قرن دوم ق.م. ذکر شده بود. نکته شایان ذکر این است که تعدادی از آثار مکتوب به تخاری، که به ترکی برگردان شده اند، در زمزه مکتوبات مربوط به زبان I بوده است. حاصل ارزیابی بسیطر محققان پس از سال

1. *The Greeks in Bactria and India*, p. 286.

۲. Centum، و ستم Satem دو گروه در تقسیمات زبانی هندواروپایی است. فرق میان این تقسیمات در آن بود که در گروه کنتم، معدودی اصوات کهن حلقی (-gh) و (-K) به صورت صامت‌های حلقی حفظ می شدند، حال آن که در گروه ستم این صامتها در حروف صغیری تغییر می کردند.

چون واژه «صد» یکی از آن واژگانی است که در زبانهای مختلف چنین تغییری را می پذیرد، کنتم و ستم = صد، در زبان لاتینی و ایرانی برای تعیین این دو گروه برگزیده شده اند. گروه کنتم به طور کلی شامل زبانهای هندواروپایی غربی مانند یونانی، رومی (در اصل فرانسه، ایتالیایی، اسپانیایی، پرتغالی) سلتی و زبانهای ژرمنی (بعلاوه انگلیسی) است. گروه ستم شامل هندواروپایی شرقی، زبانهای اروپای شرقی، و آسیاماتند سنسکریت در هندی باستان، (اوستایی) در ایرانی، اسلاوی و بالتی می باشد. رک: *Americana*, Vol 6.

3. *The History of Ancient Iran*, p. 250 ; *Early Inner Asia* p. 15 ; *The Greeks in Bactria and India*, pp. 287 , 289 ; *Taugara*, p. 897.

۱۹۰۸، این بود که هیچ‌گونه مدرکی دال بر وجود تخارس در حوالی کوچا در دست نیست، برعکس کوچارا در حوالی ختن نام برده‌اند. بعلاوه نام «تخار» را متعلق به زبان II دانسته‌اند که معمولاً سکایی، ختنی باستان، یا ایرانی شرقی بوده است.^۱

براساس شواهد، هیچ‌یک از این دو گویش، زبان تخاری‌های تاریخی که به باختر حمله کردند، نبوده است. تاریخ اگنی و کوچا نیز هریک پس از فتح باختر موردشناسایی قرار گرفت. از سویی شاخهٔ زبانهای کتتم هم هیچ‌گاه در آسیای مرکزی فراگیر نشد، و زبانهای هندواروپایی آسیا به شاخه ستم تعلق داشته است. چنان‌که پیداست، این دو گویش، یا صورت نیایی آنها در اصل به وسیلهٔ مردمان معینی از اروپا به آگنی و کوچا آورده شده بود، و برحسب ظاهر و اموازه‌های بسیاری نیز داشته است. شاید امروزه طبق شواهد، بتوان تخاری‌ها را از آورندگان زبان کتتم از اروپا به ترکستان چین محسوب داشت. البته نه آن تخاری‌ها که به‌عنوان بخشی از یوئه‌چی بزرگ به باختر حمله برده بودند، بلکه عناصری از تخاری‌ها در یوئه‌چی کوچک را که پس از سال ۱۷۴ ق.م. به ترکستان چین مهاجرت کرده بودند.

زبان گفتاری تخاری‌های قرن دوم ق.م. هنوز به تحقیق دانسته نشده است. زیرا به‌ظاهر آن دسته از ایشان که در دوران پس از غلبه در باختر ماندند، زبان سکایی اروپایی کوشانی خود را اقتباس کردند. اگرچه باختر پس از قرن چهارم میلادی، حامل نام آنها، تخارستان بود، اما زبانی را که در مدارک آسیای مرکزی به تُخری Toxri، تخاری Toxari یا تغاری Toyari موسوم شد، در واقع همان زبان سکایی کوشان بود، نه جای دیگری. احتمالاً زبان مورد تکلم تخاری‌های قرن دوم ق.م. شباهتی به گویش ایرانی آسی‌ها نداشته است. به‌نظر می‌رسد تخاری‌هایی که از جایی دیگر به‌کان سو آمده بودند، به ترکی تکلم می‌کردند. نکتهٔ درخور توجه، اشکال اسمی متعدد و متفاوت یونانی این مردمان است.

فرضیهٔ دیگری که زمانی به‌گونه‌ای جدی مطرح می‌شد، حضور وسیع عناصری با قرابتهای سلتی - ایتالیایی در میان فاتحان یونانی باختر بود که از اروپا به مرزهای چین مهاجرت کرده، از جادهٔ شمالی تین‌شان گذشته و گورتپه‌هایی از خود برجای گذاشته بودند. برخی از ایشان نیز در دوره‌های شکوفایی فرهنگی در دیوارنگاره‌های

1. *Bartholds' Iran*, Translation from Russian, by G.K. Nariman. pp. 26 - 27.

شگفت آور تورفان، به صورت مردمانی با چشمان آبی ظاهر شده‌اند. به هر حال، آن بخش از روایت تسخیر باختر که ظاهراً همواره به وسیله تاریخنگاران امروزی از قلم افتاده، نادیده‌انگاری دومین گروه از طایفه پاسیانی آپلودوروس (در استرابو) است که اتفاقاً اهمیت خاصی نیز داشته‌اند. تارن می‌گوید، پاسیانی، صورتی برای نام پاسی است، هم‌چنان که بیشتر آسیانی برای آسی بود. تردیدی وجود ندارد که این نام، همان پارسی جغرافی‌نگاران یونانی است، زیرا که همین ستاک، مجدداً در ایران جنوبی تکرار شده است. گونه‌های معمول واژه پاسارگاد، پاساگاد، و پاساگاد (صورت‌های مکتوب در متون یونانی) هم‌ارز بودن پاسی - پارسی را تصریح می‌کند. از این رو، به نظر می‌رسد که باید جایی را نیز برای طایفه پارسی در پادشاهی باختر پیدا کرد، و چون برای یوئه‌چی و سکارائوکایی ذکر شده در فهرست آپلودوروس، مکان‌هایی در باختر بزرگ، سفد جنوبی، و مرو گزارش شده، احتمالاً تنها مکان ممکن برای طایفه پارسی جایی دورتر در غرب بوده است. تفوق ایشان، نخست بار بر مکان‌هایی در غرب آریوس (هریرود)، تپوریه و تراکسیان که زمانی جزو ساتراپی‌های باختر، و روزگاری بخش بزرگی از پادشاهی آنتیماخوس بود، گزارش شده است. در این فرآیند، حضور طایفه پارسی به گونه‌ای منطقی در زمره فاتحان پادشاهی باختر در گزارش آپلودوروس توجیه می‌شود. در این مأخذ و بطلمیوس، طایفه پارسی به عنوان شعبه‌ای از مردمان ایرانی ذکر شده‌اند که از خویشاوندان مهاجر خود در جنوب جدا افتاده بودند. در روایات ایرانی، بوم اصلی ایشان در ایران ویج بود که با خوارزم امروز منطبق است. احتمالاً پارسی‌ها - پارسوآها، پس از جدایی از طوایف دیگر نخست در همین مکان متمرکز بوده است.

توصیف آپلودوروس از طایفه پارسی، و قراردادن ایشان در کنار یوئه‌چی و سکارائوکا، می‌تواند حاکی از اهمیت خاص آنها باشد: این طایفه با دارا بودن هویت پارسی، بی‌تردید از همسایگان سکایی خود متمایز بودند. یکی از ویژگی‌های جداساز ایشان، زبان مورد تکلم آنهاست که شکلی از پارسی بوده است. ایشان پس از فروپاشی پادشاهی باختر، در حمله بزرگ سکاها به پارت شرکت داشتند.

براساس داده‌های منابع چینی، اضمحلال پادشاهی باختر نه یکباره، بلکه در فرایندی تدریجی و متناوب صورت گرفته بود. طغیان سکاها در قرن هفتم ق.م. در تعاقب از دیاد

جمعیت تحقق یافته بود. شرایط مزبور بار دیگر در قرن دوم ق.م. پدید آمد، زیرا سرزمینهای سکایی هنگام ظهور یوئه‌چی، با بحران جمعیت، و موازنه ناپایدار روبرو بود. فشار یوئه‌چی سبب ساز سلسله جنبشهایی شد که پس از مهار طوفان برخاسته از غرب به وسیله پارت، با فتوحات سکاها در هند خاتمه یافت. اما همه بربرها همواره خوی بربری نداشتند؛ سکاها مستقر در هند نظیر پارنی‌های ساکن در ایران، مانده‌های آثار یونانی را منهدم نکرده، در عوض مورد بهره‌برداری شایسته قرار دادند. یوئه‌چی‌ها هم ویرانگر محض نبوده‌اند.

نیروهای جنگنده آخرین پادشاه یونانی به‌دشواری با شمار کثیر رزم‌آوران دیمتریوس که به هند حمله کرده بودند، یارای برابری داشتند. از سویی این امکان وجود دارد که باختر شکست‌خورده از مهرداد در سال ۱۴۱ ق.م. آن قدر ضعیف شده بود که دیگر نتوانست نظر هیچ مهاجمی را به خود جلب کند. احتمالاً توان نظامی مردمان بادیه‌نشین، بی‌هیچ قرینه‌ای عظیم‌تر از جمعیت مستقر در غرب در همان شمار بوده است. چانگ - ک، این، شمار سواره‌نظام یوئه‌چی را در سال ۱۲۸ ق.م، به ۱۰۰ هزار نفر برآورد کرده است. نیرویی که یونانیان باختری هیچ‌گاه توان برابری با آن را نداشته‌اند. احتمالاً نبردی که در شمال درگرفته بود، سبب براندازی دولت یونانی شد، با ذکر این نکته که در طی آن حداقل ویرانی متوجه باختر گردید، زیرا سواره‌نظام بادیه‌نشین در مقابل شهرها و حتی روستاهای حصاردار در مانده شده بود. شهرهای محصور که چانگ - ک این، دو سال بعد از واقعه مشاهده کرد، عموماً دست‌نخورده بودند، و تشکیلات پیشین خود را به‌رغم آن که خراجگزار یوئه‌چی شده بودند همچنان بدون حضور دولت مرکزی حفظ کردند.

احتمالاً یونانیان تا طرد دولتمردان خود در باختر ماندند، و چه‌بسا تعدادی از ایشان با جمعیت بومی در آمیختند. اما بخش عظیمی از جمعیت مرفه منهدم شدند. در این مقطع تعداد معدودی از ایشان بی‌آنکه اثر چشمگیری از قدرت یونانی را برجای گذارند، به هند عقب‌نشینی کردند. مسکوکات یونانی رایج در باختر، تا خاتمه کار ایشان رواج داشت، و ظاهراً از آن پس هنرمندان بزرگ باختری از صحنه جهان محو شدند؛ هنر ظریف پیکرنگاری آنها، پس از این، در هیچ نقطه‌ای حتی در هند ظهور نکرد.

معدودی از اشراف یونانی و باختری برای دور ماندن از تیررس فاتحان یوئه‌چی به

کوهپایه‌ها و تپه‌ها پناه بردند. اینان یا اخلاف ایشان یکی دو امیر گمنام - نظیر هیرکودس^۱ که به‌رغم یونانی بودن جلوه‌ای کاملاً کوشانی داشت - بودند که فقط از طریق سکه‌های خود شناسایی شده‌اند. برخی از این مهاجرنشینان احتمالاً برای مدتی به‌صورت شاه‌نشینان کوچک نیمه‌یونانی فرمان راندند، اما به‌مرور در عنصر بومی مستهلک شدند. مسکوکات یوئه‌چی‌های مهاجم در دوران پس از غلبه، شامل بدل‌هایی بربری از سکه‌های یونانی تقلید شده از اوتیدموس و هلیوکلس بود. به‌نظر می‌رسد که بادیه‌نشینان تا پیش از اسکان ثابت، امکان ضرب سکه‌ای از خود را نداشتند. سه نوع طبقه‌بندی در این بدل‌ها شناسایی شده‌اند. دسته‌ای با خطسکه‌های یونانی، دسته‌ای با خطسکه‌های ناهنجار سغدی و یونانی، و دسته سوم فقط با خطسکه سغدی. در این دوره، کاهش مشهود کاربرد زبان یونانی امری بدیهی بود با ذکر این نکته که خط یونانی مدتهای مدید در تخارستان باختر رواج داشته است. اما علت این واگراییها، علاوه بر ارائه یک دوره، می‌تواند بیانگر موقعیتهای مختلف مکانی نیز باشد. از سکه‌های موجود چنین پیداست که آنها علاوه بر ضرب‌خانه سلطنتی باختره در جاهای دیگر هم ضرب می‌شدند. ناهنجاری این قبیل سکه‌ها، حاکی از ضرب آنها پس از سقوط باختره بوده است.

چنان‌که پیشتر اشاره شد، شهر مستحکم و بارودار باختره، احتمالاً چند سالی به صورت یک سرزمین نیمه‌مستقل در برابر یوئه‌چی‌ها ایستادگی کرد. از سویی، چون طبیعت بادیه‌نشین یوئه‌چی، در آغاز پذیرای گزینش شهری به‌عنوان پایتخت نبود، از این‌رو، باختره، - جایی که بعدها مقرر دولت یوئه‌چی شد - احتمالاً سالیان بسیار پس از کنارزدن خوی بادیه‌نشینی و اختیار اسکان ثابت برگزیده شده بود. فرآیند مزبور، ظاهراً با آرامش و در فضایی صلح‌آمیز تحقق یافته بود.

براساس شواهد مستدل، زبان سکایی کوشانیان در باختره به نوشتار درآمده بود. چون این زبان با حروف یونانی ضبط می‌شد، بنابراین نباید پیش از گزینش باختره به‌عنوان پایتخت، متدوال شده باشد. چنان‌که پیداست، احتمالاً تا یک قرن پس از غلبه یوئه‌چی، فرمانروایان گمنامی فرمان رانده بودند که در روی مسکوکات آنها عناصر یونانی ضبط شده بود. برخی از ایشان چه‌بسا بر بخشهای کوچکی از ولایات کوهپایه‌ای حاکمیت داشتند که زمانی فردی از خاندان یونانی در آنجا فرمانروایی داشت.

ضمناً، توجه به پایان کار جماعت سکارائوکا نیز در این مقطع براساس تاریخگذاری **تروگوس** (در ژوستین) حائز اهمیت است. نام سکارائوکا به عنوان جماعتی مستقل پس از سقوط باختر در ۱۳۰ ق.م. تدریجاً کم‌رنگ می‌شود. اما آخرین بار در ارتباط با یاری رساندن به ستروک برای بازیابی تاج و تخت اشکانی در ۷۷ ق.م. مطرح می‌شوند. مورد دیگر متسبب به ایشان درباره پناهندگی فرهاد چهارم است، پس از طرد وی به وسیله تیرداد در سال ۲۷ ق.م. که در توجیه ثانوی، شاه اخیرالذکر به وسیله سورن از سکستان بازگردانده شده بود.

به هر حال، جماعت سکارائوکا پس از تسخیر مرو در یورش به پارت نیز مشارکت داشتند. چون دوتن از پادشاهان اشکانی موسوم به فرهاد دوم (متوفی ۱۲۸ ق.م.)، و اردوان دوم (متوفی ۱۲۳ ق.م.) هر دو جان خود را در نبرد با این بادیه‌نشینان از دست داده بودند، می‌توان چنین نتیجه گرفت که در زمان این دو شاه، قدرت سکاها در نهایت بوده است.

برخی از ایشان احتمالاً با هم‌تیره‌های خود که پیشتر از راه جنوب به زرنگ رفته و نام خود را به سکستان داده بودند، در همانجا باقی ماندند. و ستون عظیمی از آنها، شاید اکثریت قریب به اتفاق طایفه سکارائوکا به هند رفته و با سکاها دیگر هم‌پیمان شدند. دیگران نیز مقارن با درهم‌شکستن نیروهای سکایی در سالهای ۱۲۴ و ۱۱۵ ق.م. به وسیله سورن به سوی شمال تا رانده شدند. زیرا او با تسخیر مرو، جماعت مزبور را از جیحون عقب راند. از آن پس سکارائوکاها بتدریج منقرض شدند.*

*. منابع مورد ارجاع:

1. *The Greeks in Bactria and India*, 289-290; 294-295; 299- 306.
2. *Starbo V*, Book VIII, p. 261.
3. *The History of Ancient Iran*. pp. 193 - 194.

سکه‌های باختری
تصویر اول



اوتیدموس اول



اوتیدموس اول



اوتیدموس اول



دیمتریوس

سکه‌های باختری
تصویر دوم



اوتیدموس دوم



اوکراتید



آنتیماخوس

آنتیماخوس



هلیوکلس

هلیوکلس



هلیوکلس

در باب تاریخ فرهنگ کوشان

در تاریخ روابط شرق و غرب، برگهای بسیاری وجود دارد که از علایق پرثمر این دو قطب حکایت می‌کند. اما آنچه بالضروره اهمیت ویژه دارد، درونیابی و بازنمایی برگهای ناخوانده تاریخ است. در این راستا، دهه‌های اخیر شاهد تلاشهای فزاینده‌ای در جهت شناساندن تاریخ و فرهنگ مردمان آسیای مرکزی بوده‌است. این مردمان سهم عمده‌ای در گنجینه تمدن جهانی داشته‌اند. آسیای مرکزی گاهواره یکی از تمدنهای باستانی و نیز محل تقاطع فرهنگهای بسیاری از مردمان کهن بوده که در آنجا به هم آمیخته‌اند. از این رو، پاسخ به بسیاری از رازهای ناگشوده تاریخ و فرهنگ مشرق زمین، باید در اینجا جستجو شود. بی‌تردید بررسی پیشرفتهای تاریخی و فرهنگی این منطقه نیاز به ژرفنگری بیشتری دارد و دست‌اندرکاران مطالعات آسیای مرکزی اهم بررسیهای خود را به تاریخ و باستان‌شناسی دوره کوشانی اختصاص داده‌اند، و یادمانهای بسیاری از این دوران را در هند (پاکستان کنونی)، افغانستان، و ایران کشف کرده‌اند.

دوران زمامداری کوشانیان تأثیر بسیاری در تکامل تاریخی و فرهنگی مشرق زمین بویژه، سرزمینهای نام‌برده داشته است. بارزترین نشانه‌های این تأثیرات را در ایجاد وحدت سیاسی میان مردمان و اقوامی می‌توان یافت که پیش زمینه‌های متفاوت قومی، زبانی، فرهنگی و مذهبی داشته‌اند. بیش از دوهزار سال پیش سرزمینهای نام‌برده در قالب یک شکل‌بندی واحد ایالتی نظم‌گرفته و در سازگان سیاسی جهان باستان زنجیره‌های به هم پیوسته‌ای را شکل داده بودند.

بی تردید دوره کوشانی در مشرق زمین تنها دوره وحدت سیاسی میان اقوام بسیار نبوده. اما مرحله‌ای شاخص در تکامل فرهنگی میان شرق و تمدن جهانی بوده است. در این دوران ساختارهای استواری برای تضمین فرهنگهایی که در پی می‌آمدند، بنا شد. دوره کوشانی، همچنین حاصل فرآیند بلندمدت تکامل مردمان هند (پاکستان کنونی)، افغانستان، آسیای مرکزی، ایران و شماری از مردمان دیگر سرزمینها بوده است. البته شکل بندیهای عمده ایالتی پیشتر در هریک از این ممالک وجود داشته است. داده‌های متعدد منعکس در مآخذ مکتوب و بقایای باستانشناختی، روابط تنگاتنگ فرهنگی، اقتصادی، و بازرگانی موجود فیما بین مردمان این منطقه را از دوران هخامنشیان تأیید می‌کند.

باختره، هسته اصلی پادشاهی کوشانی، خیلی پیشتر از ظهور این خاندان، سنتهای غنی تشکیلات پیشرفته ایالتی و فرهنگی را تجربه کرده بود. پیدایش طبقات اجتماعی در باختر و مناطق همجوار آن در آسیای مرکزی و افغانستان، به دوران پیش از هخامنشیان بازمی‌گردد. طبق شواهد مکتوب پیوندهای بسیط سیاسی از این دوران در آسیای مرکزی وجود داشته که اکنون به مدد داده‌های باستان‌شناسی می‌توان درباره آن تجدیدنظر کرد. ظاهراً باختر در این دوره به گونه‌ای در حیات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایالات هخامنشی و ملل همجوار نقش رهبری را داشته است. بی تردید میزان سطح والای پیشرفت را در این سرزمین باید در گذشته‌های آن جستجو کرد. گزینش جایگاه اصلی قدرت یونان در باختر و تشکیل پادشاهی مستقل یونانی باختری در آنجا نیز، در راستای همین شرایط و مقتضیات مناسب محیطی تحقق یافته بود. بعدها در قرن دوم ق.م. طوایف تازه وارد به این خطه نیز خود را در مقابل تمدنی به‌غایت پیشرفته یافتند. ایشان با پی‌ریزی وحدت سیاسی نوین، به سرعت در زمینه‌های فرهنگی - اقتصادی - اجتماعی، راه تعالی پیمودند، و هسته‌های اصلی امپراطوری کوشان یکی از قدرتهای دنیای آن زمان را شکل بخشیدند.

خاستگاه این طوایف جدید و ظهور ایشان در باختر تا به امروز ناروشن مانده است. اما کندوکاوهای اخیر باستان‌شناسی در این منطقه باستانی، فروغ تازه‌ای به برخی از جنبه‌های استقرار طوایف بادیه‌نشین در دوران پیش کوشانی افکنده است. حضور بیش

از پانصد گورتپه به ویژه در دره بیشکنت^۱، کفرننگان (کافر نیگان)^۲، تولخار^۳ و مکانهای دیگر، وجود دسته‌های بیشماری از طوایف ساکن در مناطق کشاورزی را در پایان هزاره اول ق.م. تأیید می‌کند. طوایف مزبور در حوالی جیحون در خط مرزی بین باختر شمالی و جنوبی می‌زیسته‌اند. نذورات برجای مانده در این گورتپه‌ها، گذشته از اسکلتها که عموماً به پشت خوابانده شده و سر به جنوب، جنوب غربی، و جنوب شرقی داشته‌اند، شامل انواع سفالینه‌های چرخ ساخت، اسلحه آهنی، پوشاک، ابزارهای کاربردی و پیرایه‌ها بوده است. مسکوکات گاه و بیگاه یافت شده در این گورتپه‌ها که عموماً با تقلید از سکه‌های اوکراتید ضرب شده بودند، و نیز گونه‌های سفال ساخته، تاریخ بنای این یادمانها را به دهه‌های پایانی قرن دوم ق.م. می‌رساند.

تولخار، و دیگر گورتپه‌های همجوار براساس برخی مفروضات باستان‌شناسی با آن گروه از بادیه‌نشینانی که شمال باختر را در قرن دوم ق.م. مورد تاخت و تاز قرار داده، پادشاهی یونانی باختری را منهدم کرده بودند، پیوسته بود. فرهنگ این طوایف در واقع شیوه‌های همگون فرهنگ سرمتها را نشان می‌دهد. تهاجم بادیه‌نشینان مزبور ظاهراً در تعاقب مهاجرت‌های متعدد طوایف در منطقه استپی تحقق یافته است.

منابع چینی، یادمانهای گروه تولخار این بدویان را با مانده‌های یوئه‌چی منطبق دانسته‌اند. زیرا که ساختمان گورتپه‌های سیمیرچیه و تین شان و برخی از آیینهای آنها، به گونه‌ای با دسته تولخار همگونی داشته است. در این صورت اگر بر طبق برآورد قومی، دسته تولخار را متعلق به گونه یوئه‌چی فرض کنیم، پس گورتپه‌های مشابه در سیمیرچیه را نیز می‌توانیم از گونه یوئه‌چی بدانیم.

داده‌هایی از این قبیل، گواهی است بر حضور سیاسی قبایل مستقر، پیش از شکل‌گیری پادشاهی کوشان و نشانگر ویژگی ارتباطات ایشان با ساکنان کهنتر مستقر در آن خطه. حضور بادیه‌نشینان با سنتهای زیستی خاص نظام طایفه‌ای و تشکیلات نظامی، وحدت این منطقه وسیع را در راستای شکل‌گیری یک نظام واحد سیاسی، نظم بخشیده بود. امواج مهاجرانی که در اواخر هزاره اول ق.م. آسیای مرکزی، و گستره وسیعی را که

۱. Bishkent، از نقاط جداسازنده فرغانه، و سیحون.

۲. Kafirnigan، منطقه‌ای در شمال شرقی افغانستان، در شیب جنوبی سلسله جبال هندوکش.

امروزه شامل افغانستان، پاکستان غربی و هندشمالی است، درنوردیده و دنیای مشوش دودمانهای یونانی را بلعیده بودند، زمینه‌ساز برپایی امپراطوری کوشان بوده است.

منشأ طوایف براندازنده پادشاهی یونانی باختری که بعدها در قالب کوشانیان تعالی یافتند، کمتر مورد عنایت قرار گرفته، اما سهم ایشان در فرهنگ کوشانی انکارناپذیر برآورد شده است. تأثیرگذاری سنتهای سرمتی - اسکیتی به وضوح در آثار هنری کوشان مشهود است. اکنون در پرتویافته‌های باستان‌شناسی از مکانهای پیش کوشانی و کوشانی اولیه واقع در جنوب آسیای مرکزی، می‌توان به اهمیت نقش ایشان در جامعه کوشانی پی برد. همچنین می‌توان دریافت که سنتهای فرهنگی موجود با ناحیه شمالی آسیای مرکزی و سرمتی ارتباط داشته است.

منشأ ساختاری و پیوندهای طایفه‌ای که سبب‌ساز براندازی پادشاهی یونانی باختری بوده، همچنان ناروشن است. اما، این بار نیز باستان‌شناسان تمایل بیشتری به پذیرش این نظریه دارند که نقش طوایف از راه رسیده مناطق شرقی آسیای مرکزی و رانده‌شدگان تحت فشار هونها - یوئه‌چی، ووسان - وسکاها از مشرق اهمیت یکسانی داشته است. سررسیدن طوایف مزبور در باختر که سبب فروپاشی قدرت فرمانروایان یونانی در مرکز آسیا شده بود، بعدها سقوط ایشان را در جنوب خطه هندوکش در پی داشت.

براندازی فرمانروایی برگزیدگان یونانی، ظاهراً هیچ‌گونه خللی در ارکان فرهنگی و تشکیلات ایالتی باختر ایجاد نکرد. فرمانروایان یونانی باختر و هند که طی قرون دوم و اول ق.م. با دنیای مدیترانه قطع رابطه کرده بودند؛ به قدرتمندان جاه‌طلبی بدل شدند که برای رسیدن به قدرت و مکت و وسعت از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کردند. بی‌تردید نباید ایشان را از حاملان سنتهای بزرگ فرهنگی در روزگاران باستان قلمداد کرد. به خلاف، این سنتها آنگاه در قلب آسیا فراگیر شد که پس از فروپاشی پادشاهی یونانی، حکومت تثبیت‌یافته‌ای جایگزین آن گردید.

درعین حال نمی‌توان تأثیر و تأثر یونانی را در دوران پیش کوشانی و کوشانی ناچیز انگاشت. آمیختگی فرهنگهای بومی باختری و یونانی که دارای منشأ به مراتب کهنتری است، به وضوح در دوران زمامداران یونانی باختری و کوشانی عیان است. چنان‌که دیده‌ایم انسان هلنی‌نسب، از دوران هخامنشیان به آسیای مرکزی قدم‌گذارد، و از آن زمان زیستگاههای استعمارگران یونانی شکل گرفت. باختر، نقش ویژه‌ای در

سیاست‌گذاری اسکندر در خطه شرق، و نیز در تلاش وی برای اتحاد یونانیان با مردمان مشرق زمین داشت. سنتهایی را که باختر در طی دوران زمامداری یونانیان اندوخته بود، کوشانیان بعدها جذب کردند. خط کوشانی که منشأ یونانی داشت، و ظهور آن یکی از رویدادهای شگفت‌آور فرهنگی به‌شمار می‌آمد، برای ضبط گفتار بومی باختری اقتباس شده بود. یادمانهای این «خط کوشانی» در بهترین صورت خود در قره‌تپه در باختر شمالی ارائه شده است. در جنوب باختر، آثار برجای مانده از این خط در کتیبه‌ای در سرخ‌کتل ظاهر شده است، و عیناً از همین خط در سکه‌های کوشانی استفاده شده است. بنابراین مآخذ چینی و عربی، کتابهایی که به زبان باختری و با کاربرد الفبای یونانی تا اوایل دوران اسلامی نگاشته شده، در تخارستان باختر بایگانی شده بود. سه جزء فرهنگی - تاریخی باختر بومی، هلنی و بادیه‌نشینی بود که در پیوند با سنتهای اصلی و مستقل مردمان مناطق همجوار آسیای مرکزی، افغانستان، هند (پاکستان کنونی) و ایران، آن جمع‌بندی هم‌تافت فرهنگی - قومی، و پدیده سیاسی - اجتماعی را آفرید. سه عنصر مزبور از بسیاری جهات کوشان را تا به امروز اسرار آمیز نگاهداشته است.

به‌رحال، قرن دوم ق.م. در تاریخ آسیای مرکزی با جنبش بسیط طوایف بادیه‌نشینی مشخص شده که تأثیر شدیدی بر سرنوشت تاریخی سرزمینهای همجوار خود، بویژه در شکل‌بندی امپراطوری کوشانی داشته است. مانده‌های باستان‌شناسی نشان می‌دهد که گروه‌های کثیری از این بادیه‌نشینان پس از سرنوشتی امپراطوری یونانی باختری، منطقه باختر را برای استقرار دائمی خود برگزیدند. عیناً، در بخش شمالی آسیای مرکزی در سرزمین مرزی سفد و غیره نیز همین واقعه تکرار شد. تهاجم مزبور ظاهراً به کاهش کشاورزی در مناطق مفتوح نیانجامید. کلیه مکانهای تدفین دور از واحه‌ها قرار داشت، و گورتپه‌های کوچک در زمینهای نامناسب برای کشت و کار، در حول واحه‌ها تعبیه می‌شد. تازه‌واردها ظاهراً گونه‌ای سلطه‌گری بر فرآورده‌هایی را داشتند که به وسیله بومیان تولید می‌شد. آنها اساس فعالیت مولد را زیرورو نکردند، و شاید یکی از دلایل سیر صعودی امپراطوری کوشان درگرو همین سیاست بوده است.

ظهور پادشاهی مقتدر کوشانی در مجاورت خاندان چینی هان در مشرق، و پادشاهی اشکانی در مغرب، کهنترین تمدنهای باستانی را در سازگان واحدی در چهار قدرت بزرگ روم، پارت، هان، و کوشان متحد کرد. از این‌رو، کلیه سرزمینهای متمدن و مناطق

باستانی جهان طی قرون متمادی به نوعی تحت سلطه و یا نفوذ چهار قدرت مزبور بودند که با یکدیگر روابط تنگاتنگ و یا چندشکلی داشتند.

جاده ابریشم، نخستین راه تجاری - سیاسی موجود در تاریخ، از سرزمینهای کوشان، پارت، چین، روم می‌گذشت. راه آبی اقیانوس هند نیز مورد بهره‌برداری دریانوردان بود، و ایشان با کشتی‌های خود در مصر، بنادر هند غربی، و راه آبی پادشاهی کوشان آمد و شد می‌کردند. دلایلی نیز برای این تصور وجود دارد که در این دوران جاده‌ای از سرزمین استپی، از ناحیه بین رودخانه سیردریا و آمودریا به شهرهای باستانی اروپای شرقی در شمال دریای سیاه ساخته شده بود. بی‌تردید، وجود چنین جاده‌ای تماسهای گوناگون و گسترده‌ای را بین مردمان سرزمینهای مدیترانه‌ای، شرق نزدیک و میانه، آسیای مرکزی، شبه‌قاره هند و شرق دور، بویژه در عصر کوشانی موجب می‌شد. سکه‌یافته‌های کوشانی در حوالی کیف، اتیوپی، اسکانندیناوی و شهرهای امپراطوری روم در منطقه کاما^۱ (غرب اورال) مؤید این ارتباطات است. همچنین عاچ ساخته‌های هندی دوران کوشانی در پمپی، و نیز آبگینه‌های رومی در قصور فرمانروایان کوشانی و بگرام پیدا شده است. یافته‌های مزبور به گونه‌ای حکایت از روابط گسترده بین ملل در زمان کوشانیان داشته است. دوره کوشانی نه تنها تماسهای اولیه بین شرق و غرب را پی‌افکنند، بلکه باب نوینی را در پیشرفت فرآیند فرهنگی - تاریخی گشود.

آسیای مرکزی که ارزشهای فرهنگی خود را در میان همسایگان دور و نزدیک در جهان باستان فراگیر کرده بود، همزمان با ایفای نقش میانجی الگوهای پیشرفته فرهنگی یونانی، رومی و هندی را در نزد ملل شرق دور ترویج داد. همزیستی فیما بین سنتهای گوناگون فرهنگی - قومی؛ سازگانه‌ها و کنشهای مذهبی در دوران کوشانی، ترکیب دیگری، ویژه این دوره بوده است.

پادشاهان کوشانی، در مقابل مذاهب مختلف سیاست اغماض داشتند. در تأیید آزاداندیشی موجود بین ایدئولوژیهای مذهبی و سنتهای فرهنگی، شواهدی از مسکوکات فرمانروایان کوشانی در دست است که پرستشگاههای خدایان و ادیان مختلف در روی آنها کنده کاری شده است. به‌طور مثال، بر روی سکه‌های کانیشکا اسما و تصاویر ایزدان هم‌پیوند با هند، ایران، و ادیان هلنی مشاهده می‌شود. علاوه بر مهر،

۱. Kama، یکی از آبراهه‌های مهم ولگاست، که از کوههای اورال سرچشمه می‌گیرد.

بهرام (ورثرغنه)، شیوا، بودا، هلیوس^۱، سلن^۲، و حتی سراپیس^۳ نیز بر روی مسکوکات این شاهان منقوش بوده است.

ظاهراً سیاست اغماض کوشانیان در این منطقه پهناور در معنای عام خود نقشی ایفاگر داشته و شرط اصلی در توسعه فرهنگی و ارزشهای متداول آن بوده است. در راستای اجرای این سیاست، سنتها و فرهنگهای بومی نیز تا حدود بسیار زیادی از آسیب مصون مانده‌اند. از این رو، سخن از فرهنگ و هنر کوشانی به تنهایی توجیه‌پذیر نیست، بلکه مکتبهای ملی بومی و روند آنها بیشتر مورد عنایت است.

موجودیت سازگانه‌های دینی و فرقه‌ای مختلف بودایی، جینایی، شیوایی و غیره در پهنه امپراطوری کوشانی، از داده‌های مختلفی نشأت گرفته بود. نقوش کوشانی با بسیاری از کیشهای بومی و آیینهای قبیله‌ای، نیز به احتمال قوی با گرایشهای مانوی آشنا بوده است. این گونه‌گونیهای مذهبی و نظام فلسفی موجود در چارچوب تشکیلات سیاسی در کوشان، در تاریخ تمدن جهان بی‌مانند است.

فراگیر شدن گرایشهای بزرگ دینی نظیر بودایی که از طریق هند به باختر راه یافته بود، به معنای جذب و ترکیب یا خنثی کردن سنتها و کیشها نبود، بلکه فرآیند پیچیده‌ای از تأثیرات متقابل، پذیرش آفرینشی نو، و تعدیل سنتهای وارداتی تحت فشار سنتهای بومی بوده است. بازتاب این تأثیر و تأثر خلاقه در معماری معابد بودایی در باختر به وضوح حضور داشته است. بعلاوه، کیشها و آیینهای محلی نیز در دوران کوشانیان از اهمیتی درخور برخوردار بوده‌اند. وجود نقش رب‌النوع بومی رودخانه و خش^۴ بر روی سکه‌های کوشانی، نشانه‌ای است که محققان را درباره ترکیب پیکرنگاشتی آن با شیوا، به تعمق وامی‌دارد.

شهر یونانی باختری ترمذ که در اطراف محل تلاقی سرخان دریا، و رودخانه‌های

۱. Helios، در اسطوره یونانی ایزد خورشید است. او پسر تیتانز هیپیون Titans Hyperion و تیا Theia، برادر اثوس Eos و سلن Selene، و پدر آئیتس Aetes بود. رک: *Americana*, Vol 14.

۲. Selene، در اسطوره یونانی زن ایزد ماه است. او آیین دینی خاصی نداشته است. رک: *New Century Cyclopedia*, Vol 3.

۳. Serapis، ایزد باستانی مصری‌الاصل. پرستش او به صورت رسمی در دوران بطالسه آغاز شد، و بعدها در یونان و روم نیز معمول گردید. او تجسد آپیس و صاحب جهان زیرین بود. رک: *New Century Cyclopedia*, Vol 3

آمودریا بنا شده بود، در واقع دارای یکی از مهمترین معابد بودایی در میان نمونه‌های کوشانی بوده است. ترمذ تا قرن چهارم میلادی یکی از شهرهای بااهمیت مرزی کوشانی و نیز جامعه شکوفای بودایی بود. حضور بناهایی با پایه و نعل درگاه، پاستونهای سنگی و سرستونهای کورنتی شکل، سفتکاری و قرنیزهای سنگی، نقشمایه‌های هلنی، و در نهایت کشف کتیبه‌های باختری در ترمذ، این شهر را به یقین در حوزه فرهنگی کوشانی قرار می‌داد. مکتب هنری اولیه در باختر که در فضایی با شیوه یونانی ایرانی تکامل پیدا کرده بود، ظاهراً در میان طبقات برتر بادیه‌نشین، عملکردی معنوی داشته که الگوهای فرهنگی ایشان با عناصر یونانی باختری در معماری قصور، و دیوارنگاره‌ها و تندیسهای خالچین در حوضه سرخان دریا درهم آمیخته بوده است.

فرهنگ بودایی باختر شمالی به کمال در قره‌تپه در ترمذ که تنها غار بودایی در مجموعه غارهای ترکستان غربی است، ضبط شده است. این مرکز دینی از زمان کانیسکا و جانشینان وی تاریخ دارد و در مجموعه‌ای از بیست و پنج غار ماسه‌سنگی تراشیده شده در سراسر شمال غربی ترمذ کهن جای دارد. پاره‌هایی از مجسمه‌های سنگی، و اندود گچ، دیوارنگاره‌ها، و کتیبه‌های بیشماری به خطوط باختری، برهمایی، خروشتی در این مکان پیدا شده که ظاهراً به هبه‌کنندگان نذورات متعلق به جماعت بودایی در ترمذ در دوره‌های کوشانی اشاره می‌کند.

یافته‌های معبد بودایی قره‌تپه در ترمذ کهن، و معبد دالو زرین‌تپه که هر دو در باختر شمالی قرار داشته‌اند، در وهله نخست حکایت از گستردگی گرایشهای بودایی در دوران کوشانی دارند. آنگاه شکل‌بندیهای ویژه ساختاری اعم از ترتیب و تنظیم زیارتگاههای غاری، گذرگاهها و حجره‌های راهبان، ترکیب محوطه ستون‌بندی و ایوانهای ستوندار و سطح معابد را به‌نمایش می‌گذارد. ضمناً، شماری از بناهای باستانی مدفون در لایه‌هایی از مکانهای شهری باختر شمالی - ترمذ، دالوزرین، خالچین و غیره، و یژگیهای ساختاری و دژهای بنا شده در یک شهر باختری را نشان می‌دهد. عناصر بودایی به‌کاررفته در آنها نیز با آمیزه‌ای از شیوه‌های اصلی ساختاری، ترکیبها و اشکال پیشرفته معماری، همچنین ویژگیهای از پیش بوده معماری آشکار می‌شود.

مکشوفات قره‌تپه، شامل دیوارنگاره‌ها، مجسمه‌های بزرگ سنگی، آهکی، و گچی، نقوش برجسته؛ عناصر مورد مصرف در معماری تزئینی، اشیای سرامیکی؛ سفالینه‌های

گلی و رُسی؛ مسکوکات مفرغین پادشاهان کوشانی، هند و باختری که با کتیبه‌های باختری، هندی، فارسی میانه مشخص‌اند؛ کتیبه‌هایی از دیوارهای یکی از معابد غاری و غیره، عموماً پرسشهای جدیدی را دربارهٔ تاریخ و فرهنگ باختر در دوران کوشانی مطرح می‌کند. یادمانهای مزبور اطلاعاتی را که در افسانه‌های بودایی دربارهٔ روند گسترش این آیین تحت فرمانروایی کوشانیان در شمال هندوکش نقل شده، به گونه‌ای مستدل اثبات کرده، و امکان ارزیابی همکاریهای کم‌نظیر باختر را در پیشرفت گرایشهای بودایی و تعالیم بعدی آن در ترکستان غربی و آسیای مرکزی فراهم ساخته است.

بقایای قره‌تپه، امکان بررسی تاریخ و ماهیت پیوستگیهای فرهنگی باخترِ دوران کوشانی را با هند باستان دقیقتر در اختیار می‌گذارد. از سویی اطلاعات جدیدی را برای تحقیق در باب پیوستگیهای فرهنگی فیما بین باخترِ کوشانی و کل امپراطوری کوشانی با روم مدیترانه‌ای مطرح می‌کند.

روابط باختر با هند که از دوران پادشاهان هخامنشی و سپس اسکندر مقدونی جریان داشته، در عصر کوشانی به دو مرحله تقسیم می‌شده است: نخستین مرحلهٔ آن، دوره‌ای از نیمهٔ دوم قرن دوم ق.م. تا ابتدای قرن اول میلادی را دربرداشته، و با یورشهای خیل عظیم بادیه‌نشینان از استپهای آسیای مرکزی به جنوب هندوکش مشخص می‌شده است. دومین مرحله شامل کل دوران کوشانی (قرون اول تا چهارم میلادی) بوده است. ظاهراً از دورهٔ اخیر هیچ‌گونه نشانه‌ای از مهاجرت انبوه توده‌ای از طوایف آسیای مرکزی به هند در دست نیست، زیرا که یافته‌های کوشانی این مرحله در جنوب هندوکش، عموماً از اشیای مربوط به دربار پادشاهان کوشانی است. مانده‌های مزبور شامل تندیسها و مسکوکات است که از لابلای آنها به گونه‌ای می‌توان توجه خاص کوشانیان را به پوشاک و اسلحه دریافت. ضمناً مرحلهٔ مزبور، به صورتی ویژگیهای عناصر فرهنگی مورد تقلید نجیب‌زادگان کوشانی را از مناطق مفتوحهٔ هندی نشان می‌دهد. روند مزبور در باختر - بیش از هر نقطهٔ دیگر کوشانی در آسیای مرکزی - ساختار پیچیده‌تری داشته است. در اینجا تداخل سنتهای مختلف فرهنگی، و ضرورت حضور مردمان بومی که به گونه‌ای خلاق و فعال بر فرهنگ مردمان خارجی حاکمیت داشته‌اند، ملاحظه می‌شود. به بیانی دیگر، تاریخ پادشاهی کوشان به وسیلهٔ مبادلات هستی‌مند فرهنگی بین آسیای مرکزی و

هند مشخص می‌شد که تأثیرات آن ماهیت دوجانبه‌ای داشت. حاملان این تأثیرگذار یهای فرهنگی صاحب‌منصبان و سپاهیان کوشانی بودند. حال آن‌که، در آسیای مرکزی هیئتهای بودایی و کاهنان این نقش را برعهده داشتند.

از این‌رو، قره‌تپه نمونه صریحی از پیوستگیهای هندی آسیای مرکزی در دوره کوشانی است. براساس مکشوفات مختلف فرهنگی - هنری آن به گونه‌ای تحلیلی از نحوه گسترش وحدت در دو قسمت باختر (ساحل شمالی و جنوبی) تحت فرمانروایی کوشانیان، و نیز شماری از ترکیبهای ویژه مکتب هنری باختری در آن دوران آگاه می‌شویم. بعلاوه معماری، اشیای آیینی و کتیبه‌های یافت شده در قره‌تپه، شواهد مستندی از گرایشهای بودایی را به گونه‌ای در فرهنگ باختری نشان می‌دهد که هیئت باختری دین مزبور رهیافتی خلاق در مقابل آن بوده است.

روابط تنگاتنگ باختر شمالی با هند، در پیکر سازی و برخی عناصر فرهنگ مادی باختر بازتاب مستقیم داشته است. تندیسهای رسی مکشوفه از دژ خالچین و پیکرهای گچی صومعه دالو زرین که از ارزشهای هنری والایی برخوردارند، به‌وضوح هنر مجسمه‌سازی را در ناحیه باختر شمالی در پیش‌رو می‌گذارند. همچنین تندیسهای به‌دست آمده از خطه مزبور حاکی از آن است که گرایشهای هنری مردم بیشتر تحت تأثیر هنر بومی بوده است.

یافته‌های سفالینه‌ای مناطق مزبور به گونه‌ای همسان از وجود آیینهای بودایی و مزدیسنايي، و در راستای آنها از پرستش ویژه زن ایزد آب و حاصلخیزی حکایت می‌کند. با تحلیلی از آیینهای تدفین در حصار، و نیز تندیسهای خالچین، این نتیجه حاصل می‌شود که ساکنان باختر شمالی در اوایل دوران کوشانی اعتقادات دینی مشابهی با باورهای دینی و آیینی هلنی داشته‌اند.

تأثیرات هنر کوشانی مدتهای مدید پس از زوال امپراطوری کوشان نیز برجای ماند. مکتب تخاری باختر که در سنتهای بومی هنر کوشانی در آسیای مرکزی به بلوغ رسیده بود، همیاری کم‌مانندی را به هنر بومی آسیای مرکزی کرده است. فرهنگ بودایی در واقع از آسیای مرکزی به مشرق یعنی چین، ژاپن و کره راه یافته است.

تماسهای منظم بین آسیای مرکزی و چین عملاً از دوران کوشانیان برقرار شده بود. در این دوران بود که مردمان به ارزش و اعتبار روابط فرهنگی پی‌بردند، به گونه‌ای که

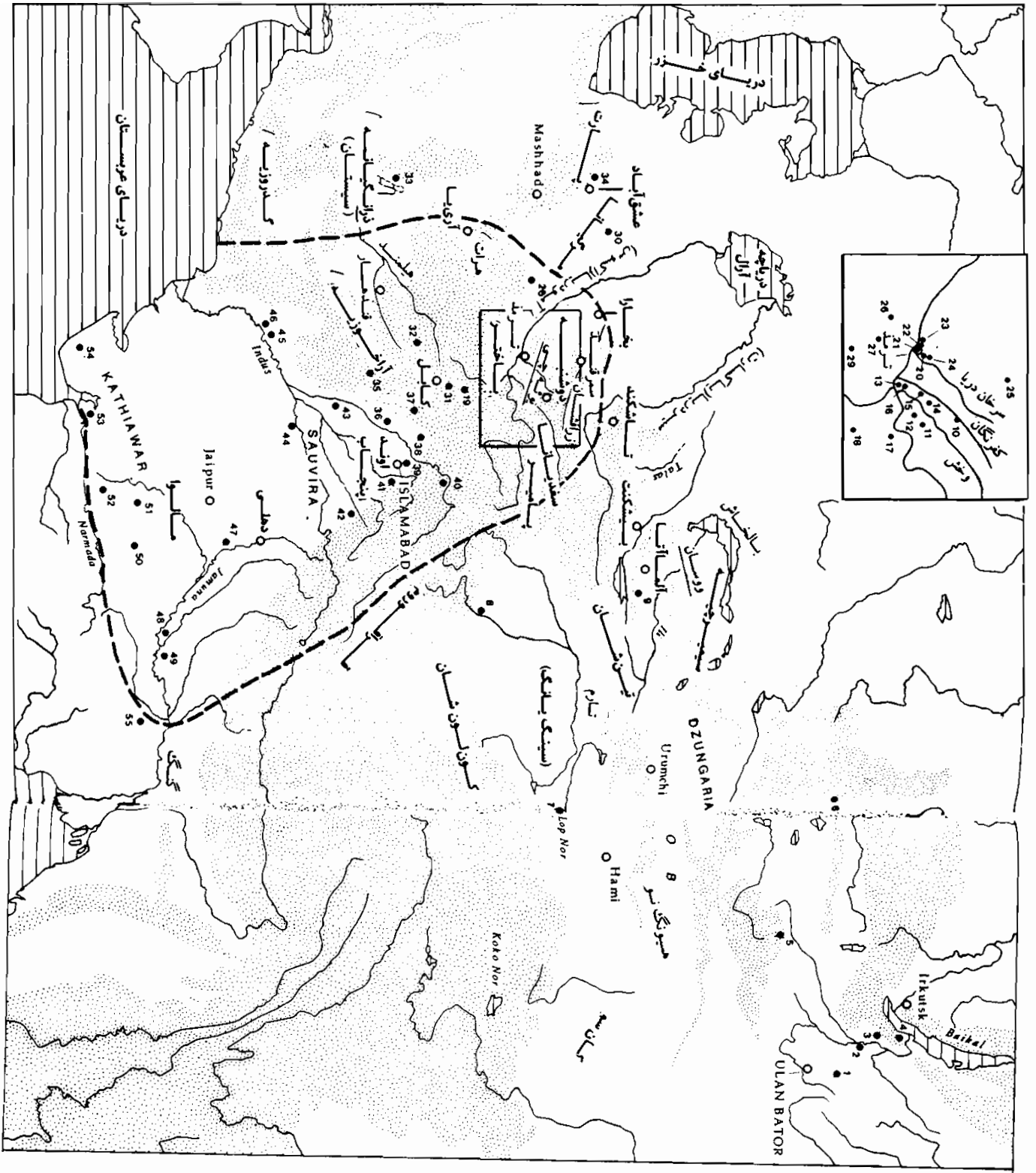
هیچ‌گاه در گذشته مورد بهره‌برداری نبوده‌است. کنکاشهای به‌عمل آمده در سرخ‌کتل اهمیت تأثیرگذاری هنر ایرانی - یونانی - باختری را در شکل‌بندی هنر کوشانی آشکار ساخته‌است. به هر حال، هنر کوشانی در آسیای مرکزی آمیزه‌ای اصیل از سنت‌های بومی و خارجی بود که از دوران هخامنشیان و نیز اسکندر ریشه داشته، و چنان‌که اشاره شد تأثیرات بسزایی در هنر مردمان آسیای مرکزی گذارده‌است.

باختر، در دوران کوشانی نه تنها بهترین‌های فرهنگ یونانی - رومی باستان را اقتباس کرده، بلکه عناصری از سنت‌های هنر هندی را نیز مورد پذیرش قرار داده بود. هنر باختر، و وسیعتر از آن آسیای مرکزی و مردمان ایران شرقی در دوران کوشانی، نشانه‌های خود را حتی بر هنر ماتورا، و دیگر بخش‌های هند باستان هم برجای گذارده بودند.

با مذاقه در یادمان‌هایی از مکتب باختری و دیگر مکاتب، در می‌یابیم که نقش اصلی در شکل بخشیدن به هنر کوشانی را سنت‌های بومی مردمان آسیای مرکزی، افغانستان، ایران و هند انجام داده‌اند که در اصل ریشه در بهترین سنت‌های هنری یونانی - رومی داشته‌اند.

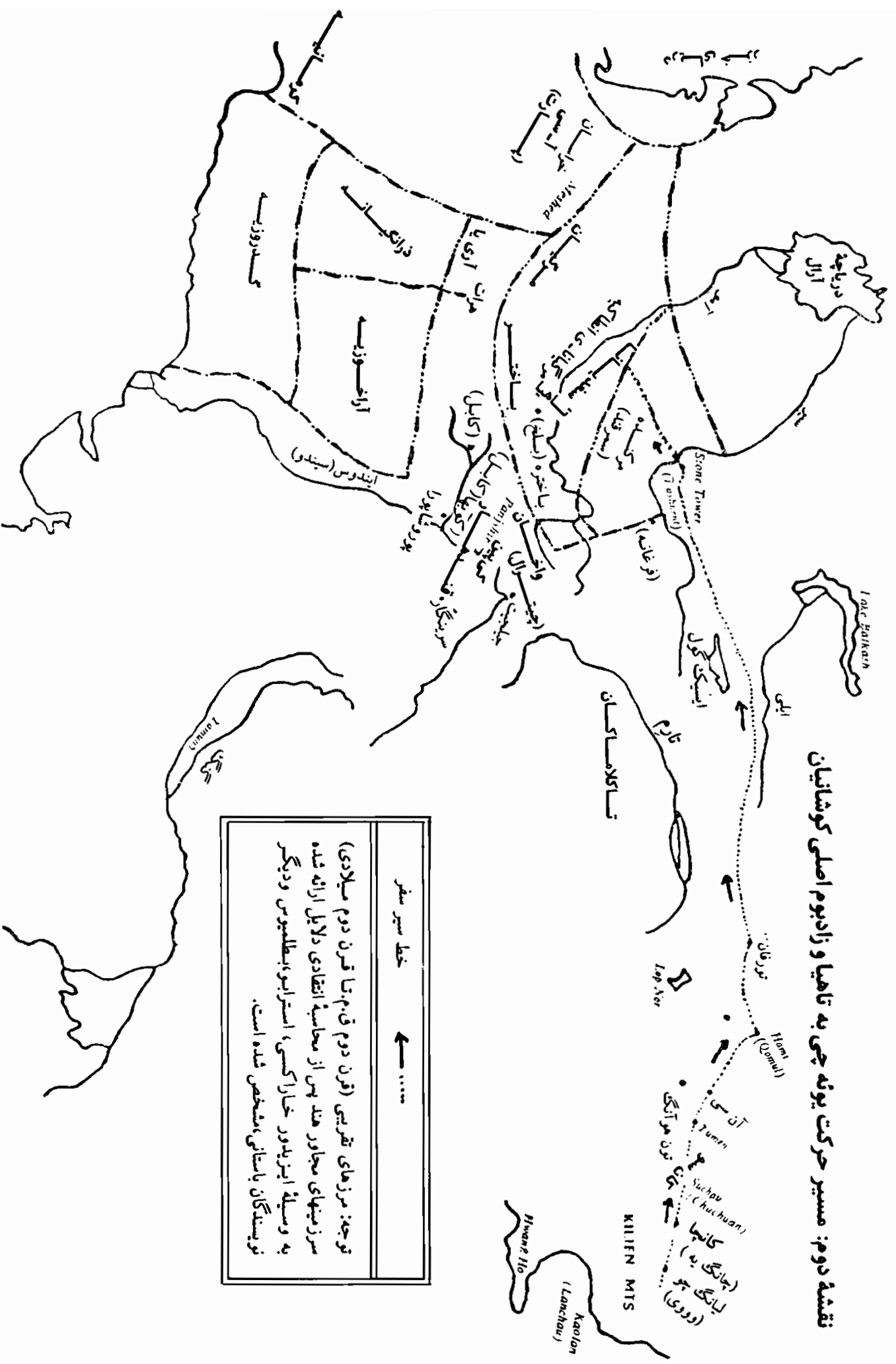
پیدایش امتزاج بین سنت‌های بومی و خارجی، یکی از ویژگی‌های هنر کوشانی است. سنت‌های بومی در آثاری از هنر دینی که بازتابی از مشارکت مردمان مختلف در پیشرفت هنر کوشانی است، منعکس شده. حفاری‌های اخیر در افغانستان و آسیای مرکزی، نگرش سنتی به ماهیت هنر کوشانی را که گرایش‌های خاص بودایی داشته، و بیشتر از آن جنبه مورد نظر محققان بوده، آشکار می‌سازد. فرهنگ کوشانی چون جلوه بومی صرف نداشته، از این‌رو، در یک محدوده گاهشماری مشخص تعریف نمی‌شود. فرهنگ مزبور با الهام از عناصر سنتی آسیای مرکزی، افغانستان، ایران، هند و (پاکستان کنونی) پی‌ریزی شده، سپس با دستیابی به فرهنگ‌های یونانی - رومی که زیربنای تکامل فرهنگی بسیاری از مردمان در مشرق‌زمین بود، راه تعالی پیموده‌است.

هنر کوشانی که سالیان دراز در بیرون از مرزهای سرزمین کوشان زیست، در اوایل قرون وسطی سرچشمه الهام بسیاری از هنرمندان آسیای مرکزی، هند، و خاور دور بود. سنت‌های هنری کوشان به وضوح در پیکرسازی گوپتایی در هند، دیوارنگاره‌ها، و نقوش برجسته سفدی (دژ پنجیکنت، ورخشه در واحه بخارا)، و نیز در ترکستان شرقی مشاهده می‌شود. ضمناً حفاری‌های باستان‌شناسی در آسیای مرکزی، پیشرفتهای قابل توجهی را که در امر آبیاری و کشاورزی دوران کوشانی وجود داشته، نشان می‌دهد.



نقشه اول. هسیونگ نو، یونه چی و پادشاهی کوشان

نقشه دوم: مسیر حرکت یونبه چی به تاهیا و زادبوم اصلی کوشانیان



<p>نوجه: مرزهای تقریبی (قرن دوم ق.م. تا قرن دوم میلادی) سرزمینهای مجاور هند پس از محاسبه انتقادی دلایل ارائه شده به وسیله ایزیدور خاراکسی، استرابون، بطلمیوس و دیگر نویسندگان باستانی، مشخص شده است.</p>	<p>..... ← خط سیر سفر</p>
--	---------------------------

کوشان و کوشانیان بزرگ

کوشان Kuśāna در متون مختلف با نویسه‌های گوناگون پیدا شده است. در کتیبه‌های خروشتی هندی باستان و خطسکه‌های کوجولا کدفیسس^۱ به صورتهای «گوشان» Gushana، و «کوشان»، و در کتیبه‌های خروشتی آسیای مرکزی به صورتهای کوشان و «کورشان» Curshana آمده است. در کتیبه برهمایی یافت شده در مات^۲ در حوالی ماتورا به شکل کوشان (م) پوتر (او)^۳ ضبط شده که عیناً در سکه‌های هر مزد دوم و دیگر شاهان ساسانی آمده است. برگردان چینی آن به شکل کویی - شوآننگ^۴ (کویی - چواننگ^۵، یا کویی - شونگ^۶) است.

واژه کوشان در تواریخ باستان و کتیبه‌ها به چهار صورت به کار رفته است:

(۱) نام یک پادشاهی یا قلمرو

(۲) نام یک قبیله، طایفه یا نژاد^۷

(۳) نام یک سلسله

(۴) نام شخصی یا نام فرمانروایان یک سلسله.

سالنامه‌های چینی خاندان هان (شکل متقدم هو Hou) ضمن برشمردن نحوه هم‌پیوندی

1. Kujula Kadphises

2. Mat

۳. Kuśāna (ṁ) = پسر یا از نسل کوشانیان. رک:

J. F. Fleet, «The name of kushan», JRAS, 1914. P. 370.

4. Koei- Shuang

5. Koei- Choang

6. Koei- Shwang

7. Baron A.von, Staël-holstein, «was there a Kuśāna Race?» JRAS, 1914.

واژه مزبور با معانی نام برده، آن را به عنوان نام یک قلمرو در تا- هیا (تا- هسیا) مطرح می‌کنند. در یکی از دو سالنامه فوق موسوم به تسین- هان- چو^۱، پایتخت آن هو- تسائو^۲ نام داشت، و تحت نظارت هئی- هو^۳ (سرکرده) که خود تابع تا- یوئه چی بود، اداره می‌شد. هوهان- شو^۴ (هیوهان- چو) سالنامه دیگر، تقسیم‌بندی تا- هیا را به پنج هسی- هو^۵ (= بیغو^۶) به این قرار: هیو- می^۷؛ چوانگک- مو^۸؛ کویی- چوانگک (کوشان^۹)؛ هی- تون^{۱۰}؛ و تائو- می^{۱۱}، توصیف می‌کند^{۱۲}.

فرای، این پنج بیغو را به قرار: هسین- می^{۱۳}؛ شوانگک- می^{۱۴}؛ کویی- شوانگک؛ هسی (پا) تون^{۱۵} و تو- می^{۱۶} ذکر کرده است^{۱۷}. در سالنامه اخیرالذکر اشاره شده: که پس از گذشت یکصد سال بیغوی کویی- شوانگک موسوم به کیو- تسیو- کیو^{۱۸}، و یا به روایتی چه، ایو- چیو- چه اوئه^{۱۹} (کوجولا کدفیسس) به چهار بیغوی دیگر حمله ور می‌شود، آنها را منهدم می‌کند و خود را شاه (وانگک Wang) می‌خواند. قلمرو وی کویی- شوانگک نامیده می‌شد. قلمرو مزبور یا کوشان یکی از پنج حوزه نفوذی یوئه چی

1. Tsien- Han-Chou

2. Hu-Tsao

3. Hei-Ho

4. Hou Han-Shu

5. Hsi-Hou

۶. Yabghu، عنوانی است که در ادوار قدیم برای حکمرانان دولتهای ترک به کار می‌رفت. کاربرد عنوان مزبور بیش از عناوین خاقان و کاغان در نزد دولتمردان مورد استفاده داشت. قدیمترین مورد استعمال آن به منزله حکمران و فرمانروا در امپراطوری هونها ۲۲۰ ق.م.، ۴۹۶ م بوده است. حکمرانان خزرها نیز پیش از آنکه خزرها تحت حاکمیت و فرمان گوگک تورکها قرار گیرند، این عنوان را داشته‌اند. عنوان بیغو، پس از دوره سلجوقیان کاربردی مترادف با بیگک پیدا کرد.

Maydan-Larousse, Vol 12.

7. Hieou-mi

8. Choang-mo

۹. «نویسندگان ارمنی آن را «کوشان» Kucān نوشته‌اند و اسم تمام باختریان دانسته‌اند و نویسندگان سریانی آن را «کشان» Kacān ضبط کرده‌اند. و شاید این همان کلمه باشد که در زمانهای اسلام به «کشانیه» و «کشانی» و یا «کشان» تبدیل شده است. یا اسم شهر «کش» از همان ماده است. سعید نفیسی - محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، از انتشارات کتابخانه ابن سینا، ص ۶۱؛ ذبیح‌الله صفا، کشانیان و داستانهای ملی ایران. بررسیهای تاریخی. ج ۳. شماره ۶. سال ۱۳۴۷

10. Hi-Tun

11. Tau-mi

12. *The Early Kuşans*, pp. 1 - 3.

13. Hsin-mi

14. Shuang-mi

15. Hsi (pa) tun

16. Tu-mi

17. *The History of Ancient Iran*, p. 250.

18. Kieou-Tsieou- Kieou

19. Ch'iu-Chiu-Ch'ueh

در تا-هیا بوده است. سرکرده آن کدفیسس نام خود را با نام سرزمین یکی کرده بود. زیرا که او در برخی از خطسکه‌های یونانی خود عنوان «کوشانو Kushano»، «کوشان» یا عنوان خاندانی شاه کوشان را برگزیده است.^۱ شاه‌نشین یوئه‌چی نیز به همین نام موسوم بوده است.

یوئه‌چی‌ها، پس از آن که سرزمین اصلی خود را پشت سرگذاشتند، به طایفه کوشانا یا کوشانی معروف شدند. جانشینان کدفیسس. کانیشکا، هوویشکا^۲، و واسودوا^۳ نیز از عنوان کوشانو در خطسکه‌های خود استفاده کرده بودند. نامگذاری این خاندان نیز در همین راستا بوده است.^۴ طبق هیوهان - چو، کدفیسس، نخستین سرکرده شاه‌نشین کوشان است که خاستگاه دودمان ایشان در تا-هیا بود (تارن، کدفیسس را از نسل هراثوس^۵ = میاثوس^۶ ذکر می‌کند)^۷. قلمرو تحت حاکمیت کدفیسس مشتمل بر سغد، باختر و مرگیانا - ی شرقی بوده است.^۸

تاریخ دقیق محاصره دیگر شاه‌نشینها در تا-هیا نامعلوم است، اما براساس اظهارات فن‌یه^۹، هنگامی که هیونگ - نو سرزمین یوئه‌چی را تسخیر کرد، به تا-هیا قدم گذارد، و پادشاهی را به پنج شاه‌نشین تقسیم نمود. یکصد سال پس از آن، کوجولا کدفیسس با یک یورش چهار شاه‌نشین دیگر را متصرف شد. اشپخت^{۱۰} و اسمیت معتقدند که تقسیم تا-هیا به پنج شاه‌نشین مدتی پس از تسخیر آن صورت گرفته بوده است، و به گونه‌ای که ذکر شد یکصدسال بعد از تاریخ تسخیر تا-هیا را می‌توان زمان تقسیم آن تخمین زد. از این‌رو، تاریخ تسخیر و تقسیم آن همزمانی نداشته است. طبق اظهارات فن‌یه، فاصله بین این دو رویداد طولانی نبوده و تقسیم تا-هیا احتمالاً اندکی پس از سال ۱۲۶ ق.م. محقق شده است. بنابراین، حمله به چهار شاه‌نشین دیگر پس از سال ۲۶ ق.م. و پیش از ۲ ق.م. (در حدود ۱۰ ق.م) بوده است و کدفیسس ظاهراً در این تاریخ

1. *Early Inner Asia*, p. 159. ; «was There a kušana Race?» pp. 80-81.

2. Huvishka

3. Vasudeva

4. *The early Kuşanas*, p. 2.

5. Heraus

6. Miaos

7. *The Greeks in Bactria and India*, p. 343.

8. *Early Inner Asia*, p. 159.

9. Fan ye

10. Specht

حاکمیت خود را در سرتاسر تا-هیا تثبیت کرده بود.^۱
 او، همچنین به سرزمین آن-هسی^۲ (آ-سی A-Si) (پارت) حمله برده، و کائو-فو^۳
 (کابل) را نیز متصرف می‌شود. متعاقباً، پ، او-تا^۴، و چی پین^۵ (کی-پین) را منهدم
 کرده، تسخیر می‌کند. چه، ایو-چیو چه اوئه در سنین بیش از هشتاد سالگی درگذشته
 است. در این هنگام یوئه چی ها به مکنت و شهرت فراوان دست یازیده، به گونه‌ای که
 بسیاری از سرزمینها درباره کویی-شوانگ سخن می‌گفتند.^۶ کلیه سرزمینهای موسوم به
 کویی-شوانگ، (شاه خود) را به همان صورت شاه کویی-شوانگ می‌خواندند. اما،
 ایشان در چین، همچنان با نام قدیمی خود، تا-یوئه چی خوانده می‌شدند.^۷

نظریات ضدونقیضی درباره معنا و موقعیت آن دسته از مردمانی که تحت حاکمیت
 بیغوها- عنوانی رایج در آسیای مرکزی- بودند، وجود دارد. نخست آنکه شکل‌بندی
 آنها به صورت طایفه‌ای یا مستقر هنوز روشن نشده است. اگر اظهارات متنی را که درباره
 رویدادهای یکصد سال پس از فتح تا-هیا (باختر) گزارش می‌کند، بپذیریم، در آن مقطع
 مردمان به یقین مستقر شده بودند. از این رو، ذکر آن در سالنامه به این معناست که پنج
 بیغو از متابعان تا-یوئه چی بوده‌اند، و اینکه تا-یوئه چی احتمالاً شامل طوایف و
 سرکردگان آنها از یک سو، و مناطق مستقری که ایشان تحت حاکمیت داشتند، از دیگر
 سو بوده است.^۸

یوئه چی ها، ظاهراً در زمره طوایفی بودند که به ترکستان غربی حمله بردند، و
 فرمانروایی یونانیان را در ۱۲۸ ق.م. در باختر و نیز در افغانستان شمالی سرنگون کردند.
 به قول آپولودوروس (در استرابو)، گروههای متفاوتی از جمله آسی، پاسیانی، تخاری،
 سکارائولی در جنبش براندازی باختر یونانی سهمیم بوده‌اند. از میان ایشان، تخاری‌ها نام
 خود را به مناطق کوهستانی باختر شرقی دادند. این ناحیه، بعدها به تخارستان موسوم

1. *The Early Kuşanş*, p. 24 ; A. Cunningham, Sir. *Coins of the Indo - scythians*,
 indological Book House, Varanasi 1971, Delhi, p. 53.

2. An-hsi

3. Kao-fu

4. P'u-Ta

5. Chi-pin

6. *The History of Ancient Iran*, p. 250

7. *Early Inner Asia*, p. 159 ; *The Early Kuşanş*, p. 2.

8. *The History of Ancient iran*, p. 251

شد.^۱ آپولودوروس، به‌رغم تأکید بر نام تخاری‌ها در این براندازی، از پادشاه یا سرکرده و پیروزیهای ایشان نام نمی‌برد.^۲ معلوم نیست که برخی از بادیه‌نشینان به «تخاری»، شاخه غربی زبانهای هندواروپایی کتتم تکلم کرده باشند، اما محتمل است. از سویی، مهاجمان زبانهای بومی ایرانی را در کنار زبان مقلوب یونانی که سالیان دراز در خطسکه‌های خود به کار می‌گرفتند، اقتباس کرده بودند. بی‌تردید، پایان زمامداری یونانیان باختری ضایعات بسیاری را در بازتاب رویدادهای آسیای مرکزی در منابع کلاسیک سبب شده است. منابع چینی هم در بازسازی گذشته این محدوده به اندک یاری رسان بوده است.^۳

ظاهراً، آپولودوروس (در استرابو) از وجود بیغوهای پنجگانه‌ای که محدوده پیشین پادشاهی باختر در شمال هندوکش در زیر آن فهرست‌بندی قرار داشته، بی‌اطلاع بوده است. در صورت ارجاع به گونه‌ای مشوش و در لفافه به برخی یا همه آنها تحت نام طوایف دیگری که با تخاری‌ها آورده شده‌اند، اشاره کرده است.^۴

تروگوس (در ژوستین)، به یقین دلایلی برای گزارش سال ۸۵ ق.م. خود، آنگاه که تخاریها تحت فرمانروایی آسیانی‌ها بودند، داشت، که اگر نام طایفه اخیرالذکر به کوشنی^۵ اصلاح شود، می‌تواند اشاره‌ای به کوشان، کویی-شوانگ باشد که بی‌هیچ تردیدی سرآمد یوئه‌چی‌ها بوده، و بعدها در برقراری یکی‌سازی توان یوئه‌چی توفیق بسیار داشته است.

به این ترتیب، سه مرحله از تاریخ یوئه‌چی پس از پراکنده شدن از زادگاه در سالنامه‌های چینی به این قرار گزارش شده است. نخستین مرحله از ۱۶۰ تا ۹۰ ق.م؛ دومین مرحله از ۹۰ تا ۲۵ ق.م؛ و سومین مرحله از ۲۵ تا ۱۰۰ م.^۶

سکه‌یافته‌های این دوران، به‌طور کلی دانش ناقص برگرفته از مآخذ چینی ما را درباره تاریخ کوشان = یوئه‌چی تکمیل و تصریح کرده، بررسیهای جامعتری را درباره کوشان به گونه‌ای که در مسکوکات سکایی منعکس شده است، میسر می‌کند. توالی سکه‌ها در این مقطع تاریخی با شیوه ساخت و کیفیت آنها بستگی تام دارد. خطسکه‌ها،

1. *Strabo V*, Book VIII, P 261.

2. *The History of Ancient Iran*, P. 250.

Early Inner Asia. P. 159.

۳. همانجا؛

۴. همانجا.

5. Cuseni

6. *Early Inner Asia*, p. 159.

ظاهراً اهمیت نازلتری داشته است. پیش از آنکه یوئه‌چی بزرگ در شمال جیحون مستقر شود، ایواناس^۱ به مدت یکصد و بیست و پنج سال در این خطه فرمان رانده، به ضرب و ترویج مجموعه جالبی از مسکوکات مبادرت ورزیده بود. در دوران حاکمیت سیاسی یوئه‌چی، ایشان بی آنکه تجربه‌ای در ضرب سکه داشته باشند، به تقلید از معروفترین مسکوکات رایج اوکراتید، و بویژه هلیوکلس، با روش بسیار ناهنجار پرداختند. جالب این که مسکوکات شاه اخیرالذکر، از گونه سکه‌های تک زبانی باختری بوده، و در باختر ضرب می‌شده است. اما معلوم نیست چرا در بخش شمالی یا جنوبی جیحون! در این دسته از مسکوکات تقلیدی هیچ نوع اشاره‌ای به شاه یوئه‌چی نمی‌شود. شماری از سکه‌های مزبور که حاوی پاره کتیبه‌های ناخوانای یونانی است، احتمالاً در دوران پیش از حرکت اسکیتها به سیستان ضرب شده بود. به تحقیق عمده این مسکوکات بربری متعلق به یوئه‌چی بزرگ بوده است.^۲ این سکه‌های تقلیدی بربری با مسکوکات بیغوهایی با نامهای هراثوس، هیرکودس^۳، سپدبیزس^۴، فسیگاخاریس^۵، بعلاوه یکی دو شاه دیگر که نامهای ناخوانایی دارند، پیگرفته شده است. تارن، هراثوس (میائوس) را نخستین سرکرده یوئه‌چی ذکر می‌کند که به ضرب سکه مبادرت ورزیده است.^۶ او، در سده اول ق.م. یا در تبدیل هزاره به ضرب تترادراخم و ابولوس (پ دراخم) با خطسکه یونانی همت گمارد که کتیبه مخدوش مزبور پس از بازسازی به این قرار است:

TYRANNOYNTOS HPAOY SANAB (OY) KOPPANOU
 هراثوس یا هراثه‌ئوس^۷ ظاهراً کمتر از شاه است، اما معلوم نیست که چیست؟ نام مزبور به سبب گونه‌های متفاوت در خطسکه‌های مخدوش همواره مورد بحث بوده است، و با این شکل در جای دیگر هم پیدا نشده است. شاید از اشکال تغییر یافته هراس^۸ یونانی است. واژه سوم این کتیبه مبهم است. عنوان داده شده در واژه نخست شاید سَنَب Sanab باشد، و نظیر سَنَبَرَس Sanabares شهرتی که به دنبال نام طایفه‌ای «کوشان» می‌آمده است. به هر صورت، این شخص یک سرکرده کوشانی است، که به قول کایننگهام سکه

1. Yvanas

2. *The History of Ancient Iran*, p. 252 ; *Early Inner Asia*, p. 161.

3. Hyrcodes

4. Sapadbizes

5. Phseigacharis

6. *The Greeks in Bactria and India*, p. 305.

7. Heraeus

8. Heras

دونویسه‌ای مسین او حامل علائم قندهاری، و عنوان هندی دِواپوترا (Devaputra = پسر بزرگ خدا) است که به ترتیب مورد استفاده سه شاه پس از او نیز بوده است.^۱ او، دقیقاً همان کسی که اخیراً مجسمه و سررسین وی در خالچین در حوالی سرخان دریا در تاجیکستان پیدا شده است.^۲

مجموعه مسکوکات مزبور احتمالاً به دوران یبغوهای پنجگانه، آنگاه که هویت فردی حاکم شده بود، تعلق دارد. حداقل هراثوس با اعلام این ادعا موضع خود را در سکه‌هایش تصریح کرد. حروف مخدوش یونانی که KOPCANOY خوانده شده بود، محققاً برای یبغوی کویی - شوانگ = کوشان قرار می‌گیرد. تصویر مؤثر هراثوس در روی سکه، و شاه مسلح و سوار در پشت سکه که به وسیله‌نی که متوج می‌شود، جلوه‌ای فوق‌العاده دارد. هراثوس، ظاهراً تترادراخمهای اوکراتید را به گونه ناقص تقلید کرده بود. هیچ‌یک از یبغوهای دیگر نام خود را در روی سکه‌ها ضرب نکرده‌اند. اما یگانه بودن مسکوکات ایشان به وضوح مشهود است. مبدأ این مسکوکات حاکی از آن است که متصرفات هراثوس کوشانی در بخش شرقی پادشاهی یوئه‌چی در هر دو سوی جیحون قرار داشته است. مستملکات هیرکودس در جوار پارت و سغد بوده، سپدبیزس، و فسیگاخاریس هریک به ترتیب در مناطق ترمذ و بامیان فرمان رانده بودند. سکه‌های یبغوهای اخیر بیشتر به تقلید از سکه‌های هلیوکلس ضرب شده است.^۳

کوجولا گدفیسس، فرمانروای دیگر کوشانی دارای مسکوکات متنوع با خاستگاههای گوناگون است. سکه‌های وی از انواع برگزیده رایج در پادشاهی تازه تحصیل شده خود او، و به تقلید از هرماثوس^۴ (یا هرماثوس کاذب) که با گدفیسس در کابل حکومت توأمان داشت، گوندوفارنس^۵، هراکلس^۶، اگوستوس^۷ (یا تیریوس^۸) رومی، سر «خوددار» یک سرباز مقدونی، نقش شتر و گاو باختری بوده است. تصویری نشسته با پاهای ضربداری، درحالی که دست راست او به سمت بالا نشانه رفته و احتمالاً

1. *Coins of the Indo - scythians*, part III . p. a.

2. *The History of Ancient Iran*, pp. 251- 252.

3. *Early Inner Asia*, p. 162.; *The History of Ancient Iran*, p, 252.

4. Hermaeus

5. Gondopharnes

6. Herakles

7. Augustus

8. Tiberius

جلوه‌ای از بودا، و به روایتی شیوا در قالب انسانی است، نیز در زمرهٔ مسکوکات ضرب شدهٔ اوست. شاید تنوع موجود در مسکوکات زمان وی به گونه‌ای ناشی از به کارگیری سکه‌های محلی در ضمن فتوحات او بوده است.^۱

گونه‌های متفاوت مسکوکات کوجولا علاوه بر مناطق جنوبی هندوکش، در سرزمینهای جنوبی جیحون نیز رواج داشت. القاب اختیارشدهٔ یونانی و خروشتی در برخی از این سکه‌ها بیانگر مراحل رشد و پیشرفت در دوران سیاسی او می‌باشد. با ذکر این نکته که خطسکه‌های خروشتی مسکوکات کوجولا اغلب با وقایع تاریخی منطبق نیستند. سکه‌های مسین نقش رومی کوجولا، علاوه بر استمرار فرمانروایی او در ربع قرن اول میلادی، نشانگر مناسبات دوستانهٔ او با روم نیز هست. احتمالاً با استقلال هیرکانیه راهی برای برقراری روابط میان روم و کوشان باز شده بود. سکه‌های کوجولا عموماً مس ساخته است. در پشت آن دسته از مسکوکاتی که از هرمائوس تقلید شده، سر پادشاه یونانی نقش بسته است. کوجولا، حتی پس از حذف نام هرمائوس از خطسکه‌های خود نیز همچنان شیوهٔ پیشین ساخت را مدنظر داشته است. در کابل گونه‌های دوگانهٔ فوق رایج بود. سکه‌های نقش سکایی کوجولا حاوی شکل گاو، و شتر باختری است. نوع خاصی از مسکوکات او نیز دارای خطسکه‌های یونانی و خروشتی است با مضامین «شاه بزرگ، شاه شاهان، پسر خدا». دربارهٔ انتساب گونهٔ خاصی از مسکوکات مسین حامل نام کوجولا کدفیسس تردید وجود دارد.

نمونه رایجتری از سکه‌های کدفیسس که احتمالاً برداشت مستقیمی از نقش اگوستوس، یکی از امپراتوران متقدم رومی است، در خورتوجه خاص می‌باشد. نقوش رومی نقش بسته بر مسکوکات کوشانی، در عین حال گواه بلامنازعی از نفوذ رومیان در منطقهٔ تحت حاکمیت کوشانیان است، و شاهدی بر رابطهٔ میان یوئه‌چی و امپراطوری روم در پیش از تهاجم ایشان به هند. مناسباتی که در واقع حاصل آن گسیل داشتن فرستادگان سیاسی کوشانی به دربار اگوستوس بوده است.^۲

1. *The History of Ancient Iran*, p. 252; *The Early Kuşanas*, p. 32 ; *Early Inner Asia*, p. 162.

2. *The History of Ancient Iran*, p. 252. ; *Early Inner Asia*, p. 163; Satya Prakash D.Sc and Rajendra Singh. *Coinage in Ancient India*. A numismatic Archaeological and

بسیاری از تاریخنگاران درباره این نکته که کوجولا به زمینهای پست هند تاخته و احتمالاً سالیان دراز بر بخشهایی از این سرزمین حاکمیت داشته، اتفاق نظر دارند. اما او ظاهراً بتدریج برخی از متصرفات خود را رها کرده است. چون دوران حیات او را به هشتاد برآورد کرده‌اند، احتمالاً دوران فرمانروایی طولانی مدت و چه بسا پنجاه ساله داشته است. براساس سکه‌های یافته‌های کوجولا در شمال جیحون، نیز خطسکه‌های یونانی و خروشتی او، گمان می‌رود که کوجولا نخست در باختر در منطقه هندوکش، و به مرور در قندهار در دشتهای شمال غربی هند فرمان رانده بوده است. کوجولا احتمالاً همزمان با گوندوفارنس می‌زیسته، اما همپوشی و حدود محدوده‌های فرمانروایی آن دو نامعلوم است.

از این رو، پادشاهی کوشان که به وسیله گدفیسس پی‌ریزی شده بود، به سرعت در دو سوی هندوکش بسط یافت، و بیش از یک قرن به صورت یکی از قدرتهای متمدن تأثیرگذار در آسیا درآمد. کوشانیان مستقر در جنوب، مراکز خود را در پیشاور و ماتورا تثبیت کردند، و حتی مدت زمانی حوضه گنگ را در اختیار داشتند. اما کوشانیان مستقر در شمال که بیشتر به اصالتهای بادیه‌نشینی خود پای‌بند بودند، در جست‌وجوی راهی برای برقراری ارتباط با چینیه‌های سرحدات مرزی برآمدند، و در واقع پلی را بین تمدنهای هند، و چین زدند. از سویی، چون از اخلاف تمدن یونانی در باختر شده بودند، روابطی را با سرزمینهای حاشیه مدیترانه برقرار کردند.^۱

طبق مآخذ چینی، در هنگام تثبیت پادشاهی کوشان در منطقه باختر، در شمال تاشکند امروزی ورود سیحون، پادشاهی دیگری موسوم به ک، انگ-چو^۲ حضور فعال داشت. اما تعیین چگونگی این ایالت که صورتی از یک کنفدراسیون از بادیه‌نشینان را داشته، یا ایالتی متمرکز با مردمانی غیرمهاجر بوده، دشوار است. ظاهراً ک، انگ-چو در دوره‌ای نیز شامل سفد می‌شده است. شکل‌بندی مردمان ایالت گونه ک، انگ-چو،

→ Metallurgical study of Ancient Indian coins. printed by Padam Shree Prakasham and printers, Delhi 6 1968, pp. 129 - 130.

1. *The Early Kusānas*, p. 28 ; *Early Inner Asia*, p. 163 ; *The History of Ancient, Iran*, p. 252; *The Cambridge History of Iran*, Book 3 (1) p. 198.

2. K'ang-Chou

در راجه ترنجینی - گاهشمار پادشاهان کشمیر - اثر کلان^۱ به قرار: سکا، سرمت، وو-سان و یا از متکلمان زبان تخاری آورده شده است. اظهارات موجود درباره ماهیت این مردمان یکجور نیست، و منابع اطلاعاتی چینی نیز بیش از آنچه که ک، آنگ-چو ایالتی واقع در شمال قلمرو یوئه چی در ترکستان غربی بوده، به دست نمی دهند. حفریات باستان‌شناسی نیز فقط از ارتباطات دوردست و ثروت ساکنان ک، آنگ-چو گزارش می دهد که احتمالاً در دوران برتری کوشانیان در جنوب می زیستند.^۲

حال پیش از آنکه به جانشینان کوجولا کدفیسس پردازیم، لازم است به اجمال ملیت کوشانیان را مورد ملاحظه قرار دهیم. ایشان به سبب ترکیب بندی خاص فیزیکی، تن پوش، زبان و گذشته تاریخی، به تناوب ترک، ایرانی یا تبتی خوانده شده اند. کلان، «کانیشکا را به طور نمونه از خاندان تورو شکه^۳ (ترک) خوانده»^۴، بیرونی نیز وی را از «اخلاف خاندان ترک نژاد موسوم به شاهیه^۵ (شاهیا) باخاستگاه تبتی ذکر کرده است»^۶ شاید علت ترک نژاد خواندن کوشانیان به سبب این بود که قبایل کوشانی و هفتالی آریایی از ماورای پامیر و وخان^۷، به اراضی شمال هندوکش فرود آمده بودند، از این رو، در

1. Kalhan's Rajatranjini

2. *The History of Ancient Iran*, p. 255. ; *The Early Kuşanas*. p. 17.

۳. Turuśkh، در کتب سنسکریت به جای ترک آمده. هندیان به پیروی از ایرانیان قدیم و یونانیان به ایشان اسم «ساسس» Saces می دادند. ولی چینیها این نژاد را بجز اسم «یوئی چی» Yuei-çi یا «یوئی» با اسم دیگر نمی شناسند. اخبار مورخین قدیم یونان و روم راجع به قبایل اسکیت ها یا ساکها که همان تورانیان اند و عادات و رسوم که از آنان ذکر شده نیز شاهد آریایی بودن آنان است. با وجود همه اینها در نوشتههای متأخر مانند شاهنامه و کلیه کتب تواریخ و کتب پهلوی قرون وسطی که آبخور همه آنها روایات عهد ساسانی است و همه متکی به سنت آن عهد است تورانیان و ترکها و چینیها بدون امتیاز در ردیف هم شمرده شده اند. نریوسنگ Naryosang در قرن دوازدهم میلادی در ترجمه سنسکریت اوستا کلمه تور را تورشکه ترجمه کرده است یعنی ترک. لغتنامه دهخدا؛ محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، انتشارات کتابخانه ابن سینا، تهران ۱۳۴۱، ص ۶۱؛ یسنا (جلد اول) جزوی از نامه مینوی اوستا، گزارش پورداد، سپتامبر ۱۹۳۸ ص ۷۱.

4. *The Early Kuşanas*, p. 5.

5. Shahiya

۶. ابی الریحان محمد بن احمد البیرونی. فی تحقیق ماللهند من مقوله مقبوله فی العقل او مردزوله. دائره المعارف العثمانیه. حیدرآباد دکن، ۱۳۳۷ قمری / ۱۹۵۸. ص ۲۰۷.

۷. وخان، منطقه ای در افغانستان، در شرق بدخشان. محدود است از شمال به تاجیکستان، از مشرق به ترکستان شرقی چین، از جنوب به کشمیر و پاکستان غربی. به طور کلی منطقه ای است بین شمال پامیر و جنوب هندوکش که ابتدا روسها و سپس انگلیسها در اختیار داشتند، و سرانجام به افغانستان واگذار شد. رک:

نزد مورخان قدیم به ترکانی که از تبت آمده‌اند، موسوم شدند.^۱
تخاریها، به تیره بزرگ ترک نژاد تعلق داشتند و ترکیب‌بندی کانیشکا، نشان ویژه‌ای از نژاد وی بود. او، در مسکوکات خود به صورت یک شاه قدرتمند بربر، به گونه کوجولا در حالیکه با کلاه مخروطی به یک سو برگشته، ملبس به قبای کوتاه باز، و چکمه‌های فرسوده برپا، نقش بسته است. چهره‌های منقوش بر مسکوکات کوشانی بی آنکه مغولی باشند، به طایفه ترک نژاد تعلق دارند.^۲

از این رو، ترکان از طایفه ساکها = ساکها^۳ (توروشکه) بودند، و کوشانها نیز بنا به قولی که ذکر شد از تبار مزبور - احتمالاً معادل شاهی مضبوط در کتیبه‌های کوشانی - بوده‌اند. هیرث^۴، عنوان کاربُردی یووغه^۵ (یوغو) را به وسیله کوجولا کدفیسس با ییغو - ی ترکی منطبق می‌داند. اما کونوف، با ایرانی خواندن اصالت کوشانیان نظریه فوق را رد می‌کند، و منشاء فرضی ترکی عنوان و تسمیه یووغه و کوجولا را بیش از یک گمان نمی‌پندارد. زیرا بر این باور است که این کلمات در واقع از زمان سکاها کهن مورد استفاده داشته است، و اینکه معدودی از اصطلاحات و عناوین کاربردی به وسیله کوشانیان فقط در زبان ایرانی خاصی که زمانی مورد تکلم، و استفاده در متون بخشهایی از ترکستان بوده، حضور پیدا کرده است.^۶

گروسه^۷، نمود فیزیکی مردمان حوضه تارم را با ذکر این شاهد که سیاحان کهن و اوایل دوران وسطای چین تصاویری را از ایشان ارائه داده‌اند، مشابه گونه قفقازی - ایرانی ذکر می‌کند. او، در ادامه ضمن ارائه دلایلی درباره شواهد قومی ایشان که در تعاقب کشفیاتی حاصل آمده، اثبات می‌کند که مردمان تورفان، کاشغر، کوچا، قره شهر تا پیش از قرن نهم میلادی به زبان ترکی تکلم نکرده، بلکه از زبانهای هندواروپایی نزدیک به ایرانی، سنسکریت، و زبانهای دیگر اروپایی استفاده می‌کردند.

در اینجا، بی آنکه از نظریات ضدونقیض فوق نتیجه‌ای قطعی حاصل شود، باید به

۱. عبدالحی حبیبی. تاریخ افغانستان بعد از اسلام. انجمن تاریخ افغانستان، جلد اول، کابل، ۱۳۴۵، ص ۷۵.

2. *Ariana Antiqua*, p. 349.

3. *Śākhas*

4. Hirth

5. *Yavuga* → *Meydan Larousse*, Vol 12.

6. *The Early Kušānas*, p. 6. ; «Was There a kušana Race?». p. 81.

7. Grousset

همان فرض اولیه اکتفا کرد که کوشانیان به جماعت یوئه‌چی بزرگ تعلق داشتند که در قرن دوم ق.م پس از مهاجرت از بوم اصلی خود در کان-سو-ی امروزی در ایالت چین به باختر آمده، در آنجا مستقر شده بودند. از سویی، تصاویر منقوش بر مسکوکات ایشان نیز نقش مغولی ندارد.

از این رو، انتساب ترک نژادی به کوشانیان به سهو و در راستای ظهور اولیه ترکان در منزلگاه ابتدایی ایشان - ترکستان متأخر - ارزیابی شده است. همچنین، ایرانی و تبتی خواندن آنان نیز غیر محتمل است. چون هیچ ادعایی دال بر تأیید خاستگاه اولیه آنان در این دو مکان از سوی کوشانیان مطرح نشده است.

شاید مناسبترین نام برای ذکر ملیت ایشان، همانا استعمال اصطلاح کوشانی باشد که پادشاهی آنها بدان موسوم بوده است. ظاهراً، دو شاه اول این خاندان به گونه‌ای عمیق با منطقه تحت حاکمیت خود باختر و منضمات آن پیوند داشته‌اند. مابقی تدریجاً به سبب بسط قدرت در هند، به هندی شدن گراییدند، و چنان‌که خواهیم دید، آخرین فرمانروای بزرگ ایشان با گذاردن نام هندی بر خود عملاً هویت کوشانی خویشتن را کمرنگ کرده است.^۱

بر اساس سکه یافته‌ها، در فاصله دوران زمامداری کوجولا کدفیسس و جانشین او، ویما کدفیسس فرمانروای به اصطلاح بی‌نامی زمام امور را در دست داشته که طبق سکه‌های برجای مانده از او، به مگاس سوتر^۲ (= منجی بزرگ) معروف بوده است. او، همچنین عنوان شاه شاهان را به یونانی در سکه‌های خود ضرب می‌کرده که ظاهراً در قیاس با پیشینیان حاکی از برتری مرتبه او بوده است. نقاط پیدایی سکه‌های این شاه که نام وی در هیچ کتیبه و سکه‌ای ضبط نشده منطقه وسیعی از باختر شمالی، پنجاب، قندهار، دره کابل، یحتمل تا ماتورا را دربر می‌گرفته است. از این رو، چنین پیداست که شاهان اولیه کوشانی حداقل بر باختر، حوزه هندوکش و قندهار حاکمیت داشته‌اند.^۳ تنوع ضربها، و تعدد سکه‌ها، احتمالاً حاکی از اهمیت خاص او بوده است. کاینکه نام دوران زمامداری شاه بی‌نام را با ویما هم‌عصر ذکر کرده، و می‌گوید که هر دو شاه از عنوان

1. *The Early Kuşanas*, pp 6 - 8 .

2. Megas Soter

3. *The Cambridge History of Iran, Book 3* (1), p. 116; *The History of Ancient Iran*, pp. 255-256. ; *Coins of Indo - Scythians*, part II, p. 13.

«مگاس سوتر» استفاده می‌کردند، اما با این تفاوت که اولین عنوان یونانی بازیلیئوس بازیلیون^۱ (= شاه شاهان)، و دومین عنوان بازیلیئوس بازیلیئون^۲ (= شاه حکمران) را داشته است.^۳ اما اگر سکه‌های پادشاه بی‌نام در اصل به وسیله کوجولا کدفیسس ضرب شده باشد، به تحقیق باید در میان آنها مسکوکاتی نیز وجود داشته باشد که در سرتاسر امپراطوری او از جمله مناطق شمالی سیحون - مکان نمونه‌ای که پیدایی سکه‌های او فقط از همانجا گزارش شده - رواج داشته است.^۴

فرای می‌گوید: چون سکه‌های شاه بی‌نام را پاکُرس^۵ از خاندان گوندوفارنس مورد تقلید قرار داده که هم عصر یا اندکی پس از او زمام امور را در دست داشته، پس «مگاس سوتر» احتمالاً در فاصله دو زمامدار اولیه کوشانی حضور داشته است. به هر حال، سکه‌شناسان عموماً موضع بینابین را برای شاه بی‌نام امری پذیرفته شده تلقی کرده‌اند. البته، برخی از ایشان نظیر مکداول^۶ فراتر رفته و شاه بی‌نام را اگوستوس کوشانی خطاب کرده است. او، که در اوایل فرمانروایی خود گونه‌های بومی مسکوکات را مورد تقلید قرار داده بود، بعدها سکه‌هایی همگانی با معیار آتنی را رایج کرد که فقط خطسکه‌های یونانی داشته است. روش وی، بعدها راه را برای ایجاد دگرگونگی در واحد پولی ویما هموار کرد.^۷ از این رو، طبق آنچه گذشت فرمانروایی باختری یعنی محدوده هندوکش و قندهار برعهده شاهان اولیه کوشانی بوده، حال آنکه، آراخوزیه و بخشی از هند به وسیله پادشاهان هندوپارتی یا سکایی اداره می‌شدند. در این هنگام قندهار احتمالاً بین کوشانیان و دیگران تقسیم شده بود. دوران فرمانروایی کوشانیان بزرگ در واقع کار خود را با ویما کدفیسس آغاز کرده است.

ین - کائو - چن^۸، پسر کوجولا که در نزد تاریخنگاران چینی، همچنین در کتیبه‌ها و سکه‌ها با ویما کدفیسس یکی دانسته شده، پس از پدر زمام امور را در دست گرفت.^۹ او که در اکثر مسکوکات خود به اوئه مو کدفیسس^{۱۰} شهرت دارد، نخستین فرمانروای کوشانی است که با پیروی از سیاست توسعه طلبانه پدر متصرفات خود را تا هند بسط داد.

1. Basileus Basileon

3. *The Early Kuşanas*, p. 43.

5. Pakores

7. *The History of Ancient Iran*, p. 255.

9. *Early Inner Asia*, p. 163.

2. Basileus Basileuon

4. *Early Inner Asia*, p. 162.

6. Mac Dowall

8. Yen-Kao-Chen

10. Oemo Kadphises

ت، این- چو^۱، دره علیای ایندوس (سند) را تسخیر کرد؛ آنگاه، یک چه، یانگ (سرکرده) را برای اداره امور آن منطقه گمارد که به نام یوئه چی فرمان می رانده است.^۲ یوئه چی های فاتح، در جنوب شرقی نیز طبعاً در راستای سیاست بسط قدرت و اعمال نفوذ در ترکستان شرقی - جایی که قدرت خاندان «هان» پس از مرگ وانگ مانگ^۳ رو به ضعف گذارده بود - برخورد قاطعانه داشتند.^۴ اما چینیها احتمالاً جایگاه خود را در هنگام به تخت نشینی ویما در منطقه احیا کرده بودند، و یحتمل هسیه^۵، فو-وانگ^۶ (= شاه تابع) یوئه چی ویما در سال ۹۰ میلادی با پان چا،^۷ نایب السلطنه خاندان «هان» در مناطق غربی رویارویی داشته است. یوئه چی ها، هرچند تا پیش از سپری کردن یک نسل کامل، عملاً در اتخاذ تدابیر سیاسی خود کامیاب نبوده اند. اما از نظر اقتصادی به سبب انضمام کابل و دره علیای ایندوس، نیز نظارت بر مدخل جاده های تجاری در پایانه غربی تا کلاماگان^۸، به پیشرفت روزافزونی دست یازیده بودند. از این رو، دو عامل مهم تثبیت سیاسی و اقتصادی به وضوح در مسکوکات ویما کد فیسس نقش بسته است. او به ضرب شمار بسیاری سکه های زرین و مسین با عیار و گونه های ثابت مبادرت کرده بود. کوشان، به رغم معضلاتی که با پارت داشت، نقش واسطه ای ویژه را میان چین، و روم ایفا می کرد. پلینی، ضمن اشاره به شکوفایی بازرگانی فیما بین روم و هند در قرن اول میلادی، درباره سرازیر شدن طلای سرشار رومی به هند که ما به ازای صادرات هند به روم بود، رقت آورده است. به یک روایت سکه های زرین رومی راه یافته به هند، پس از ذوب شدن به وسیله ویما و جانشینان او با ضرب مجدد در امور تجاری و غیره مورد استفاده قرار می گرفتند. اما به روایت دیگری چرخش پول رومی در بازارهای هندی، پیامد نفوذ مستقیم امپراطوری روم را در هند به دنبال داشته است.^۹

1. T'ien- Chu

2. *Early Inner Asia*, p. 163 ; *The Early Kuşanas*, p. 41

3. Wang Mang

4. *Early Inner Asia*, p. 163.

5. Hsieh

6. Fu-Wang

7. Pan Ch'ao

8. Taklamakan، صحرائی واقع در شمال غربی چین، در ایالت سنیک یانگ است. در جنوب هم مرز آلتین تاق Altyn Tagh، و کوه های کون لون Kun Lun، و در شمال با رودخانه تارم و کوه های تین شان هم مرز است. رک:

New Century cyclopedia, Vol 2.

9. *Early Inner Asia*, p. 162.

بنابراین، طبیعی به نظر می‌رسد که این مهاجمان کوشانی در جست و جوی راهی برای ضرب مسکوکات هموزن سکه‌های رومی به مقدار زیاد و گونه‌های متنوع بوده باشند. براساس جنس سکه‌یافته‌های این دوره ظاهراً نوعی کمبود نقره در دنیا وجود داشته است، و نه تنها مسکوکات دیدراخم (معادل دودراخم) پادشاهان پهلوی^۱ با نقره نازلتر ضرب می‌شد، بلکه وزن دینارهای سیمین نیز در اوایل امپراطوری از حیث وزن و ظرافت تنزل کرده بود. دلایل ناپیدایی نقره و جایگاه مهم طلا در مسکوکات کوشانی، احتمالاً تا حدی دلیلی برای ضرب همیدراخم‌های (نیم‌دراخم‌های) کوچک است که غالباً از جنس نقره ناخالص بود.

مسکوکات زرین و یماکدفیسس (۷۸-۴۵ م) در سه واحد دو استاتری، یک استاتری یا دینار (دیناریوس در روم) به همان گونه که در نزد کوشانیان مرسوم بود، و ربع استاتری ضرب می‌شده است. به‌رغم تاثیرپذیری دینار زرین و یما از سکه‌های زرین از نظر اندازه و وزن، دینار کوشانی دقیقاً هموزن سکه‌های زرین رومی نبود. در روی این سکه‌ها سر، یا نیم تنه و یما نقش بسته است. از گونه دیگر اشکال موجود، شاه بر تخت نشسته با پاهای ضربداری است. نوع کمیابی از این استاترها، نقش شاه نشسته بر ارابه دو اسبه را می‌نمایاند. در سکه‌های مسین و یما که در سه اندازه است، نقش شاه ایستاده در حالی که پیشکشی را با دست راست خود در محراب می‌گذارد، ملاحظه می‌شود. در این سکه‌ها چهره شاه فربه، سخت و کشیده، با بینی بزرگ و به‌غایت واقع‌گرایانه طراحی شده است. او، با قبای دراز کوشانی، چکمه‌های بلند برپا، و کلاه مخروطی نوکدار بر سر، در مسکوکات خود ظاهر می‌شود. شماره کثیری از سکه‌های و یماکدفیسس در بگرام، پیشاور، تکسیلا، ماتورا، قاضی پور، و سائوراشترا^۲ (گجرات) پیدا شده است. مکان نمونه سکه یافته‌های و یما با تکیه بر شواهد متنوع دیگر، گستره وسیع امپراطوری وی را تعیین می‌کند. براین اساس امپراطوری و یماکدفیسس از باختر تا قاضی پور و از کشمیر تا سائوراشترا امتداد داشته است. و یماکدفیسس یک نوکیش شیوا، رب‌النوع هندی بوده است. نقش این رب‌النوع یا نشان تبر جنگی، طرح ثابت رومی این مجموعه از

۱. Pahlava، پس از سکاها آمدند و نظیر ایشان دارای اصل ایرانی بودند و به‌وسیله مهاجمان یوئه‌چی سرنگون شدند. رک: Americana, Vol 11

مسکوکات مسین شاه است، و در واقع حاکی از رابطهٔ فیما بین شاه به اصطلاح بی نام و ویما. سکه‌های شاه بی نام، خطسکه‌ای نظیر ویما دارد.^۱

ویما، عناوین کاربردی در خطسکه‌ها و کتیبه‌های پدرش را همچنان مورد استفاده قرار می‌داد. او برخلاف گرایشهای بودایی کوجولا، توجه بسیار خود را با حضور شیوا در سکه‌هایش در حالی که در کنار گاو نری ایستاده، نیز به کاربردن خطسکه «شاه بزرگ»، شاه شاهان، مالک کل جهان یک ماهشوار»^۲ به کیش شیوایی پاشوپاتا^۳ یا ماهشوار ابراز کرده بود. او همچنین عنوان دِواپوترا «پسر خدا» را مورد استفاده قرار می‌داد که علاوه بر سکه‌های وی در کتیبهٔ برهمایی مجسمه او در ماتورا نیز آورده شده است.

چون پاره‌ای از کتیبهٔ خالاتس^۴ که نام وی را حمل می‌کند، تاریخ ۹۶ یا ۹۹ میلادی را داراست، از این رو ویما بی تردید جانشین کوجولا - ی هشتاد ساله بوده و برای مدت بیست و پنج سال یعنی تا سالهای پایانی سدهٔ اول میلادی فرمان رانده بوده است. به این ترتیب، امپراطوری ویما کد فیسس از باختر تا قاضی پورو از کشمیر تا ساوراشر امتداد داشته است.

منابع کوشانی، عموماً کانیشکا را جانشین ویما ذکر کرده‌اند. اما به رغم بررسیهای همه جانبهٔ سالهای اخیر، هنوز دربارهٔ تاریخگذاری دقیق دوران زمامداری او نتیجه قطعی حاصل نشده است. با این حال طبق قرائن موجود به نظر می‌رسد که کانیشکا به تقریب در نیمهٔ نخست قرن دوم میلادی یا اگر دقیقتر بگوییم در سی سال اول قرن دوم میلادی زمامدار بوده است.^۵

کانیشکا عموماً با «n» زبانی و «sh» زبانی، و در اغلب کتیبه‌های برهمایی هندیان، این نام با «ن» زبانی و «آā» بلند - «کانیشکا» ضبط شده است. صورتهای گوناگون نام کانیشکا در نزد اقوام مختلف به این قرار بوده است. «کانیسکا» kanaiska، (ختنی)

1. *Coinage in Ancient India*, pp.130-131,135; *The Early kuṣaṇas*, p.43.

2. Maheshvara

3. Pashupata

۴. khalatse، روستایی در لادخ (Ladakh)، مکانی در جامو و کشمیر، در حاشیهٔ شمالی شبه‌قارهٔ هند، پنجاه و دو میل پائینتر از له (Leh)، پایتخت و مرکز لادخ و کشمیر، شهری واقع در شمال هند) در حوالی علیای رودخانهٔ ایندوس در مسیر جاده‌ای تجاری. رک:

New Century cyclopedia, Vols, I . II ; *Americana*, vol 16.

5. *Early inner Asia*, pp. 164-165 ; *The Early kuṣaṇas*, p.43 ; J. H. Marshall, *The Date of Kanishka*. *JRAS*, 1914, p. 972.

«کانیکا ka-ni-ka (تبتی) «کانیکیا» ka-ni-kia، «کینیچا» ki-ni-tcha، «کانیخ» kanikh، «کانیتی» ka-ni-ti، «وکانیتا» ka-ni-ta (چینی). ضبط بیرونی به صورت «کانیک» «کِنک» kanik و شکل سنسکریتی شده آن در نزد برهماییهای کشمیری «کانیشتا» kanishtha بوده است.

چنان که پیداست معنای نام کانیشکا دلالت بر «سخت جوانی» دارد، و از ریشه (کن kan = «جوان»، «کوچک») مشتق شده است. دو نظریه تأیید نشده درباره فرمانروایی کانیشکا وجود دارد، پیش از آن که او به عنوان «شائونانوشائو»^۱ قدرت را در دست گیرد. هر دو نظریه بر اساس فرضی از دو دمان جداگانه کانیشکا استوارند. استن کونوف، کانیشکا را اهل ختن می خواند که در دوران پر آشوب پس از فرمانروایی ویما به عنوان متفق هم نژاد فراخوانده می شود. کونوف، این نظریه را با ذکر یک سنت تبتی و در فرآیند یک اردوکشی ختنی به هند در حدود سال ۱۲۰ میلادی به سرکردگی شاه ویجا یا کرتی^۲ همراه با شاه کانیکه، و شاه گوزان^۳ مطرح می کند. او به قولی شاه کانیک (کانیکه) را با شاه گوزان منطبق دانسته و بر این ادعاست که کانیشکا یک اردوکشی را از ختن به هند هدایت کرده است. البته این نظریه همچنان تأیید نشده می ماند. زیرا که براساس قرائن موجود هر سه شاه در این اردوکشی شرکت داشته اند.^۴

نظریه گیرشمن نیز در این باره حاکی از آن است که: کانیشکا پیش از آن که حاکم مطلق این خاندان شود، در اصل شاه کشمیر بوده است. او، ضمن اشاره به کتیبه خالاتس، از قدرت شاه کوشانی که تا شمال شرقی کشمیر امتداد داشته، و نیز به فهرست پادشاهان مندرج در راجه ترنجبینی که در آنجا نام کانیشکا در زمره پادشاهان توروшке آورده

۱. shaonanoshao = شاه شاهان. احمد علی کهزاد، کنیشکا. حمل ۱۳۴۶، طبع دوم، ص ۶؛

J. F. Fleet, «The name of kushan», JRAS, 1914, pp. 374 - 375.

2. vijayakirti

۳. Guzan، جوزجان، غوزان، نام قدیمی تر منطقه ای در ترکستان افغان بین مرغاب و آمو دریاست.
رک:

The Encyclopaedia of Islam, Edited by B.Lewis, Pellat and J. Schacht, Leiden, E. J. Brill, London, Luzac co 1965; . لغت نامه دهخدا

4. John. M. Rosenfield. *The Dynastic Arts of kushans*, University of california press, Berkeley and Los Angles, 1967, pp. 56-57 ; *The Early kushans*, pp. 40-41.

شده، اشاره می‌کند. البته با ذکر این نکته که پیشتر از او دو نفر با نامهای (هوشکا^۱ و جوشکا^۲) زمام امور را در دست داشتند. از سرانجام تلاشهای کانیشکا برای اهداف دین بودایی در کشمیر چنین بر می‌آید که او این منطقه را بیش از مناطق دیگر مورد توجه خاص داشته، و به همین سبب پیشاور را به علت مجاورت با کشمیر به پایتختی برگزیده بوده است.^۳

در برابر این استدلال، بر اساس یک متن سنسکریت ختنی یافت شده در تون هوانگ^۴، این مضامین درباره شاه بلخ عنوان شده است. در قلمرو بهلکا (بلخ)، پادشاهی با نام چاندرا (= درخشان. تابان. نورانی) کانیشکا^۵، ویران‌کننده دشمنان خود وجود داشت. جزئیات طبق پیشگویی بودا به این قرار است: بنابر اخبار و احادیث و پس از گذشت یکصد سال از رسیدن بودا به نیروانا، در قلمرو بهلکا در تخارستان، پادشاه هوشمند، با کفایت و درایت جامبو دوی^۶ پا^۶ از تبار شاهان قد علم کرد که بودا نام او را چاندرا کانیشکا پیشگویی کرده بود.

او، به مدد قشون چند هزار نفری، و توانمندی شخصی، سرکردگی اقلیم جامبو دوی پا را بر عهده داشت. انسانها و جانوران بسیاری به اراده او جان خود را از دست داده بودند.^۷

با وجود کانیشکا در تاریخ یویه چی (کوشان) که به تحقیق یکی از بزرگترین ادوار تاریخی جهان محسوب می‌شود، این دوره به چهارمین مرحله تاریخی خود قدم می‌گذارد. در آغاز قرن دوم میلادی چهار قدرت بزرگ هم‌عصر، روم، پارت، هند، و چین در جهان وجود داشت. روم در دوران تراژان (۱۱۷ - ۸۹ م)، و هادریان (۱۳۸ - ۱۱۷ م) بسیار قدرتمند بود. پارت، پس از مرگ بلاش اول (۸۰ م) به سبب مخاصمات داخلی و تهاجمات رومیان از هم گسیخته و ضعیف شده بود. همچنین چین، پس از مرگ پان‌چا، تو (۱۰۲ - م) نفوذ خود را در ترکستان شرقی از دست داده بود و در جست‌وجوی راهی برای حل معضلات داخلی خود بود، عوامل مزبور بر رویهم شرایط

1. Hushka

2. Jushka

3. *The Dynastic Arts of kushans*, pp.40-41.

4. Tun Huang

5. Çandra - kanishka

6. Jambudvipa

7. H.W.Bailey, kanishka, «JRAS» , Published by the society, 1942, P. 19.

مطلوبی را برای کانیشکا، شاه توشارا^۱ - ی هند و آسیای درونی^۲ پیش بینی می کرد. چنان که از سالنامه های خاندان «هان» متاخر بر می آید، شاه کاشغر در ۱۱۹-۱۱۴ م. به پادشاه یوئه چی پناه برده از او کمک می طلبد. او نیز وی را با سپاه کلان خود برای باز یافت تاج و تخت کاشغر در سال ۱۱۹ م. مجهز می کند. اگر اظهارات هسو آن تسانگ سیاح چینی درست باشد، این پادشاه همان کانیشکا بوده است. سیاح مزبور بر اساس کسب اطلاع از وقایع متقدمتر نیز گزارش می کند که در عهد باستان چیا-نی-سه-چیا^۳ (کانیشکا) کسی که قدرت شاهانه اش در سرزمینهای همجوار پراکنده شده بود، کسی که نفوذ دگرگون کننده اش تا مناطق دور دست راه یافته بود، در صدد بسط متصرفات خود بر آمد. او سپاهیان نیرومند خود را از سرزمین چه، این-ت، او-لو^۴ (قندهار) تا مشرق تس، اونگ-لینگ^۵ (پامیر) هدایت کرد. (فرمانروایان) طوایف مرزی خطه غربی رودخانه (زرد) (هو - هسی^۶) از هیبت او درماندند، و پسران خود را به عنوان گروگان نزد او فرستادند.

در احادیث بودایی چینی و تبتی، حکایات بسیاری درباره فتوحات کانیشکا در ساکتا^۷ و مگادا^۸ (هند شرقی) وجود دارد. همچنین در روایات آورده شده که شاه سنگدل و خیره سر اشکانی به کانیشکا حمله برده، و پس از فائق آمدن بر او ۹۰۰/۰۰۰ نفر را کشته، سپس از کرده گناه آلود خود پشیمان شده است.^۹

آورده اند که کانیشکا حوره و سیعتری از فرمانروایی جداگانه کوشانی را در هند آغاز کرده است. این فرض بر اساس کار رفت عنوان کدفیسس (کدفس^{۱۰}) در نام دو پادشاه اول این خاندان، و حذف آن از نام کانیشکا مطرح شده است. چنان که پیداست صفت پایانی الحاقی نام شکا shka-ایشکا ishka، که پس از او به وسیله جانشینانش

1. Tusāra

۲. inner Asia. این اصطلاح پیش از آن که در مفهوم جغرافیایی معنا پیدا کند، دارای مفهوم فرهنگی است، و بی تردید در همان بافت توجیه می شود؛ و نیز تا حدودی با حوزه ای که محور جغرافیایی تاریخ خوانده می شود، هم مرز است. رک: *Early inner Asia, preface, P. IX*

3. chia - ni - se - chia

4. ch'ien-T'o-lo

5. Ts'ung ling

6. Ho-Hsi

7. saketa

8. Magadha

9. *Early inner Asia*, pp. 164-165.

10. kadphes

واسیشکا^۱ (وازشکا)، و هوویشکا^۲ نیز کاربرد داشته، سبب ایجاد مباحثات بسیار شده است.^۳ هنینگ با تاکید بر پایانه «ایشکا»، زبان مادری فرمانروایان کوشانی را باختری تشخیص داده است. با وجود این نیاکان این فرمانروایان چنان که نظریه عام است، احتمالاً از سکاها بوده‌اند و ایشان نیز از اعضای خاندانی بودند که در سال ۱۳۰ ق.م یعنی قریب به دو قرن پیش از به تخت نشینی کانیشکا از میان سکاهاى بادیه‌نشین ظهور کرده و باخترا را مورد حمله قرار دادند؛ و از فرهنگ آن پس از براندازی فرمانروایان یونانی - که نزدیک به دو قرن پس از حمله اسکندر در اختیار ایشان بود اقتباس کردند^۴ طبق نظریه اثبات ناشده هنینگ، احتمالاً کانیشکا به عنوان شاه تابع و یما در باخترا یا تخارستان با نام کامل ماهو کانیشکا، زمام امور را در دست داشته است.^۵

نسب کانیشکا به یوئه‌چی بزرگ می‌رسد. او نیز، نظیر دیگر دیگر پادشاهان این خاندان خود را در خطسکه‌هایش کوشانو می‌نامد، و کوشانا، طبق روایات چینی، بخشی از دودمان اصلی یوئه‌چی است که از شمال غربی به هند آمده بودند. نسبت کانیشکا با ویما به‌رغم آنکه پس از مرگ جانشین او شد، همچنان نامعلوم مانده است. اما به یک روایت، ویما کدفیسس را پدر بزرگ هوویشکا خطاب کرده‌اند. با تاکید بر این نکته که چون هوویشکا پسر کانیشکاست، از این رو، نسبت کانیشکا نیز با ویما روشن می‌شود.^۶ سرانجام، اشارات رایجی درباره اردوکشی مهم و چگونگی جنگهای ملال آور کانیشکا در شمال وجود دارد، که سبب ناخشنودی نخبگان و جنگاوران او شده، و پیامد هلاکت او را در بستر بیماری در برداشت. این حکایات پر شاخ و برگ که فتوحات کانیشکا را اغراق آمیز ترسیم کرده، درباره شکست او نیز در ماورای شمال پامیر در سالهای پایانی سلطنت گرافه گویی کرده است. اشارات مزبور چه بسا حاکی از واقعیت نیز باشد، چون پان یونگ^۷، پسر پان چه، او، در اواخر دوران حاکمیت کانیشکا موفق به احیای نفوذ چین در مناطق غربی شده بود. اما سندی دال بر اینکه کانیشکا در دوران

1. Vasishka (Vāzišhka)

2. Huvishka

3. *The Dynastic Arts of kushans*, P.40.4. Ilya Gershevitch. *The cambridge History of Iran*, Book 3 (2) P.1251.5. *The History of Ancient iran*, pp. 256 - 257.6. *The Early kuşanas*, pp. 57-58.

7. Pan yung

حیات، بخشی از سرزمینهای تحت سلطه خود را از دست داده است، وجود ندارد. او، احتمالاً هنگام ورود تراژان به خلیج فارس در سال ۱۱۷ م. در اوج قدرت بود؛ و تراژان نیز ظاهراً به سبب ضعف ناشی از سن و سال خود جرات تکرار واقعه ادروکشی اسکندر را در مشرق زمین در خود سراغ نداشته، از این رو فرستاده هندی را پذیرفته بود. کانشکا، در واقع از همان سیاستی پیروی می کرد که کوجولا آغازگر آن بود. دو امپراتور توانمند شرق و غرب از ادامه روابط دوستانه فیما بین در قبال پارت ضعیف و از هم گسیخته خشنود بودند.

پراکندگی جغرافیایی مسکوکات، کتیبه ها و دیگر شواهد جغرافیایی کانشکا حاکی از بسط امپراطوری او در سرزمینهای کنونی تاجیکستان، بخش بزرگی از ازبکستان، احتمالاً بخشی از قرقیزستان و ترکمنستان جنوبی، سر تا سر افغانستان و (پاکستان کنونی)، بخشی از ترکستان شرقی در شمال پامیر، سرتاسر هند شمالی، و نیز بخشهایی از هند مرکزی و شرقی بوده است. او، عنوان غرور آمیز پسر خدا (دواپوترا) را اختیار کرده و آیین پرستش شاه را برقرار نمود. در تعاقب این مشی، تندیسهای امپراتوران کوشانی در مکانی که به دواکولا معروف بود در ماتورا، و نیز در محرابی در سرخ کتل بر پا شد.^۱ اما عظمت کانشکا نه تنها در لشکرکشیهای مهم، بلکه بر پیگردهای صلح آمیز وی، در زمینه کامیابیهای دینی، هنری و فرهنگی نیز استوار بوده است. حدیث بودایی، نقش او را در تاریخ دین بودا می ستاید. چهارمین شورای مهم بودایی، همچنین جهت یابی خطیر دین بودایی تحت حمایت او منعقد می شود. همراهی آن متون مقدس، نظم دوباره می گیرند، و رساله های، توضیحی تدوین می شوند. به نقل از هسوآن تسانگ، کانشکا متون جامع نوین را بر الواح مسین نقش می کرد، در جوف صندوقچه های سنگی می گذارد، و در استوانه ای که ویژه این منظور ساخته می شد، می سپرد. کانشکا، نظیر آشوکا، سیاست اغماض مذهبی پیشه داشت، که به حساب عناصر چند فرهنگی در امپراطوری او توجیه شده است. مؤید این مورد خاص، حضور شمار کثیری ارباب انواع مذکر و مونث است که اکثراً به دین زردشتی و برخی به هندی، یونانی، و رومی تعلق داشته اند، و بر سکه های او نقش بسته اند.^۲

1. *Early inner Asia*, p.165.

سکه‌های مسین کانیشکا با مسکوکات کوجولا کدفیسس شباهت صوری بسیار دارند. بر روی سکه‌ها تصویر او با همان حالت و همان محراب نقش بسته است. اما تن پوش کانیشکا در آنها شکل متفاوتی دارد، به گونه‌ای که تمامی نیم تنه شاه را گرفته است. سر شاه را کلاهی به سبک فریژی پوشانده، یا پرتوی، دورادور او را فرا گرفته، یا حتی شاخهایی از لابلای موی او بیرون زده است. او در مواردی کمان بر شانه‌ها حمل می‌کند. خطسکه‌های یونانی مسکوکات مزبور دارای همان تاریخ مسکوکات کوجولا کدفیسس است.^۱

در تعداد کثیری از سکه‌های او - در فلزات مختلف - عنوان جدید Rao Kanerki «شاه کانیشکا» مشاهده می‌شود که با نشانه‌های یونانی و به شیوه‌ای ناهنجار نگاشته شده است. در مسکوکات زرین کانیشکا خطسکه‌ها با اضافات Rao náná kanerki korano «شاه بزرگ شاه سرکرده کانیشکا» ضبط شده. «Rao»، تحریف بومی راجه، قرن‌ها در نزد شاهزادگان در هندوستان مورد استفاده داشته است. از این رو، یک واژه اصیل هندی است. تکرار این واژه احتمالاً معادل «شاه شاهان» است. «Ná ná» حالت وابستگی جمع از na- به معنی «بزرگ» است. شکل «Nano» نیز در بسیاری از مسکوکات کانیشکا ملاحظه می‌شود که «no» پایانه وابستگی در گجراتی است. حضور مستقل Náná نیز در برخی از سکه‌های او درخور توجه بسیار است. «Korano» به معنای رئیس یا سرکرده نظامی است، و در دورانی رواج داشته که هندو اسکیتها سرکرده‌های نظامی را با شاهان جایگزین کرده بودند.

در پشت برخی از سکه‌های کوچک کانیشکا که نسبت به دیگران کیفیت بهتری دارند، خطسکه هلیوس مشاهده می‌شود. میترا، ایزد مهر (فارسی باستان miçra، اوستایی miθra، و سنسکریت mitrá) با شکل mi-iro احتمالاً بی‌آنکه تحریف شده میترا باشد، جلوه بومی آن است؛ و پایانه «o» نشان‌دهنده حالت نهادی مفرد مذکر است. از حضور دو الهه «هلیوس»، و «میترو» mitro در مسکوکات کوجولا کدفیسس پیداست که گونه‌ای حاکمیت اغماض در برابر نظام باوری هندی در دوران شاه مزبور حکمفرما بوده است. «Mao»، خطسکه دیگری در سری مسکوکات کانیشکاست. شکل اوستایی آن «Māh»، سنسکریت «Mās» است. اشکال نام‌برده در سنسکریت معنای ماه دارند.

براساس شواهد، ایرانیان دوران اشکانی، ظاهراً عناصر پرستیدنی پیشینیان را به نوعی کنار زده و در پیرامون گونه‌ای از موجودات پرستیدنی قلمرو خورشید که در دین زردشتی ناشناخته بود، حلقه زدند. هندواسکیتها نیز این ایزدان را اقتباس کردند، و از این دوران نام و تصاویر ایشان برای نخستین بار بر روی سکه‌های کانشکا، و سپس جانشینان او ظاهر شده است.^۱

واژه دیگری که با اصل و ریشه نامشخص، اما بکرات در روی سکه‌های طلا و مس کانشکا نقش بسته، به اعتقاد بسیاری با «Arka» سنسکریت، نام خورشید یکی گرفته شده است. این خطسکه به روایت دیگر «ugra» (قوی، نیرومند) قرائت شده که یکی از نامهای شیواست، اما مورد استعمال چندانی ندارد.

«Athro»، کاربرد رایج دیگری است که بر روی سکه‌های کانشکا حک شده است. این واژه را مشتق از «atar -/ āθr» اوستایی، آذر فارسی، یا آتش دانسته‌اند. در سکه‌هایی با این نوشته، تصویر مردی با موهای پرتو وار آورده شده است، که در برخی از سکه‌های دیگر به گونه‌ای شعله‌سان نقش بسته است.

در سکه زرین دیگری از کانشکا، نوشته «Ordagno orlango» دیده می‌شود، که کاینکهام این خطسکه را با ورثرغنه، ایزد جنگ در دیانت زردشتی یکی می‌شمارد. همراه با این خطسکه نقش یک جنگاور آمده است. واژه «oado»، در شمار قابل توجهی از سکه‌های مسین کانشکا همراه با تصویر مردی که در حال دویدن است، پیدا شده که در لفاف شفافی پوشانده شده است. درباره توجیه منشأ این تصویر از اصطلاحات رایج «Vato» در اوستا، و باد در فارسی مدد گرفته شده است. «Vata» در سنسکریت نیز عیناً دارای همین معناست.^۲

«Nanaia» که در مورد اصل پارسی آن تردیدی نیست، واژه به کار برده شده در مسکوکات مسین کوچک و بزرگ کانشکا است. این خطسکه، همراه با تصویر زنی آمده که ظاهراً تجسمی از آناهید ایرانی، یا کاهنه او آرتمیس است. به صورت «Anaia» یا «Nanaea»، زن ایزد حامی ارمنستان نیز آورده شده است. صورت اخیر آن عنوان زن

1. *Ariana Antiqua*, pp. 359-360. ; *Coins of the Indo - scythians* «Coins of the kushans», 1, pp. 76-77.

2. *Ariana Antiqua*, pp. 361-362 ; «Coins of the kushans», pp. 79, 81, 83.

ایزد الیمائیس^۱ است، که در معبد وی، آنتیوخوس جان خود را داده است. پرستش او، احتمالاً در سواحل جنوبی کاسپین رواج داشته و از آنجا به میان طوایف هندوآسکیتی راه یافته است. بعدها احتمالاً از این طریق به هند رسیده است.

نشانه‌های ویژه مسکوکات کانیشکا حاکی از آن است که همزمان با پادشاهی او در پارو پامیسوس، گونه‌تغییر شکل یافته‌ای از دین زردشتی در سرزمینهای هم‌مرز هند متداول شده است. حضور ایزدان جدید با نامهای پارسی در دربار کانیشکا موید این نکته است. البته درباره‌ی نفوذ اجرایی مذهب جدید، و آمیختگی آن با اشکال غالب هندی، آن‌هم در دوره‌ای که مورد حمایت بود، تردید وجود دارد. اما طبق شواهد، با پذیرفتن سریع عناصر هندی، شیوا و گاو او، بی‌درنگ جای خود را در میان مسکوکات هند و آسکیتی باز می‌یابند. با ذکر این نکته که نظام جدید آیینی حتی در دوران کانیشکا نتوانست نظر هیئت حاکمه را به خود معطوف دارد، زیرا که سکه‌های ایشان همچنان با علایم رایج بودایی ضرب می‌شده است.

بر اساس سکه‌یافته‌های کانیشکا، سلاله‌ی جدید او نیز بر همان محدوده‌ی کدفیسیس - دره‌ی رودخانه کابل - و منطقه‌ی وسیعتری از پنجاب فرمان می‌رانده است.^۲

1. Elymais

2. *Ariana Antiqua* , pp. 361-362.

سرخ کتل، کتیبه بزرگ کانیشکا

سرخ کتل، گذرگاه سرخ، در جاده اصلی کابل به مزار شریف، در ولایت شمالی قرار دارد. سیزده کیلومتر از بغلان کنونی، بغولانگو^۱ - ی (بگولانگو) باستانی و شانزده کیلومتر از پل خمیری، دو شهر جدید کنونی فاصله دارد. تا پیش از کشف تصادفی آن، در نزد ساکنان خود به کافر قلعه موسوم بود، اصطلاحی که به ویرانه‌های پیش از اسلام اطلاق می‌شده است.

۱. Bayolāngo. آتشکده یا آتشگاه الف در فارسی قدیم «بغه‌دانکه» یا «بغدانکه» = محراب معبد، صومعه، (آتشکده) است ب بغولانگو، با ازدست‌دادن شناسه و واژه مرکب به صورت Baylāng (بغلانگ)، Baylāb، و در نهایت Baylān (بغلان) درمی‌آید. اخیراً بغلان را با واژه ارمنی Bagaran (بگران) که از Bagaḍān (بگدان) ایرانی میانه مشتق شده، مقایسه کرده‌اند. چون نام مکان بغولانگو باید به گویش بومی ایرانی (حال زبان کتیبه هرچه باشد) نسبت داده شود، از این رو، بهتر آن است که تغییر «d» به «l» را حداقل در جایگاه میان واکه‌ای، و تبدیل ānaka را به āng نظیر dāng در فارسی، نیز به همان زبان نسبت بدهیم ب بغولانگو، بگولانگو، مرکب از دو جزء است. یکی «بگو» یا «بگه» (بغ)، و دیگر «لانگو» یا «لان». بغه، در اوستایی، و بگه در فارسی باستان به معنی خدا و آفریدگار است. گاهی نیز در اوستا به معنی ایزد آمده است. نام بغلان که صومعه‌ای در آن وجود داشت، از قرون وسطی در نزد جغرافی‌نگاران معروف بوده است به «بغلان بالا و پایین که دو شهراند در تخارستان»^۲. البته این صومعه در بغلان بالا قرار دارد که در آنجا روستای وجود داشت.^۳

الف. آریانا، انجمن تاریخ افغانستان، شماره هفتم، سال پانزدهم، ص ۲.

ب. W. B. Henning, Notes and Communications, «Surkh Kotal», BSOAS Review, XVIII p. 367.

ج. همانجا.

د. آریانا، ص ۳.

و. مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۲۸.

ه. BSOAS, XVIII p. 366.

در امتداد کند و کاوهای سال ۱۹۵۱، خرابه‌های معبدی بر تپه‌ای آشکار شد. بنای معبد دیوارهای مستحکم خشتی با تیرهای پشتوان داشت، و پیرامون آن را دیواری کوتاه با ستونهای چهار گوشه‌ای سنگ چین، فرا گرفته بود. طرح ساده، اما عجیبی داشت. عرض آن بیشتر از طولش بود، و اطاق مرکزی چهارگوشی را می‌نمایاند که از سه طرف با سرسرا احاطه شده بود. دیوارهای این اطاق نیز با ستونهای چهار گوشه‌ای تزیین شده بودند. در قسمت اصلی آن، سه در تعبیه شده بود که از در وسط به اطاق مرکزی راه داشت، و درهای جانبی به سرسراها می‌انجامیدند. در مرکز این اطاق چهارگوش، سکوی سنگی بزرگ، با ته ستونهایی در چهار گوشه، و سه ردیف پله در پشت قرار داشت. این معبد، نظیر دژی با برجها، مدخلهای باریک و گذرگاهی خمدار نظم گرفته بود. محوطه محصور داخلی را ایوانهایی احاطه کرده بود. از بقایای تو رفته حاضر در پیرامون دیوارهای این ایوان پیداست که زمانی دیوار نگاره‌های رُسینی داشته که اغلب آنها اکنون به خاکستر بدل شده‌اند.

پیدایی هفت قالبسنگ یونانی نگاشته در حفاری سال ۱۹۵۱ از ته تپه سبب کشف سرخ کتل شده، ضمن آنکه کندو کاو در طبقات فوقانی آن ره به جایی نبرده است. امکان یافتن راه اصلی برای دستیابی به معبد که علی القاعده از جلوی آن انتظار می‌رفت، به سبب شیب تند میسر نشد. دو دیوار جانبی در شیب رو به پایین منبسط می‌شد، و در آنجا دیواری اریبی بزرگ به صورت افقی به آنها می‌پیوست. این دیوار مورب را در آغاز دیوار شرقی می‌پنداشتند، که البته در وسط آن نیز اثری از محل در پیدا نشد.

در حفاریات سال ۱۹۵۴، دیوار مورب را دیوار حمال بهار خواب بزرگی تعیین کردند که در محور آن زمانی راه پله‌ای به عرض هفت متر قرار داشت. به رغم باقی مانده‌هایی از پلکان، وجود چنین راه پله‌ای در دیوارهای جانبی خوش برش سنگی، به وضوح همچنان پابرجاست. از کندو کاوهای بخش زیرین تپه روشن شد که سرخ کتل فقط معبدی در راس یک تپه نبوده، بلکه تمامی این دژ تپه یک یادمان تاریخی بوده است. (تصویر ۱).

در حفاریات بعدی، خاکبرداری از نمای جدید در ته تپه آغاز شد که از باستانیان^۱ تا

(۱) Bastion، بدنه پیش آمده در دونبشهای باروی قلعه با کاربرد دیده‌بانی. پرویز مرزبان. حبیب معروف. واژه‌نامه مصور هنرهای تجسمی. سروش، ۱۳۶۵.

برآمدگی تیز صخره‌ای امتداد داشت، و به تقریب با شرقی‌ترین حد بهار خواب منطبق بود. در زیر این نما، محدوده هم مرز جاده امروزی با این امید خاکبرداری شد تا شاید بقایای نمای معبد و ورودی آن پیدا شود. در پیش‌آمدگی تحتانی، شالوده‌های چهارمین رشته پلکانهایی کشف شد که در سمت راست به سوی جاده اتصال دهنده کابل و مزار شریف امتداد می‌یافت (تصویر ۲). در مرکز آن شالوده‌های بخش فوقانی چهارمین رشته از پلکانهایی وجود دارد که در سال ۱۹۵۵ پیدا شده است. و در ته آن پیش‌آمدگی بخش تحتانی رشته پلکانها، با هفده پله‌ای که بسیار خوب مانده‌اند. برخی از آنها حامل نشان رمزگونه یادبودی از «عصای سه شاخه» شیوا می‌باشند.

حاصل حفاریهای انجام‌یافته از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۵۷ در امتداد، و زیر جاده به این قرار خلاصه می‌شود:

از بالا به پایین تپه، پیدایی سه بهار خواب بزرگ که هر یک حامل رشته پلکانهای یادمانی بوده‌اند. پائینترین آن سه، زمانی به عنوان بهار خواب اصلی تلقی شده بود، و نمای شرقی آن نمای معبد را تشکیل می‌داده است. با آنکه وجود چهارمین رشته پلکانی که به آن برسد انتظار می‌رفت، اما کشف چهارمین بهار خواب بسیار غیرمنتظره بود. این «بهار خواب تحتانی» با آن سه دیگر در یک اصل مهم، متفاوت بود. زیرا که از دو بهار خواب جداگانه شمالی و جنوبی تشکیل شده بود که رشته پلکانهای تحتانی را دربر می‌گرفت. تحت این شرایط راه پله بهار خواب را نگاه نمی‌داشت، بلکه در آن می‌نشست. از این رو، به نظر می‌رسید که نمای بهار خواب تحتانی، همان نمای معبد است، و کشفیات بعدی مویید این نتیجه‌گیری. در دامنه بهار خواب که از نمای آن جدا افتاده بود، تخته سنگ چهارگوشه‌ای پوشیده با حروف یونانی در مطلوبترین شرایط وجود داشت. همچنین چهارمین ردیف پلکان تحتانی با دو ستون کوچک چهارگوشه‌ای مشخص شده بود که ته ستونهای آنها همچنان در جای خود قرار داشتند (تصویر ۳). در این مقطع به نظر می‌رسید که سرانجام حفاری به ته این اثر تاریخی که همسطح زمین بود، رسیده است. در روبروی راه پله فضای خالی بسیار بزرگی که به کشتزارها می‌انجامید پیدا شد. این فضا به گونه‌ای شسته و رفته با آجر مفروش شده بود. در زیر محوطه آجر فرشی یک کانال آبیاری وجود داشت. در آن سوی کانال یک ردیف سنگبندی منظم که تا زیر پنجمین رشته پلکان امتداد می‌یافت. دیوارهای شیبدار گذرگاه آن با قالبسنگهایی از بنای

پیشین، پوشیده بودند که برخی از آنها حامل کتیبه ای نیز بودند. در آخرین پله از رشته پلکانهای بیست و هشت تایی، گذرگاهی پیدا شد که به چاهی استوانه‌ای می‌انجامید. در سطح فوقانی «بهارخواب تحتانی» دو ردیف سنگ از نمای سومین بهار خواب به چشم می‌خورد که هنوز در جای خود قرار داشتند. در ردیف زیرین آن هشت قالبسنگ حامل حروف یونانی وجود داشت. این کتیبه به تقریب دارای بندی طولانی از حروف درشت بود که تمامی هفتاد و پنج متر طول نمای سومین بهار خواب را می‌پوشاند. متنی با این شرایط، به احتمال قوی صورت‌گونه ای پیشکشی را به معبد داشته است. از این رو، فرضیه‌ای که نمای سومین بهار خواب، نمای اصلی معبد را تشکیل می‌داده، سرانجام به صورت مستدل اثبات شد. و معمای «بهارخواب تحتانی» که مدتها سبب سرگستگی شده بود، فرو نشست. در اثر نتایج حاصله از حفاریهای انجام شده در دامنه تپه، تاریخ این اثر یادمانی اکنون به سه دوره تقسیم می‌شود. در دوره نخست که به یقین با دوران فرمانروایی شاه کانیسکا پیوسته بود، در «این دژ معبد کانیسکا - نیکاتور که نام فرمانروا شاه کانیسکا بر آن نهاده شد^۱»، فقط سه بهار خواب وجود داشت که هر یک به تنهایی دارای یک رشته پلکان، و یک راه پله اضافی بود که به دروازه گمشده یادمانی در مرکز نما، می‌انجامید.

دومین دوره با وقفه، اما تغییرات بسیار و اضافات نهاده در معبد آغاز می‌شود. آثار باز ساخته را صاحبمنصبی (کنارنگ kanārang) موسوم به نوکونزوکو^۲ عهده دار بود، که جزئیات کار در کتیبه یادبودی سه گزاره‌ای حفظ شده است. گر شویچ، می‌گوید «طبق کتیبه نوکونزوکو، باختری در قرن دوم میلادی یک زبان ایرانی بوده است»^۳ در این دوران محوطه معبد با آجر سنگفرش شده، «ذخیره آب به وسیله نوکونزوکو ترمیم می‌شود»^۴، و احداث بنای کانال نیز احتمالاً متعلق به همین دوران است.

پس از انهدام کامل معبد در آتش، در دوران بازسازی، اطاق معبد در مقیاس کوچکتری احیا می‌شود. در همین دوران، چاهی نیز بنا می‌گردد. قالبسنگهای دو کتیبه‌ای دیوارها، بار دیگر در باز سازی دیوارهای جانبی راه پله‌هایی که به بخش زیرین چاه

1. W.B.Henning. «The Bactrian Inscription», *BSOAS* XXIII, 1, 1960, p. 52.

2. Nokonzoko

3. Ilya Gershevitch. «Bactrian literature» *The Cambridge History of Iran*, Book 3 (2), p. 1251.

4. «The Bactrian Inscription», *BSOAS*, P. 53.

می‌انجامید، به کار می‌رود. بنایی چاه در این شرایط با ایجاد رخنه در کانال، پل اتصالی میان چاه و معبد را پدید می‌آورد. ظاهراً دوره بازسازی معبد پس از آتش‌سوزی، با احداث چاه همزمانی داشته است. از سویی، زمان برپایی بنای عظیم این معبد و بینانگذار آن از همان آغاز حفاری مشخص می‌شود، زیرا شماری سکه‌های فرسوده مفرغین از سری مسکوکات معروف، ضمن همین حفاری به دست می‌آید که متعلق به دومین خاندان بزرگ کوشانی، کانشکا-ی بزرگ بوده است. قالبسنگهای بزرگ پوشیده از حروف یونانی نیز به نوعی نمایانگر برخی از نشانه‌های ویژه الفبای یونانی بود که به وسیله کوشانیان کاربرد داشت. بنابراین، پیدایی کتیبه‌هایی با نام کانشکا به عنوان بینانگذار این معبد شگفتی‌آور نبود.

از سویی هنینگ در همین باره می‌گوید: به نظر نمی‌رسد کتیبه‌ای را که ماریک (سرپرست هیئت حفاران فرانسوی در افغانستان) به عنوان موضوع نشریه خود مطرح کرده، بتوان به کانشکا-ی (اول) نسبت داد. درست است که نام او - و نه هیچ فرمانروای دیگری - به عنوان بینانگذار معبد در جمله آغازین کتیبه آورده شده است، اما اگر مفاد کتیبه را به طور کامل بررسی کنیم، پی خواهیم برد که کتیبه مزبور اندکی پس از مرگ کانشکا برپا شده است. شاید نتوانیم ترجمه کاملی از آن را در اختیار گذاریم، اما معنای کلی پیام آن ظاهراً روشن است. پس از پی‌ریزی آن به وسیله کانشکا، معبد دچار خرابی شد و متروک گردید؛ تا اینکه در سال ۳۱-kuṣaṇa صاحب‌منصبی نوکونزوکو نام به آنجا آمد و مکان را مرمت کرد و آراست؛ سه صاحب‌منصب هم‌پایه او نوکونزوکو را در این کار یاری رساندند؛ این کتیبه را امضاکنندگان آن مهرآمان^۱، و برزمهر پُهر^۲ تدوین و نگاشتند و انگیزه شیوه‌های پیشرو ایشان در دنباله نام آنها حک شده است. بنابراین، هدف این کتیبه در بزرگداشت از تجدید بنای نوکونزوکو است؛ اگر تصور کنیم که این کتیبه به دستور او نوشته شده، به خطارفته‌ایم. بندهای (۷-۹) این کتیبه از هواخواهی او به شاه حکایت دارد؛ عبارت مشابهی در انتهای بندهای (۲۳-۲۴) درباره خود او و همکارانش است. چون نام شاه در هیچ قطعه‌ای ذکر نشده، بنابراین می‌توان فرض کرد که مقصود همان شاه فرمانروا بوده است. سال ۳۱-kuṣaṇa که به عنوان سال آمدن نوکونزوکو به اینجا ذکر و مایه حیرت ماریک شده، صرفاً اتفاقی بود؛

آخرین تاریخی که برای کانیشکا ذکر شده، سال ۲۳ است و مسبب طرح دو فرضیه. یا کانیشکا پس از سال ۲۳ در حالی که فرمانروایی قندهار و هند را به دیگران سپرده بود، همچنان در باختر به زندگی ادامه داد، یا دوره کتیبه به طور کلی از آنچه که در یادمانهای متعلق به دوران خاندان کانیشکا مورد استفاده بود، متفاوت بوده است. بعلاوه سال ۳۱ مقارن آغاز دوران فرمانروایی هوویشکا است.^۱

به هر حال، این کتیبه‌ها پرسشهای بسیاری را در زمینه زبان گفتاری کوشان مطرح می‌کند. زبان ایشان گونه‌ای از شاخه ایرانی و «باختری» است که به نظر کاملترین نام برای آن، زبان بومی باختر است. به قول هنینگ، زبان این کتیبه در موقعیت میانی بین پشتو و یدق-مونجی^۲ از یک سو، و سغدی، خوارزمی و پارتی از دیگر سو بوده است. از این رو، زبان مزبور در جای طبیعی و مشروع خود باختر بوده و بهتر آن است که باختری خوانده شود. اما ماریک اصطلاح *eteo - tocharien* «پیش تخاری» را برای زبان جدید مناسبتر می‌شمارد. شاید به آن علت که ابوریحان بیرونی در قرن یازدهم میلادی زبان تخاری را به عربی برای گویش مورد تکلم در باختر که در آن زمان به تخارستان موسوم شده بود، به کار گرفته است. هنینگ می‌گوید، ما به سادگی نمی‌توانیم دنباله‌روی الگوی ابوریحان بیرونی در این نامگذاری باشیم، زیرا که با این عمل بر تشویش موجود درباره این اصطلاح دامن زده‌ایم. ضمن آن که اعتقاد داریم، اصطلاح پیش تخاری در کل ناکامل است، اما با وجود شواهدی می‌توانیم به گونه‌ای نیز مدافع آن باشیم. طبق این ادعا، زبان جدید، یعنی آنچه که اصل تخاری دارد به وسیله تخاریهایی که (علیه مردمان قره شهر) از کان سو آمده و باختر را در قرن دوم فتح کردند، نیز سبب تعویض نام آن سرزمین شدند، آورده شده بود. مهاجمان به روال همیشه تاریخ زبان بومی را در مسیر زمان اقتباس کردند؛ ممکن و حتی محتمل است که ایشان واژگانی از شکل گفتاری خود را نیز در آن وارد کرده باشند. چنین واژگانی در واقع می‌تواند به طور

1. «The Bactrian Inscription», *BSOAS*, P.48.

۲. *ayidgha - Munji*، امروزه بیش از دو هزار نفر به لهجه‌های گروه یدق-مونجی تکلم می‌کنند. مونجان *Monjan*، دره‌ای دوردست در شمال افغانستان است که با گذرگاههای کوهستانی از منطقه‌ای که مردم آن به زبان سنگلچی *Sanglechi* تکلم می‌کنند، جدا می‌شود. یدق، در دره لوت کوه *Lutkuh* در چیترا *chitral* تکلم می‌شود که اکنون در پاکستان قرار دارد. یدق-مونجی، قرابت بسیاری با پشتو دارد. رک:

کلی «پیش‌تخاری» خوانده شود.^۱

اما پیش از کشف کتیبه‌های سرخ‌کتل، شواهد موجود درباره زبان کوشانی برخی خطسکه‌ها و مهر نوشته‌ها بوده است. از سویی چون متون کتیبه‌های مزبور دو زبانه نبودند، معانی کلمات فقط می‌توانستند در مقایسه با دیگر زبانهای وابسته تعیین شوند. تا پیش از آنکه ماریک، هنینگ و دیگران به کشف رمز نگاشته‌های این کتیبه‌ها همت گمارند، اطلاعات ما محدود به این بود که معبد را شاه کانیسکا - که قلمرو او از سیحون تا گنگ امتداد دارد - بنا کرده که نه تنها در افسانه بودایی نام آور است، بلکه یکی از شخصیت‌های بزرگ تاریخی نیز هست.

یکی از اشکال چشمگیر موجود در معبد، سکوی بزرگی است که در وسط آن قرار دارد. این سکو، بی‌تردید پایه ستونی نیست که بر آن مجسمه نمادین مذهبی قرار بگیرد. پلکانهای پشت آن ظاهراً برای کاهنانی تعبیه می‌شد که برای اجرای مراسم مذهبی، از آنجا برای بالا رفتن استفاده کنند. امکان آنکه یادمان مزبور یک آتشگاه باشد، بسیار است. نخست به سبب حضور آن در باختر، و آنگاه رابطه آن با زردشت و قضایای منتسب به او. در صورت پذیرش مورد اخیر، می‌تواند ته ستونی برای آتشدان به‌شمار آید که بر روی آن مراسم روشن‌نگاهداشتن آتش - نظیر مراسم آیینی زردشتی در دوران ساسانی - اجرا می‌شده است.

حفاری صحن معبد در سال ۱۹۵۳ کشفیات غیرمنتظره‌ای را مطرح کرد؛ و آن وجود بنایی است کوچک که در برابر صحن معبد برپا شده بود. این ساختمان که معبد «ب» نام گرفت، دارای اطاق چهارگوشه‌ای محصور با دهلیزهای تنگ بود. در آنجا بلوکی چهارگوشه از آجرهای خشتی نیز وجود داشت. البته مورد اخیر، بی‌آنکه سکویی برای گذاردن آتش باشد، خود آتشدان است که با تصاویر پرندگان رُس ساخته‌ترین یافته است. در رأس ویران‌شده آن هنوز گودال چهارگوشه‌ای محفوظ مانده است (تصویر ۴). این گودال حاوی خاکستری نظیر خاکستر سیگار است. اگرچه کشف این آتشگاه کوچک در مکانی با این مشخصات، ضمن آنکه ناقض آتشگاه‌بودن این معبد بزرگ نیست، ولی موید آن هم نمی‌تواند باشد.

1. «The Bactrian Inscription», P.47.

ماریک، مخالف آتشگاه بودن این بناست، و معتقد است که معبد مزبور خاندانی بوده؛ زیرا کانیسکا آن را به خدای خود هدیه کرده بوده است. این تصور بر اساس شماری یادمان برجای مانده در ماتورا پدید آمده است. معبد عظیم سرخ کتل می تواند ضمن آنکه معبدی خاندانی است، آتشگاه هم باشد. شاید در آنجا نیز به رسم پادشاهان ساسانی، آتشی برای کانیسکا، روشن بوده است. از این رو، معبد سرخ کتل را می توان به عنوان آتشگاه سلطنتی قلمداد کرد، مگر آنکه دلایل قانع کننده ای برای رد آن ارائه شود.

به هر حال، پرسشی که در این مقطع مطرح می شود، این است که آیا معبد در دوره های بعد نیز با عملکردی مشابه حفظ شده بود. البته نمی توان امکان پیدایی تغییرات را در ماهیت اجرایی آیینی در سرخ کتل رد کرد، و نیز در همین راستا حضور بعدی این معبد را به عنوان یک آتشگاه رسمی نپذیرفت.

مورد درخور توجه متعلق به دوره دوم، وجود کتیبه سه گزاره ای نوکونزو کو است. و درباره دوره سوم ردیابی دلایلی که به برپایی و ساختن چاه انجامیده که حائز اهمیت بسیار است. زیرا کانال به اندازه کافی ذخیره آب را تامین می کرد، و ساختن چاهی در همان مکان، بی شک ضرورت توجیهی به غیر از کمبود آب را ایجاب می کند، و آن می تواند به صورت ضرورتی در راستای تامین ذخیره آب برای معبد تلقی شود.

حفاریهای سرخ کتل، به رغم بسیاری از مسائل حل نشده، فروغ تازه ای به حل معضلات تاریخی هلنیسم در باختر و هند، و ادامه راه آن پس از اضمحلال قدرت یونانیان در سرزمینهای نام برده، افکنده است. الهه های مقدس در سرخ کتل فقط زئوس و آرتیمیس نبودند. پیوستن شاه کوشانی به گرایشهای آیین آتش نیز در زمره نشانه های برجای مانده در این معبد است. معبدی با طرح و جنبه های کاملاً غیر یونانی، در داخل محدوده ای دژگونه. ساختار اصلی آن از خشت پخته است، و کاربرد سنگ در این بنا، در درجه دوم اهمیت قرار دارد. برخی از طرحهای آن نظیر باروی پله دار، و آجرکاری تزئینی دیوارها، برگرفته از سنتهای کهن شرقی است. شماری از ترکیبهای تزئینی آن نیز مانند ستونبندی اطراف معبد، و ایوانهای اطراف حیاط به وضوح منشأ یونانی دارد.

تصویر سرخ کتل به طور عام، هنر شرقی در جامه یونانی است، یعنی بناهایی غیر یونانی که با تزئینات معماری هلنی جلوه گر شده اند. در حالی که شماری از تندیسها ظاهر بومی

خود را حفظ کرده‌اند، مابقی تن پوشهای هلنی بر تن دارند. این به‌واقع همان هیئتی است که می‌توان دربارهٔ هنر معروف یونانی بودایی گفت که در دوران کانیشکا در جنوب هندوکش در کپیسه، واقع در افغانستان شرقی و در جوار سرخ کتل، همچنین در قندهار، در ولایت مرزی شمال غربی (پاکستان کنونی) رواج تام داشت (تصویر ۵).

نکتهٔ مهمی که در حفاریهای سرخ کتل روشن شد، این بود که هنر غیربودایی باختر در دوران کوشانی به‌گونه‌ای که در معبد کانیشکا در سرخ کتل عرضه شده است، و هنر یونانی بودایی در شمال و جنوب هندوکش هر دو، در زمانی واحد تا حدود بسیاری از یک شیوه، اما در سایهٔ دو دین متفاوت جلوه کرده است. در اینجا اشاره به امپراطوری روم، جایی که هنر سنتی یونانی رومی تا هنگام ظهور هنر غیر مسیحی در حدود پایان قرن سوم و چهارم میلادی ادامه داشت، نیز ضروری است. گاه تمایز بین دو اثر یادمانی مسیحی و غیرمسیحی بسیار مشکل است.

دربارهٔ مصالح کاربُردی خشت، الوار و سنگهای خوش برش در معماری سرخ کتل، می‌توان نشانه‌های مشابهی در دنیای کهن سرزمینهای ایرانی به ویژه هخامنشیان یافت. طرح معبد بزرگ را می‌توان به‌گونه‌ای با معبد شوش قابل قیاس دانست. برخی از ویژگیهای کاربُردی در مجسمه‌های کوشانی به‌نوعی که در سرخ کتل پیدا شده، ظاهراً از هنر هخامنشیان نشأت گرفته است.

جانشینان کانشکا

شواهد کتیبه‌ای، سیستم محاسبه‌ای زیر را برای پادشاهان کوشانی ضبط کرده است. سال ۲۳ را برای کانشکا، سالهای ۲۲ تا ۲۸ را برای واسیشکا، سالهای ۲۸ تا ۶۰ را برای هوویشکا، سال ۳۰ (?) تا ۴۰ را برای کانشکا - ی دیگر، سالهای ۶۰ تا ۹۸ را برای واسودوا.^۱ از این رو، برحسب گاهشماری نسبی کوشانیان بزرگ از کانشکا-ی اول تا واسودوا - ی اول، فرمانروایان کوشانی حدود یکصد سال فرمان راندند که از نخستین دهه قرن دوم تا نخستین دهه قرن سوم میلادی بوده است.^۲ براساس همین گاهشماری واسیشکا (احتمالاً به معنای «نیرومند»، «پرزور») طبق تاریخ یاد شده، پس از کانشکا فرمان رانده بود.^۳ اما چون سکه‌ای از وی بر جای نمانده، و حضور او را در تاریخ کوشان فقط دو کتیبه تأیید کرده است، بنابراین دوران زمامداری کوتاه مدتی داشته است، و گاهشماری فوق نیز مراتب را تأیید می‌کند.^۴ احتمالاً عدم وجود مسکوکات واسیشکا، و کانشکا-ی دوم، می‌تواند حاکی از آن باشد که آنها فرمانروایان تابع، آن هم در بخشهایی از امپراطوری بوده‌اند. ضمن آنکه تحت این شرایط، ایشان حق ضرب سکه هم نداشتند.^۵ اما نکته جالب این است که هر دو تن از همان عناوین شاهانه کانشکا-ی اول، و هوویشکا استفاده کرده‌اند، و جالبتر آنکه کانشکا-ی دوم با استفاده از عنوان اضافی قیصر، به گونه‌ای، از رقابت با قیصر روم دم زده است.

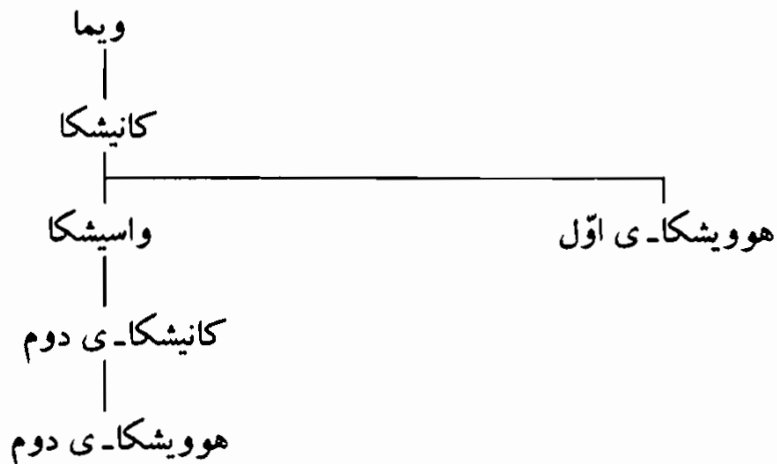
1. *Early inner Asia*, P.166.

2. *The History of Ancient Iran*, P.261.

3. *The Dynastic Arts of kushans*, P. 57 ; *The History of Ancient Iran*, P. 261.

4. *The Dynastic Arts of kushans*, p. 57. 5. *The History of Ancient Iran*, p. 261.

از سویی، اوضاع امپراطوری کانشکا پس از مرگ او روشن نیست، شاید در اثر جنگهای داخلی، به گونه‌ای دچار از هم گسیختگی شده بود. کتیبه‌ها نیز اطلاعاتی دربارهٔ پیروزیهای این دو تن در اختیار نمی‌گذارند. بنابراین به یک احتمال، کانشکا-ی اول تا سال ۲۸ یعنی تا هنگامی که حکومت به هوویشکا تفویض شد، فرمان رانده بود. به احتمال دیگر، واسیشکا و کانشکا-ی دوم که شاه اخیرالذکر در روایت فرای، هوویشکا ذکر شده، تا مرحلهٔ انتقال حکومت به هوویشکا، به عنوان تیول دار کانشکا-ی اول به طور توأمان زمام امور را در دست داشته‌اند.^۱



نام واسیشکا با عناوین شاهانه در روی استوانه‌ای از یک ستون مربوط به قربانی برهمایی که در ایساپور^۲ نصب شده، به سنسکریت ضبط شده است. این کتیبه از روز چهارم ماه تابستان سال ۲۴ تاریخ دارد. کتیبه نگاشتهای کانشکا-ی اول در نخستین ماه تابستان سال ۲۳ متوقف شده‌اند. کتیبهٔ دیگری که به واسیشکا منتسب است بر روی تندیس آراسته از بوداسف^۳ نقش بسته که از ماتورا به سانچی آورده شده است. این کتیبه حاوی القاب کامل سلطنتی است - اما نام واسیشکا به صورت «واسشکا» در آنجا ضبط شده، و تاریخ از نخستین ماه زمستان سال ۲۸ دارد. به هر حال، این تندیس به سبب شیوهٔ بغرنج ساختاری احتمالاً به دوره‌های متأخر تعلق دارد.^۴

1. *Early inner Asia*, pp. 166-167 ; *The History of Ancient Iran*, P.261.

2. Isapur

3. Bodhistava

4. *The Dynastic Arts of kushans*, P. 57.

عناوین پر طمطراق (مهاراجه راجه تیراجه دوپوترا شاهی Mahārāja Rājatiraja Devaputra shahi) و اسیشکا در دو کتیبه مزبور به نام وی پیوست شده است. استفاده از عناوین الحاقی نام برده، چه بسا حاکی از زمامداری مستقل و اسیشکا است. بعلاوه، ذکر نام او در فهرست راجه ترنجینی به عنوان یکی از پادشاهان توروک، حاکی از تایید نظریه فوق است. اما به هر حال، عدم وجود حتی یک سکه از اسیشکا، بی تردید نوع حکومت او را در هاله‌ای از الهام فرو می‌برد. از سویی نیز محتمل است که او در دوران زمامداری کوتاه مدت خود به ضرب شمار معدودی سکه نیز مبادرت ورزیده باشد.

بر طبق راجه ترنجینی، و اسیشکا به ساختن شهرهای جوشکا پوترا^۱، و جایاسوامی پوترا^۲ در کشمیر مبادرت ورزیده بود. جوشکا پوترا، ظاهراً با زوکور^۳، روستای بزرگی در چهار میلی سریناگار^۴ منطبق است. به روایتی دیگر، بنای شهر مزبور به هویشکا جانشین و اسیشکا نسبت داده شده است.

و اسیشکا، یک بودایی بود. او صومعه‌ای را در جوشکا پوترا بنا نهاده، و استوپه‌ای را در سال ۲۶ در ماتورا مرمت کرده بود. درباره ارادت مفرط و اسیشکا به دین بودایی اشاره‌ای در اظهارات پنگ - سم - جون - زانگ Pag - sam - Jon - Zang به این قرار ذکر شده که: پسر کانشیکا برای تنظیم مجلدات کتاب مقدس، به مدت پنج سال از ده هزار راهب به سرکردگی صد راهب نخبه در قصر خود موسوم به رگاس - ای - دن Rgas I- dan نگاهداری کرد. او، در راجه ترنجینی به «شاه دانا» موسوم شده است.^۵

درباره وضعیت اجتماعی و اسیشکا، شواهد دیگری نیز از شمال غربی به دست آمده، و آن کتیبه معمایی آرا^۶ (در شمال تکسیلا) متعلق به سال ۴۱ (= ۱۱۹ میلادی) است. این کتیبه بر روی سنگی به خروشتی نگاشته شده که در حوالی رودخانه ایندوس (سند) در فاصله‌ای از جنوب اُتک^۷ به دست آمده است. سنگنبشته مزبور، به حفاری چاه

1. Jushkaputra

2. Jayaswamiputra

3. Zukur

4. Srinagar

5. *The Early Kusanas*, pp. 139-140 ; *Early inner Asia*, P.167.

6. Arā, Arrah

(۷) Attock، دژ و نقطه‌ای سوق الجیشی است در مغرب پنجاب. رک:

دوران زمامداری شاه کانشکا. پسر واجشکا^۱ نیز اشاره می‌کند. واژه واجشکا، معادل صورت خروشتی واسیشکا - ی برهمایی، و جوشکا- ی مضبوط در راجه ترنجینی تفسیر شده است. از این رو، شاه مزبور، پدر پادشاهی فرض شده که در حدود سال ۴۱ در عصر کانشکا فرمان رانده بوده است.^۲

واسیشکا، ظاهراً در اواخر دوران زمامداری، با برادر جوانتر خود هوویشکا در امور مملکتداری گونه‌ای حکومت توأمان داشته است^۳

هوویشکا، (به معنای «سالخورده ترین»، یا «بهترین») در کتیبه‌ها از سال ۲۸ تا ۶۰ ظاهر شده، و مسکوکات بیشمار زرین و مسین او با ذکر این نکته که مبدایی نظیر کانشکا دارند، در سرتاسر امپراطوری وی پیدا شده است. دوران بیش از سی سال فرمانروایی هوویشکا حاکی از دوره تثبیت و شکوفایی امپراطوری اوست. او، در سنگنبشته خروشتی آرا، علاوه بر عناوین رایج فرمانروای بزرگ، نظیر کانشکا - ی دوم، عنوان غریب قیصر را با خود داشته، که احتمالاً تقلیدی از سزار رومی می‌باشد. تعابیر بسیاری درباره این کتیبه مطرح شده، از جمله در مورد مبدأ اخیر تر آن برای محاسبه کوشانیان. بعلاوه دوران کوتاه مدت یک فرمانروا موسوم به کانشکا که بر هوویشکا شوریده، و قدرت را در دست گرفته است. اما از این کتیبه نتیجه‌ای درباره جانشینی حاصل نمی‌شود.^۴

هوویشکا یک بودایی متعصب و بینانگذار صومعه‌ای در ماتورا، و نیز کتیبه پایه ستون چهار گوشه‌ای بودایی سال ۴۷ در همانجا بود. ویرانه‌های این صومعه در جمالاپورا^۵ در جنوب ماتورا پیدا شده است. این صومعه، دارای ستونهای چهار گوش بسیاری است که یکی از آنها به جیواکا^۶ پیشکش شده است. مرمت معبد بودایی گایا^۷ نیز به هوویشکا نسبت داده شده است. چون تصویر آن بر روی یکی از سکه‌های زرین وی نقش بسته است.^۸ هوویشکا، ظاهراً بر تمامیت ارضی امپراطوری تحت حاکمیت کانشکا با قدرتمندی فرمان رانده بود.^۹ شکل بندی نظام خسترپه^{۱۰} که از زمان کانشکا

1. Vajeshka

3. *The Early kushanas* p. 140.

5. Jamalapura

7. Gaya

9. *Early Inner Asia*, p.167.

2. *The Dynastic Arts of kushans*, P.57.

4. *The History of Ancient Iran*, P.261.

6. Jivaka

8. *The Early kushanas*, P.141.

رایج شده بود، در دوران او نیز ادامه داشت. پیشرفت اقتصادی دوران حکومت او در مسکوکات رایج زمان وی بازتاب پیدا کرده است.

مشی آزادیخواهانه هویشکا نظیر کانیشکا، گامی بلند در جهت تلفیق فرهنگهای گوناگون در قلمرو کوشان بود. تماسهای گسترده کوشانیان، در این مقطع با ملل دیگر به وضوح دریافته‌های هنری ایشان نظیر گچبریهای لوحهای تزئینی با نیمرخهای یونانی، پوشش لاک و الکلی چینی، عاجهای منقور هندی، مشهود است.

در حالی که روم شیفته کالاهای تجملی مشرق زمین بود، و از نظر اقتصادی راه تباهی می‌پیمود، بهترینهای شرق و غرب همزیستی سودمندی را به سرکردگی کوشان تحقق می‌بخشید. تماسهای فراگیر فرهنگی کوشان در سراسر امپراطوری دره هند و گنگ، و بویژه در آسیای درونی بازتاب گسترده داشت. زیرا در آنجا بی‌ثباتی و حادثه‌جویی بادیه‌نشینی سبب‌ساز بروز هویت فرهنگی جدیدی شده بود که در آن قوم‌مداری که بیشتر درونمایه عام داشت تا خاص بی‌هیچ سازشی و به‌طور کامل در اولویت بود^{۱۱}.

در قرن دوم میلادی، هنگامی که اشکانیان پارتی قدرت باختند و خاندان چینی «هان» در لاک خود فرو رفتند، کوشانیان با دست باز در آسیای درونی به رتق و فتق امور بازرگانی پرداختند، حتی طرحهای فرهنگی، را شکل بخشیدند؛ و در حالی که از خط و زبان رایج در دشتهای هند و گنگ بهره می‌گرفتند، خط یونانی معمول در افغانستان را برای همسازی با زبان بومی ایرانی که در خطسکه‌ها و مکاتبات رسمی کاربرد داشت، تغییر دادند. آرامی، خروشتی، و بعدها برهمایی برای ضبط مضامین در کتیبه‌ها در آسیای درونی به کار می‌رفت.

چنان‌که اشاره شد هویشکا مسکوکات متعدد و متنوعی از طلا و مفرغ داشت، و شمار معدودی نیز سکه‌های سیمین ضرب زده بود. روی مسکوکات زرین هویشکا، تمثال نیم تنه شاهانه مشاهده می‌شود که ملبس به جامه‌ای مزین است، و کلاهخود تزئینی بر سر دارد که در زیر چانه او چفت شده است با عصایی در دست. تصویر او در روی سکه‌های مسین به صورتهای مختلف فیل سوار، آماده رزم و غیره نقش بسته است. پشت مسکوکات او نظیر کانیشکا، تصاویر ایزدان متعلق به پرستشگاههای مختلف دیده

10. kshatrapas

11. *The Early kushanas*, 141. ; *Early Inner Asia* , pp. 167-168.

می‌شوند. گذشته از گونه‌ها و مضامین به کاررفته در سکه‌های کانیشکا که نشانگر حاکمیت و تداوم سازگان مذهبی ارائه شده به وسیله اوست، گونه‌های جدید کاربردی نظیر اسکاندا - کومارا^۱، ویشاکا^۲، مهاسنا^۳ نیز بر روی مسکوکات هوویشکا نقش شده است. در روی سکه‌های هوویشکا، علاوه بر واژگان هندی یادشده، سراپیس (مقدونی)، ریوم^۱، هراکلس، و شهریور، لهراسب، و اوئانیندو^۲ - ی زردشتی نیز مشاهده می‌شوند^۳. کانیشکا - ی دوم، طبق کتیبه نوشته معروف سال ۴۱ آرا به «شاه بزرگ، شاه شاهان، پسر خدا، قیصر» توصیف شده، و دوران حکومت او با هوویشکا که در سالهای ۶۰ - ۲۸ فرمان رانده، همپوش بوده است. نکته مهم در خور ذکر در این کتیبه، تمرکز بر واژه قیصر است، و حاکی از آنکه کانیشکا - ی دوم، با شناخت کامل از این عنوان رومی، آن را مورد تقلید قرار داده بوده است. بنابراین، معنای کاربرد واژه قیصر و دیگر عناوین شاهانه هندی، ایرانی، چینی و رومی، می‌تواند از سویی بیانگر چشم‌انداز سیاسی این شاه و شاهان دیگر کوشانی باشد، و از سوی دیگر، ترسیم‌کننده شخصیت جهانی پادشاهی کوشان. بی‌تردید همین مختصر، نهاد تلفیقی کل تمدن کوشانی را تبیین می‌کند.

درباره کتیبه نوشته معروف آرا که به تحلیل از کانیشکا نامی پرداخته، تدابیر توصیفی بسیاری به قرار زیر اندیشیده شده که با امکان بالنسبه منطقی، منطبق است. به طور مثال: (۱) کتیبه مزبور به کانیشکا - ی اول تعلق داشته، و او پس از اردوکشیهای خود به حوضه تارم بازگشته و قدرت را باز یافته است. ابتدا واسیشکا، و سپس هوویشکا را برای زمامداری هیجده ساله‌ای گمارده است. (۲) کانیشکا و پدرش واجشکا هر دو، هنگام حاکمی این کتیبه در قید حیات نبودند، و نام کانیشکا فقط برای مشخص کردن این دوره

۱. Skanda - Kumara ، واژه هندی است. ضمن آنکه معنای پسر، بچه، شاهزاده دارد، در مواردی نیز نام ایزد جنگ است. skanda نام مارس هندی است. از این رو اسکاندارکومارا معنای شاهزاده اسکاندا دارد. رک:

Ariana Antiqua , P.374. , Sanskrit English Dictionary. sir Monier, Monier williams , Oxford, At the clarendon press, 1974.

۲. vishākha ، نام یک شاهزاده - گوزن. رک:

۳. Māhasena ، فرمانده لشکری بزرگ - دارنده ارتشی نیرومند رک:

Sanskrit - English Dictionary

1. Riom = Roma

۲. Oanindo = نی که کهن = وننتی (اوپاراتات uparatāt اوستایی)

3. Early inner Asia, pp. 167-168.

مورد استفاده قرار گرفته است، از آن رو، که موید ترتیب شاهان توروشکه (هوشکا، جوشکا، و کانیشکا) در راجه ترنجینی باشد. و اینکه هوشکا و جوشکا از متابعان شاهان کدفیسس در کشمیر بوده‌اند، همان جایی که کانیشکا شخصاً پیش از قبضه کردن امپراطوری کوشان فرمان رانده بود. (۳) کانیشکا-ی دوم، پیش از آنکه جانشین پدرش واسیشکا شود، یک شاه کهتر بود، و به محض کسب تاج و تخت، پدرش درگذشته است. هوویشکا، به عنوان نایب السلطنه زمام امور را در دست داشت؛ سپس کانیشکا-ی دوم به تخت نشست. او مرد یا کشته شد، و هوویشکا پس از وی به سطنت ادامه داد. (۴) کانیشکا-ی دوم یک غاصب زودگذر بود. (۵) دو تن با نام هوویشکا وجود داشتند که پدر بزرگ، و نواده بودند، و کانیشکا-ی دوم در میان این دو زمامدار شد. (۶) دو هوویشکا وجود داشت. نخستین آن دو، عموی کانیشکا-ی دوم بود که تاج و تخت سلطنت را غصب کرد. کانیشکا-ی دوم آن را باز پس گرفت، اما سلطنت او را عموزاده اش هوویشکا-ی دوم دنبال کرد.

به هر حال، کانیشکا-ی دوم پسر واسیشکا بود و در سالهای ۲۹-۲۸ جانشین او در بخشهای شمال غربی امپراطوری. همزمان، هوویشکا بخشهای دیگر امپراطوری را تحت حاکمیت داشت. کانیشکا-ی دوم شاه بزرگی بود، و به حق شایستگی عنوان قیصر را که در کتیبه آرا آمده، داشت. به روایتی، نام او در دل ایالات چینی خراجگزار شرق تس، اونگک لینگک، و نیز خراجگزاران غرب رودخانه زرد رعب می‌افکند.

تاکنون سکه‌ای از کانیشکا-ی دوم شناسایی نشده است. شاید به دلیل شباهت ظاهری خاصی که با پدر بزرگش داشته، و همین امر تمایز لازم میان این دو تن را ناممکن کرده است. این احتمال نیز وجود دارد که مسکوکات بشمار یافت شده از کانیشکا-ی اول یا حتی منتسب به او در هند غربی (پاکستان کنونی)، ختن، کاشغر، حداقل تعدادی، اگر نه همه آنها، به کانیشکا-ی دوم تعلق داشته باشد. این نظرگاه با کشف مسکوکات معینی با خطسکه ثابت، این بار بر دامن شاه که راسته طراحی شده (الگویی کاملاً متفاوت از کانیشکا-ی اول) احتمالاً تائید می‌شود. شیوه تولید و سبک پوشاک منقوش بر این سکه‌ها شباهت تام با سکه یافته‌های واسوداوا دارند. عناصر منقوش بر یکی از این سکه‌های تقریباً فنجان‌شکل، چنان که ذکر شد، شاه ایستاده در محراب را در روی سکه نشان می‌دهد. در پشت آن، الهه کمندداری نقش بسته که عصای سلطنتی در دست دارد

و بر پشت شیری نشسته است. این سکه‌ها احتمالاً به کانیشکا-ی دوم تعلق داشته است.^۱ هوویشکا، پس از مرگ او، حدود سال ۱۲۹ به بسط پادشاهی خود در بخش شمال غربی امپراطوری کوشان پرداخت، زیرا در این سال هوویشکا در کتیبه‌ای به خروشتی که در واردک در غرب کابل پیدا شده، به عنوان شاه خطاب شده است.^۲ واسودوا^۳ (حدود ۱۶۰ م) جانشین هوویشکا که در کتیبه‌ها با عناوین کامل شاهانه ذکر شده، نخستین شاه کوشانی بود که یک نام خالص هندی را با خود داشت. تواریخ مضبوط در کتیبه‌ها نشانگر زمامداری چهل ساله اوست. اگر دوران صدو پنجاه ساله شاهان توشارا که در پورانها مکتوب است، واقعیت داشته باشد. حکومت او اندکی پس از سال ۲۰۵ میلادی خاتمه یافته است.

رویداد قابل‌ذکری از دوران حکومت او گزارش نشده و مسکوکات او حامل تعداد ایزدان اسلاف وی نبوده است. شیوا، اگر چه در دوران واسودوا نقش مقدم بر هر چیز دیگر در پشت سکه‌هاست، اما نه نه (ننا)، و اردو خوشو نیز گاه و بیگاه حضور تصویری پیدا کرده‌اند. او، با نام ویشنو، اما گرایشها شیوایی، بی‌تردید روح آزاد منشانه دینی خاص شاهان کوشانی را هر چند در مفهوم محدودتر، استمرار بخشیده است.^۴ سکه‌های او نیز حامل خطسکه «شاه شاهان و سوداوا-ی کوشانی shaonanoshao Bazodeo Koshano» بوده است. نام او در هیچ کتیبه‌ای از شمال غربی ضبط نشده، و شاید عدم حضور کتیبه‌های خروشتی در این دوران، حاکی از ضعف اقتصادی کوشان در خطه مزبور، یا رکود فعالیت‌های دینی و ساختمانی در آنجا بوده است. برعکس حضور

1. *The Dynastic Arts of kushans*, P. 58.

2. Benjamin Rowland, *Art in Afghanistan*, Allen lane the penguin press, 1971, p. 8; *The Early kushanas*, pp. 155 - 156, 159.

۳. Vasu + deva، واسو، در ریگ ودا به معنای بسیار خوب، خوب و نیکوکار است. نام خدایان خوب یا درخشان (بویژه نظیر آدی تیاها Adityas، ماروتها Maruts، اشوینها Asvins، ایندرا Indra، اوشها ushas، رودرا Rudra، وایو (وای) Vayu ویشنو vishnu، شیوا siva و کوبرا kubra، است. دوا، به معنای اهوراست. رک:

Sanskrit - English Dictionary ;

واسودوا که عین ویشنو است، منشا کل تجلیات آفرینش است. داریوش شایگان، ادیان و مکتبهای فلسفی هند، جلد اول، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶.

4. *The Dyastic Arts of kushans*, P. 104; *Early Inner Asia*, P. 168.

کتیبه‌های برهمایی در ماتورا، حاکی از تثبیت فعالیت آن امپراطوری در مشرق است.^۱ واسودوا، احتمالاً در نگاهداری وضع موجود، و اداره امور امپراطوری بزرگی که به ارث برده بود کامیاب بوده است. اما با وجود او چهارمین مرحله از تاریخ یوئه چی = کوشانا، دوره کوشانیان بزرگ خاتمه می‌پذیرد.^۲ واسودوا، بنا به دلایلی که عمده‌ترین آنها نام اوست، با پیشینیان خود تفاوت بسیار دارد. واسودوا، نام رایج سلطنتی در هند آن دوره و دارای مفاهیم غلیظ مذهبی بود. معنای پدر کریشنا را داشت و در شکلی انسانی از ویشنو ظهور می‌کرد. این نام در ماتورا، جایی که آیین کریشنا تکامل آغاز کرده و هم‌اکنون نیز حاکم است، معنایی خاص داشت. در شماری از سکه‌های کوشانی واسودوا، بر تصویر وارونه اُشو^۳ و گاو تاکید شده که گمان می‌رود بازتابی از علائق هندی امپراطوری او باشد، نه از عقاید شخصی خود او.

نام واسودوا در دوره‌های متأخر تاریخ کوشان، نامی رایج می‌شود و حداقل در سکه‌های دو تن از شاهان دیگر نمود پیدا می‌کند؛ به همین واسطه اعتبار تاریخی اشارات مربوط به واسودوا در تواریخ چینی و غربی تا حدودی کمرنگ می‌شود. وی -چی^۴ می‌گوید: یک پادشاه یوئه چی موسوم به پو-ت، یا تو^۵ (احتمالاً واسودوا) در سال ۲۳۰ میلادی سفیری به چین می‌فرستد. او، یحتمل در جستجوی کمک علیه ساسانیان بوده است. همچنین، سندی از همین دوران یا اندکی پیشتر وجود دارد که حاکی از اتحاد میان شاه خسرو اول ارمنی و یک کوشانی مرسوم به وساجن^۶ علیه اردشیر ساسانی است.^۷

طبق شواهد کتیبه‌ای موجود واسودوا، از سال ۶۴ تا ۹۸ فرمان رانده که تواریخ مزبور با سالهای ۱۴۲ تا ۱۷۶ میلادی انطباق دارند. همچنین سندی از سال ۶۰ در دست است که متعلق به دوران هوویشکا می‌باشد. اما در کتیبه‌های سالهای ۶۱ و ۶۲

1. The Dynastic Arts of kushans; p. 104. 2. *Early inner Asia*, 169.

3. Oesho = Siva

4. Wei-chih

5. Po-Tiao

۶. Vehsadjan، که در تاریخ ارمنستان اثر موسی خورنی، ذکر شده، به وسیله برخی از مورخان با واسودوا پادشاه کوشان یکی گرفته شده است. رک:

V.G.Lukonin, «Sassanian Conquests in the East of Iran and The problem of kushan chronology», *Kushan Studies in USSR*, p. 163.

7. *The Dynastic Arts of kushans*, pp. 104-105.

ماتورا و اوند^۱ نام هیچ پادشاهی ذکر نشده است. بنابراین، فاصله چند ساله موجود باید بین دوران زمامداری هوویشکا یا واسودوا بخش شوند.

در اواخر دوران زمامداری واسودوا (پس از سال ۹۸) به مرور نام فرمانروایان کوشانی از کتیبه‌ها حذف می‌شود. چنان که پیداست، فرمانروایی واسودوا در تاریخ فوق خاتمه می‌پذیرند. اما جانشینان او، طبق سکه‌های یافته‌ها در پنجاب، دره کابل و سیستان به فرمانروایی درازمدت خود ادامه می‌دهند.^۲

نکته درخور توجه درباره کتیبه‌های مربوط به دوران زمامداری واسودوا این است که عموماً از ماتورا به دست آمده‌اند. البته این نکته به معنای آن نیست که حاکمیت او فقط محدود به این منطقه بوده است. کشف شمار بسیاری از سکه‌های بویژه مسین او در بخش‌های شمال غربی، تردیدی را برای سلطه وی در این مناطق بر جای نمی‌گذارد.

از سویی، ظهور انحطاط تدریجی در ارکان مرکزی حکومت در دوران واسودوا انکارناپذیر است. عناوین کاربردی پیوسته با شاهان کوشانی در کتیبه‌های سالهای پایانی کوشانیان بزرگ، اگر چه راهنمای مطمئنی برای تعیین موقعیت آنها نیستند، اما در مجموع به گونه‌ای تعدیل وضعیت را تبیین می‌کنند. از این رو، با مدنظر قرار دادن عنوان راجه واسودوا، که هیچ‌گاه پیش از این تاریخ به خود یا پیشینیان او اطلاق نشده بود، در کتیبه سال ۹۸ ماتورا می‌توان به دگرگونی احتمالی شرایط سیاسی در دوران او پی برد. زوال سالهای پایانی دوران زمامداری واسودوا به وضوح از لابلای رویدادهای مضبوط در مدارک باستان‌شناسی، سکه‌شناسی و کتیبه‌ای مشهود است. براین اساس کوشانیان کلیه متصرفات خود را در شمال هند در پایان ربع نخست قرن سوم میلادی به سلطان‌نشینها و جمهوریه‌های ناگاکا^۳، ماگاکا^۴، و یائودیها^۵ باختند^۶. پیدایی سکه‌های فراوان شاهان ناگا در پنجاب، ماتورا، پداماواتی^۷ مؤید آن است.

واسودوا، به ضرب سکه‌های زرین و مسین-استاتر و یک چهارم استاتر با

1. und

2. *The Early kuṣāṇas*, pp. 159-160.

3. Naga

4. Magha

5. *yaudheyas*، بین بهارات پور و مسیر سفلی سوتلج می‌زیستند: رک ، *The Early kuṣāṇas* PP.107-108

6. *Early Inner Asia*, p. 169; *History of Civilizations of Central Asia*, Vol II , Unesco Publishing, 1994, p. 250.

7. padamavati

خطسکه‌های یونانی همت گمارده است. سکه‌های مزبور، بی آنکه متنوع باشند، همواره دارای خطسکه‌های رایج شاهان کوشانی، چنان که ذکر شد، بوده‌اند. رمز حروف پشت سکه‌های واسودوا در مسکوکات اسلاف او به چشم نمی‌خورند. شاه در مسکوکات خود تن پوش خاص آسیای مرکزی نظیر کانشکا بر تن دارد، و دست خود را روی محراب نگاهداشته است. شیوا، و نانایه دو ایزد همیشه منقوش در پشت سکه‌های واسودوا می‌باشند. اعتقاد واسودوا به پرستش آتش، با نمایش تصویر او در حال پیشکشی به محراب آتش که در روی برخی از مسکوکات نقش بسته، به وضوح مشهود است.

شمار بسیاری سکه‌های تقلیدی از او به دست آمده که به گونه‌ای ناهنجار نوشته و پرداخت شده‌اند، تا جایی که تدریجاً به شکل فنجان درآمده‌اند. سکه‌های اخیر احتمالاً به وسیله فرمانروایان محلی در سالهای پایانی زمامداری واسودوا، آنگاه که حکومت مرکزی رو به ضعف گذارده بود، ضرب شده‌اند. یا حتی ممکن است به وسیله جانشینان ضعیف او پس از مرگش ضرب شده باشند.^۱

چنان‌که پیداست، با آغاز زمامداری واسودوا-ی اول، تاریخ پادشاهی کوشانشهر به غایت مبهم می‌شود، و بی تردید از کمال به زوال می‌رسد، و بارها مورد تهاجم ایالت‌های محلی هندی ماگا، کائوشمبی^۲، یائودیا، کونیندا^۳ و ناگا قرار می‌گیرد. به رغم بررسی‌های مبسوطی که به این دوره از پادشاهی پرداخته، هنوز ضرورت تعمق در جنبه‌های مختلف این تاریخ مشهود است. مقدار سکه‌های مدفون شده واسودوا در اطراف تکسیلا حاکی از جو بحرانی زمان او، و بقایای سوخته مکانهایی در افغانستان و آسیای مرکزی (روسیه) شاهدی از ویرانی مطلق در این دوران است. سکه‌ها، حکایت از دو پاره شده امپراطوری در اواخر دوران زمامداری واسودوا، یا بی‌درنگ پس از مرگ او دارند. بعلاوه، محقق است که در دوران نخستین شاهان ساسانی، اردشیر اول، شاپور اول، و شاپور دوم (اواسط قرن سوم میلادی) بخش‌های عمده‌ای از کوشانشهر تا پیشاور (?) زیر فرمان ساسانیان بوده است.

1. *The Early kushanas*, pp. 160-162.

۲. کوسم = *kosam* کنونی.

3. *kuninda*

طبق مسکوکات به اصطلاح کوشانی - ساسانی که از اساسیترین مدارک مورد استناد است، همچنین کتیبه سه زبانه skz^۱ سال ۲۶۲ م. شاپور اول، که بر دیواره‌های بیرونی کعبه زردشت در نقش رستم حک شده، شاپور اول پسر اردشیر فهرست اسامی سرزمینهایی را که در امپراطوری خود در اختیار داشته به قرار «کوشان» پارت تا مرز پشکپیور، و کش^۲، سغد و کوههای شاش^۳ (چاچ) برشمرده است.^۴ با ذکر این نکته که در نگاشته‌های طبری - اوایل قرن دهم میلادی - درباره اردوکشیهای اولیه ساسانیان به موردی حیرت آور از این قرار اشاره شده است: پادشاه کوشانیان (در زمرة دیگران) اطاعت اردشیر اول (۲۴۱-۲۱۲ م.) را پس از اردوکشی پیروزمندانه او به ابرشهر، مرو، بلخ، خوارزم، و خراسان پذیرفته، و همراه دیگران با وی بیعت کرده است.^۵ حال اگر ساسانیان بر قلمروهای نام برده حاکمیت مطلق نداشتند، حداقل بر آنها نظارت مستقیم داشتند.^۶

اگر چه بر سر راه شناسایی این مکانها مشکلات بسیار وجود دارد، اما اتفاق نظر بر این است که باختر، بوم کوشانیان، کوههای هندوکش و احتمالاً کابل و بخشی از سرزمینهای پست واقع در جلال آباد، به گونه‌ای در این زمان تحت اختیار ساسانیان بوده است. شاپور اول ساسانی بویژه در اوایل دوران سلطنت خود در بخش شرقی امپراطوری بسیار فعال بود.

باینحال، فتوحات شاپور اول ساسانی، تداوم حاکمیت کوشانی را مخدوش نکرد. کلیه شواهد حاکی از آن است که اشغال مراکز عمده کوشان به وسیله ساسانیان در اواسط قرن سوم، زودگذر بوده است. شمار قابل توجهی از سکه‌های متاخر کوشانی، از گونه‌های

1. skz: «The Inscription of shapur I on the kaaba of zoroaster».

این کتیبه به سه روایت فارسی میانه، پارتی و یونانی است. رک:

Michael Back. *Die Sassanidschen Staatinschriften*, Leiden, EJ Brill. Téhéran, Liège 1978.

Acta Iranica, pp. 284-371.

2. kash

3. chach

4. *The Dynastic Arts of kushans*, pp. 105,116 ; «Sassanian conquests in the East», p. 163.

۵. ابی جعفر بن محمد بن جریر طبری. تاریخ طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ۳۱۰ - ۲۲۴ هـ.ق. الجزء الثاني، تحقیق، محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعة الثانية، دارالمعارف مصر، ۱۱۱۹ هجری قمری، ص ۴.

6. *The Dynastic Arts of kushans*, P. 116; *The Ancient History of Iran*, P. 262.

متعلق به واسودوا که به دوران پیش از مسکوکات کوشانی - ساسانی هرمز دوم (۳۰۹-۳۰۳ م) تعلق دارند، حائز اهمیت بسیار می‌باشند. به هر حال، شاید تنها مدرکی که به طور مستقیم غلبه ساسانیان را بر محدوده امپراطوری کوشانی نشان می‌دهد، سکه‌های کوشانی - ساسانی است. سکه‌های فنجانی شکلی که دارای عناصر پیکرنگاشتی ساسانی، و سنت سکه‌شناسی کوشانی است. مسکوکات اسکیتی کوشانی - ساسانی از نظر گونه‌شناسی با انواع سکه‌های واسودوا از نواحی بگرام، دره کابل و بدخشان، و خطه هندوکش قرابت دارند.

ر-گوبل^۱، رواج این سکه‌ها را به دوران شاپور دوم (۳۷۹-۳۰۹ م) ساسانی نسبت می‌دهد. ظاهراً ابتدای ضرب مجموعه سکه‌های فنجانی شکل کوشانی - ساسانی از اواخر هفتادمین سال قرن چهارم بوده است. هر تسفلد، ضرب عمده مسکوکات کوشانی - ساسانی را از دوران اردشیر اول (حدود ۲۳۰ م)، و شاپور دوم (۳۳۰ م) ذکر کرده و می‌گوید رواج آنها به وسیله هفت شاه یا شاهزاده بوده است، که با کتیبه نقش رستم شاپور اول هم آهنگ نیست. این کتیبه، دوران زمامداری نایب‌السلطنه‌های شاپور را در مشرق تعیین کرده، که موبد طرح هر تسفلد نیست، اما به گونه‌ای بیانگر آن است که شاهان ساسانی چه بسا پس از سال ۲۶۳ م. در کوشانشهر فرمان رانده بودند. ضمناً کتیبه مزبور به نوعی نظریه کانبینگهام را درباره اینکه شاهان کوشانی - ساسانی با هرمز دوم (۳۰۹-۳۰۳ م) هم عصر بوده‌اند، نکته‌ای که درباره آن گیرشمن و گوبل هر دو اتفاق نظر دارند، تأیید می‌کند.^۲

به هر صورت، چنان‌که از شواهد برمی‌آید، نوعی تناقض بین skz و داده‌های روی سکه‌ها وجود دارد. طبق skz امپراطوری کوشان پیش از سال ۲۶۲ م. تسخیر شد. اما خطسکه‌ها حاکی از آن است که امپراطوری نام برده در فاصله شصتین تا هفتادمین سال قرن چهارم سقوط کرد. البته، این تناقض می‌تواند به گونه‌ای با مقایسه منابع هم عصر درباره مشی سیاسی ساسانیان در دو منطقه شرق و غرب ایران (با تکیه بر روشن سازی تواریخ محتمل اردوکشیهای پادشاهان ساسانی در مشرق)، و تاریخ عناوین شاهزادگان ساسانی، نایب‌السلطنه‌های ایالات مختلف و شواهد مستقیم دیگر حل و فصل شود.

1. R. Göble

2. *The Dynastic Arts of kushans*, pp. 116-118 ; «Sassnian conquests in the East» P.163.

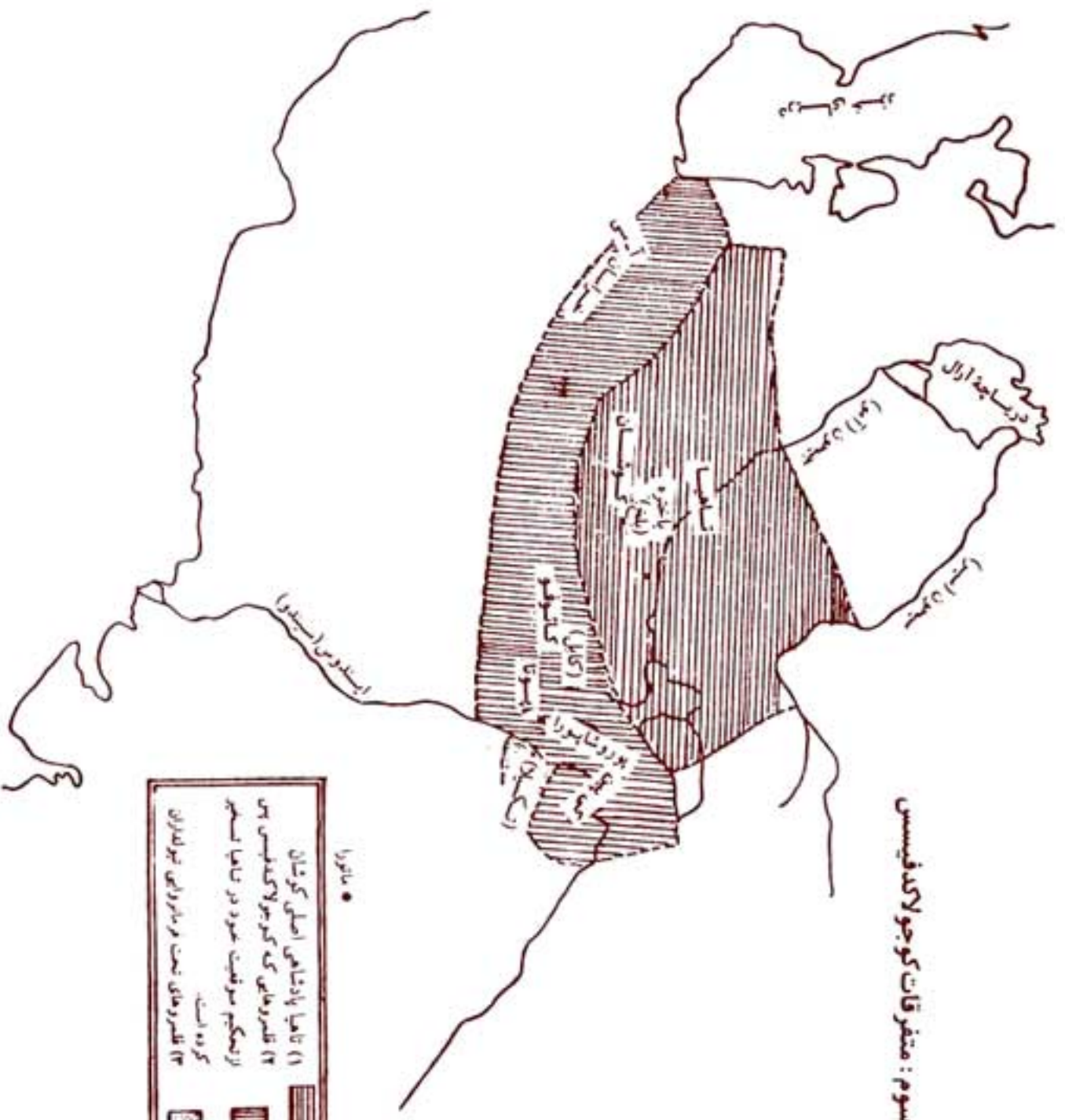
اطلاعات مضبوط در skz چه بسا به صورت ادعایی مبتنی بر تصرف مناطق تحت حاکمیت یا وابسته به شاه کوشانی مطرح شده است. عیناً، ادعاهای مستدلتری - با اشاره به فتحی ناکامل - از برخی از سرزمینهای دیگر در غرب ایران گزارش شده که در skz و نیز کتیبه‌های مغوپت کر تیر ذکر شده است. از کاربرد مستقیم عنوان شاه کوشانیان (یا انواع رایج این عنوان) به وسیله شاپور اول ساسانی اطلاعی در دست نیست.^۱

درباره چگونگی ادامه کار کوشانیان در هند اطلاعات اندکی در دست است. شاید ایشان پس از خاتمه کار فرمانروایی «کوشانیان بزرگ» به نوعی هنوز بر بخشهایی از پنجاب یا ایالت شمالغربی حاکمیت داشتند. از سویی، سکه یافته‌های این دوره که باید روشنگر تاریخ ایشان باشد، به وضوح نامعتبر است. معلوم نیست که آیا باید کانیشکا-ی سوم واسیشکا-ی دوم، واسودوا-ی دوم، و سوم را در میان شاهان متاخر کوشان فرض کنیم یا نه؟ اما پس نشستن کوشانیان از مناطق شرقی ماتورا، ظاهراً از پیش از دوران فرمانروایی هوویشکا آغاز شده بود. براساس مدارک باستان‌شناسی مکشوفه از باختر شمالی، واسودوا سهم بسزایی در تسریع فروپاشی در کوشان داشته است، و زوال تجاری فیما بین ایشان و روم نیز احتمالاً در پایان فرمانروایی واسودوا صورت گرفته است.^۲

۱. همان اثر، ص ۱۶۴.

2. *The History of ancient Iran*, p. 262.

نقشه سوم : متفرقات کوچولایکد فیسیس



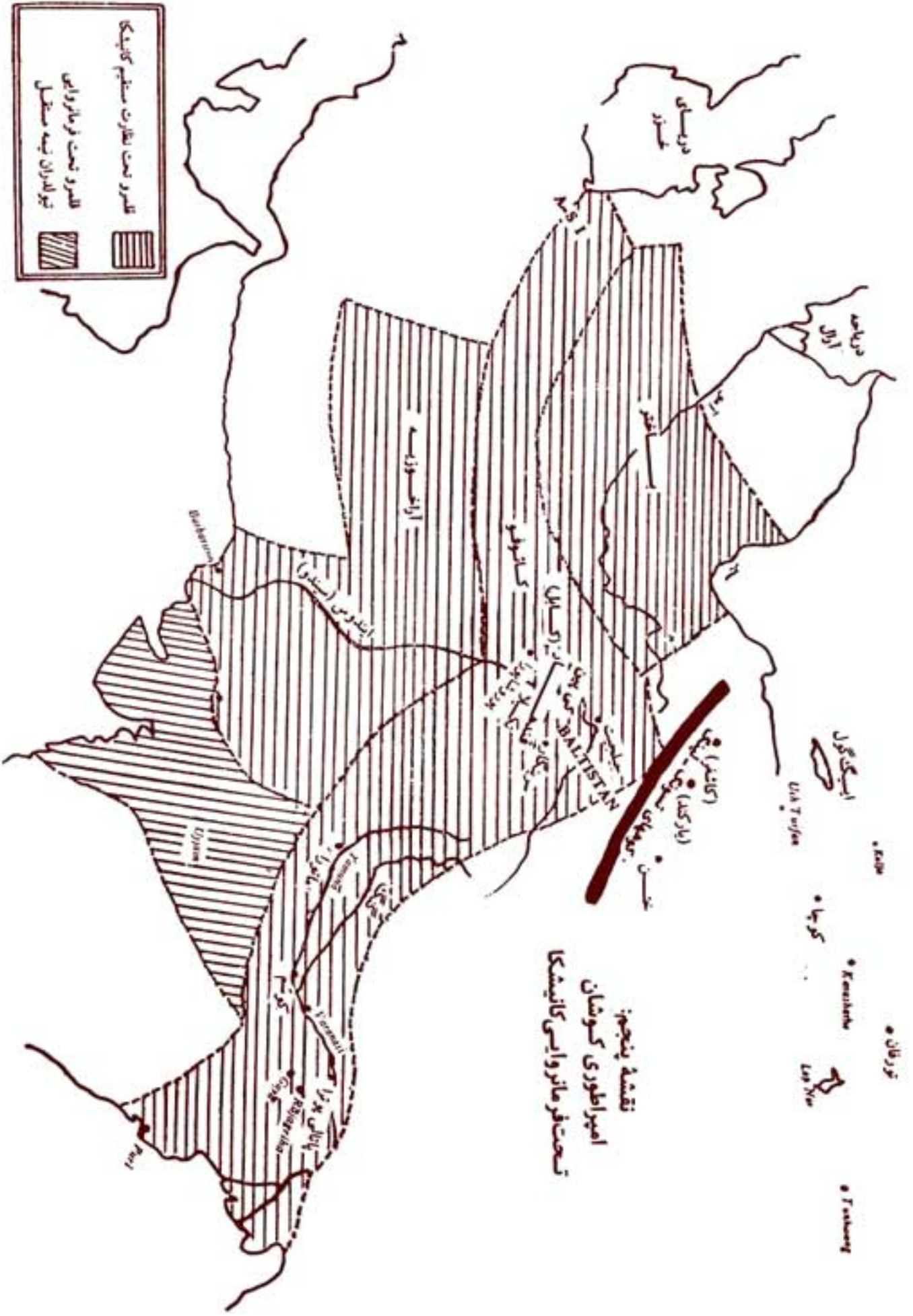
- | | |
|--|---|
| | ۱) تاها پادشاهی اصلی کوشان |
| | ۲) کلروهای که کورجولایکد فیسیس ہی |
| | ۳) کلرهای تحت فرمانروایی کورجولایکد فیسیس |

● مازورا

نقشه چهارم: گوشان تحت نظارت ویمادگیسیس



نقشه پنجم:
امپراطوری کوشان
تحت فرمانروایی کانیسکا





هراتوس



کوجولا کد فیسس



آگوستوس



هرمانوس



شاهبی نام



ویماکدفیسس



شیوا وگاواو

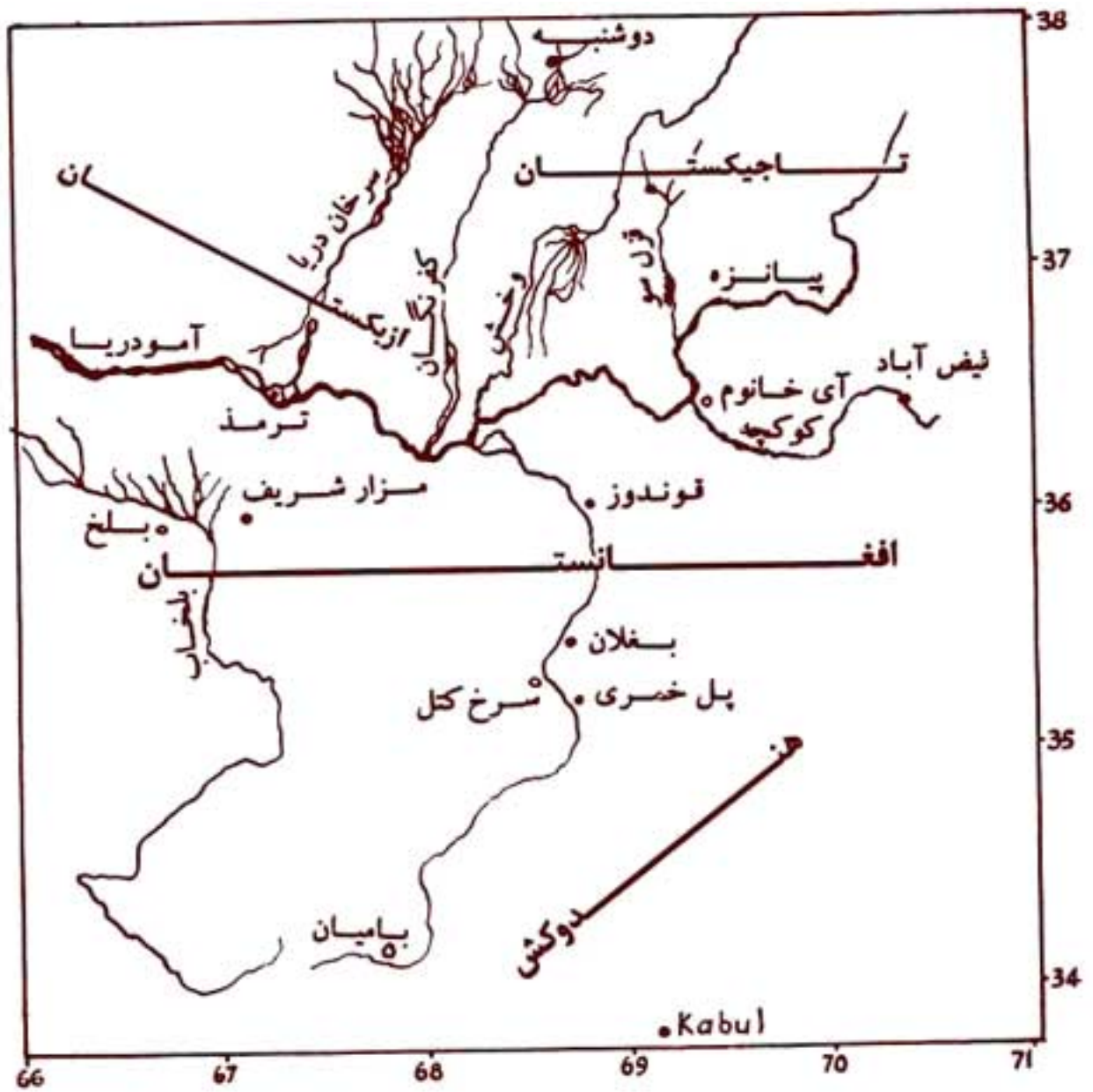




سکه کانیشکا-ی اول با خطسکه یونانی و عنوان بازیلیوس بازیلیون

اردوخشو





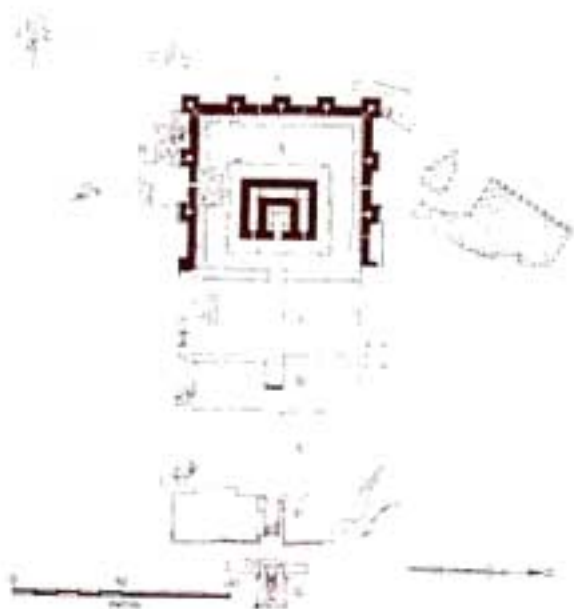
نقشه ششم: باختر و ماورالنهر



تصویر ۱



تصویر ۲



طرح دژ تپه



تصویر ۳



تصویر ۴



تصویر ۵

هویشکا



واسودوا



سکه‌های زرین کانیشکا، هویشکا، واسودوا با خطسکه شانونانوشانو

کتابنامه

1. *BarThold's Iran* , Translated by G.K.N. Nariman, printed by sorabjee published by Mr Minocher, E.Dadrawala, B.A.
2. Bubenik. vit, *The phonological interpretation of Ancient Greek*, A pandialectal analysis, university of toronto press, 1983.
3. Cunningham. sir A, *coins of the Indo- scythians*, published by S.B.singh, Indological book house, Delhi, 1971.
4. Curtius Rufus. Quintus, *History of Alexander*, translated by J.C. Rolfe, printed in Great Britain, Loeb Classical Library, 1976.
5. Dhalla. Meneckji Nusservanji, *Zoroastrian civilization* ; «from the earliest times to the downfall of the last zoroastrian Empire», New york, 1922.
6. *Encyclopedia Americana*, manufactured in the U.S.A (international edition, New york, Americana corporation) 1979.
7. *Encyclopaedia Britannica*, Vols 9; 11, Printed in the U.S.A (chicago, Encyclopaedia Britannica inc), 1947.
8. *Encyclopaedia Iranica*, edited by E.Yarshater, Vol III, Routledge and kegan paul, London and New york, 1989.
9. *Encyclopaedia of Islam*, New edition, edited by B. Lewis, CH.pellat

- and Schacht, vol II , Leiden E. j. Brill, London Luzac Company.
10. Frumkin. G, *Archaeology in Soviet Central Asia*, Leiden / köln, E.J. Brill, 1970.
 11. Frye. R.N, *The History of Ancient Iran*, C.H. Becksche verlagsbuch - handlung, München, 1984.
 12. Gardner. P; Stuart Poole. R, *The coins of the Greek and scythic kings of Bactria and India in the British Museum*, Chicago, Argonaut, 1966.
 13. Geiger. W, *Civilization of the Eastern Iranians in the ancient times*, London, Henry Frowde, Amer corner, E.C,1885.
 14. Gershevitch. I, *The Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge university press, 1969.
 15. *Great Soviet Encyclopedia*, Third edition, Vols I; 2 , Moscow Publishing House, 1970.
 16. Herzfeld. E, *The Persian Empire*, studies in geography and ethnography of the ancient Near East, Franz steiner verlag, GMBH, Weisbaden, 1968.
 17. Herodotus, *The Persian wars*, Translated by George Rawlinson, New York, The Modern Library, 1942.
 18. *Herodotus*. With an English Translation by A.D.Godley, Vols, II; III, Printed in Great Britain, Loeb Classical Librerary, 1971.
 19. *History of Civilizations of Central Asia*. Vol I, Unesco publishing, printed in France, Vol I 1992 ; Vol II 1994.
 20. Hutton. J, *Central Asia, from the Aryans to the Cossack*, kraus - Thomson Organisation LTD, Nendeln / Leichtenstein, 1977.
 21. *Islam Ansiklopedisi*, Istanbul, Milli Egitim Basimevi, Vol 6, 1950; Vol 13, 1986.
 22. Jackson, A.V.W. *Zoroastrian Studies*. «Iranian religion and various

- monographs», Ams Press, New York, 1965.
23. Jackson, A.V.W. *Zoroaster The Prophet of Ancient Iran*, ams press INC, 1965.
24. Kleist. James. A, *A short grammar of classical Greek*, Authorized English edition, S. J. B. Herder Book Co, 1949.
25. *kalhana's Rajatarangini or Chronicle of the kings of kashmir*, edited by M.A. Stein Ph.D, Vol I, Sanskrit text with critical notes, First edition, Nai Sarak, Delhi 6. 1892.
26. Kent. R.G, *Old Persian: grammar, text, lexicon*, New Haven, American oriental society, 1963.
27. knoboch. E, *Beyond the Oxus*, Archaeology, Art and Architecture of Central Asia, Ernest Boen LTD, 1972.
28. Kumar. Baldev, *The Early kuṣaṇas*, Sterling publishers (p) LTD, New Delhi, 16, 1973.
29. *Kushan studies in U.S.S.R*, Soviet Indology series, No 3. «Indian studies, Past and present», Printed by R.K.Maitra at the R.D press, 11/B, Chowringhee Terrace, Calcutta 20, 1970.
- I. Bongard - Levin. G.M; stavisky. B.Y, «Central Asia in the kushan period» Archaeological studies by Soviet scholars
- II. Gafurov. B, «kushan civilization and world culture».
- III. Lukonin. V.G, «Sassanian conquests in the east of Iran and the problem of kushan chronology»
- IV. Mandelshtam. A.M, «Archaeological data on the origin and early History of the kushan».
- V. Pugachenkova. G. A, «Kushan art in the light of recent discoveries in Northern Bactria».
- VI. Stavisky. B.J, «kara - Tepe and conquests of the history and culture

of kushan Bactria».

- VII. Zadneprovsky. Y.A, «History of Central Asian nomads in the kushan period».
30. Ligabue. Giancarlo; salvatori. Sandro, *Bactria: An Ancient oasis civilization from the sands of Afghanistan*, Venice. Italy 1988.
- I. Amiet, P. «Elam and Bactria».
- II. Lamberg- karlovsky. Carl, c, «The Bronzo Age of Bactria»
- III. Sarianidi. Viktor, «Soviet excavation in Bactria».
- IV. Tosi. M, «The origins of early Bactrian civilization».
- V. Vercellin. G, «Bactria: past, present and future»
31. Markwart. J, *A catalogue of the provincial capitals of Eranshahr*, Edited by G.Messina, S.I,Rome 1931.
32. Masson. V.M; Sarianidi. V.I, *Central Asia. Turkmenia before the Achaemenids*, Thames and Hudson, 1972.
33. McGovern. W.M, *The early Empires of Central Asia*, the university of North Carolina press, 1939.
34. *Meydan Larousse*. Büyük lûgat ve Ansiklopedi, meydan yayinevi, cağaloğlu, sultanmektebi sokak, Istanbul, 1988.
35. Mortimer wheeler. *Flames over persepolis*, weidndfeld and Nicolson, printed in Italy 1968.
36. *New century cyclopedia of Names*, Edited by clarence. L.Barshart, Appleton - century croft, Division of meredith publishing company, New york , 1954.
37. Olmstead. A.T, *History of the persian Empire*, The university of Chicago press. London, 1970.
38. Polybius. *The Histories* , with an English Translation by W.R.Paton, Cambridge, Mass, Harvard university press, Loeb Classical Librery,

1976.

39. Prakash. satya, D.sc& Singh. Rajendra, *Coinage in ancient India*, the research institute of ancient scientific studies, New Delhi - 8, Published by shri Ram swarup sharma, printed by padam shree prakash & printers, Delhi 6,1968.
 40. Rawlinson. G, *The sixth Great Oriental Monarchy*, or the geography, History and Antiquities of parthia, New York, DoDD, MEAD & Company publishers, 1976.
 41. Rawlinson. H.G, *Bactria: The history of a forgotten Empire*. AMs press, New york, 1969.
 42. Rosenfield. John M, *The Dynastic Arts of Kushans*, university of California press, Berkeley and los Angles, 1967.
 43. Rowland. B; Lane. A, *Art in Afghanistan*, the penguin press, copyright, France, Mortimer Rice, 1971.
 44. *Sanskrit - English Dictionary*, Sir Monier Monier williams, M.A.K.C.I.E, Oxford at Clarendon press, 1974.
 45. Schau. C.E, *The chronology of ancient Nations*, An English Version of the Arabic text of the Athâr - ul - Bâkiya of Al Biruni. Vestiges of the past, London 1879.
 46. Schlumberger. Daniel. «Surkh kotal», *Ancient Art of Afghanistan*, Translated by Rei Sasaguchi, Tokyo, The Nihon keizai shimbun, 1964.
 47. Sinor. Denis, *The Cambridge History of Early Inner Asia*, Cambridge university press, 1990.
 48. *South Asian Archaeology*, papers from the fourth Archaeologists in western Europe, edited by Maurizio Taddei, volume 2 Naples 1979.
- I. «New finds in Bactria and Indo - Iranian connections»

-
49. Strabo. *The Geography of Strabo*, Translated by H.I.Jones, Vols V; VII, Printed in Great Britain, Loeb Classical Library, 1966; 1969.
50. Tarn. W.W, *The Greeks in Bactria and India*, Cambridge , The univeristy press, 1966.
50. Wilson. H.H, *Antiquities and coins of Afghanistan and Northern India*, Oriental Publishers, Delhi, First Indian reprint, 1971.
51. Yarshater. E, (ed), *The Cambridge History of Iran* , 3(1&2), Cambridge university press, 1993.

مجلات

1. *Archaeologica Iranica*, Miscellanea in Honorem R. Ghirshman, Leiden. E.J. Brill, 1970.
2. Back. Michael, «Die Sassanidischen Staatinschriften», *Acta Iranica* Leiden E.J. Brill, Téhéran. Liège, 1978.
3. Bailey. H. W, «TTaugara», *BSOS* (Bulletin of The School of Oriental Studies), Vol VIII, Part 4, Kraus Reprint, Nendeln /Leichtenstein, 1935–37.
4. Bailey, H. W, «Kanishka», *JRAS* (The Journal of the Royal Asiatic Society), Published by the society, 1942.
5. Fleet. J. F, «The name Kushan», *JRAS* (The Journal of the Royal Asiatic Society), Published by the society, 1914.
6. Henning, W. B. «The Bactrian Inscription», *BSOAS* (Bulletin of the School of Oriental and African Studies), XXIII, 1960.
7. Henning, W. B. «Surkh kotal» Notes and communications, *BSOAS* XVIII, 2, 366 sq, 1956.
8. Henning. W. B. «Bagolango» *BSOAS* XVIII, 2, 366 sq, 1956.
9. Humbach. H, Bactrian Studies, «The Well of Baghlan», *Philologica Iranica*, Selected and edited by Nicholas Sims Williams, Weisbaden,

1985.

10. mariq. A, «La Grand inscription de kanishka et l'eteo - tokharien, l'ancienne langue de la Bactriane» , *JA* CCXLVI , 4, (Journal Asi, atique), 1958.

11. Marshall. J. H, «the date of kanishka», *JRAS*, 1914.

12. Staël - Holstein. Baron A. von, «Was there a kuşana race»? *JRAS*, 1914

13. Thomas. F. W, «The Date of Kanishka», *JRAS* 1914.

۱۴. آريانا، انجمن تاريخ افغانستان، سال پانزدهم، شماره هفتم، ۱۳۳۶. همایون، مقاله «بگولانگو» بفلان.

۱۵. بررسيهای تاريخی، ج ۳، شماره ۶، سال ۱۳۴۷، صفا. ذبيح الله، مقاله «کشانيان و داستانهای ملی ایران».

۱۶. مجله دانشکده ادبيات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال بيست و ششم، پایيز و زمستان ۱۳۷۲، شماره سوم و چهارم، ميرفخرایی. مهشيد، مقاله «بلخ تاريخی»

منابع ایرانی و اسلامی

- ۱) ابن حوقل. صورة الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- ۲) ابوالفدا. تقویم البلدان، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- ۳) بهرام پژود. زردشت، زراتشت نامه، فردریک روزنبرگ، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، طهوری، ۱۳۳۸.
- ۴) بیرونی. محمد بن احمد [ابی الریحان محمد بن احمد البیرونی]، تحقیق ماللهند من مقوله مقبولة فی العقل او مرذوله، لیزیک، اتوهارا سوویتس، ۱۹۲۵.
- ۵) پورداود. ابراهیم، یشتها، جلد اول، کتابخانه طهوری، ۱۳۴۷، چاپ دوم.
- ۶) پورداود. ابراهیم، یسنا، جزوی از نامه مینوی اوستا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، جلد اول، ۱۳۵۶.
- ۷) حبیبی. عبدالحی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، به اهتمام حبیب الله رفیع، کابل، انجمن تاریخ افغانستان، جلد اول، ۱۳۴۵.
- ۸) حدود العالم، مؤلف نامعلوم، حواشی و تعلیقات مینورسکی، با مقدمه بارتولد، ترجمه میرحسین شاه. چاپ کابل، ۱۳۴۲.
- ۹) حسنی (داعی الاسلام). سید محمد علی، وندیداد، حصه سوم کتاب اوستا، به اهتمام حاجی فتح الله مفتون یزدی، ۱۹۴۸ میلادی.
- ۱۰) خانلری. پرویز، تاریخ زبان فارسی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، چاپ هفتم، جلد اول، ۱۳۴۸.
- ۱۱) راشد محصل. محمد تقی (مترجم)، گزیده های زاداسپر، مؤسسه مطالعه و

- تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۶.
- ۱۲) شاهنامه فردوسی «متن انتقادی»، به اهتمام عثمانوف، زیر نظر ع. نوشین، آکادمی علوم اتحاد شوروی، مسکو، ۱۹۶۷.
- ۱۳) شایگان. داریوش، ادیان و مکتهای فلسفی هند، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶.
- ۱۴) صدقی. محمد عثمان، شهرهای آریانا، کابل، بیهقی، ۱۳۵۴.
- ۱۵) طبری. محمد بن جریر، تاریخ الطبری، تاریخ الرسل والملوک، الجزء الثاني، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعة الثانية، دارالمعارف مصر، ۱۱۱۹ هجری قمری.
- ۱۶) کهزاد. احمد علی، کنیشکا، کابل، حمل ۱۳۴۶، طبع دوم.
- ۱۷) گرمال. پیر، فرهنگ اساطیر یونان و رم، ترجمه احمد بهمنش، تهران، دانشگاه تهران، ۴۱-۱۳۴۰.
- ۱۸) گوتشمید. آلفرد فن، تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، ترجمه و حواشی از کیکاووس جهاننداری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.
- ۱۹) لسترنج. گی، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷.
- ۲۰) مرزبان. پرویز، (حبیب معروف)، واژه‌نامه مصور هنرهای تجسمی، تهران، سروش، ۱۳۶۵.
- ۲۱) مستوفی. حمدالله، نزهة القلوب، به اهتمام محمد دبیر سیاقی، تهران، طهوری، ۱۳۶۶.
- ۲۲) مصاحب. غلامحسین، دائرةالمعارف فارسی، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین، ۱۳۴۵، ۱۳۵۶.
- ۲۳) معین. محمد، مزدیسنا و ادب فارسی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.
- مقدسی. ابو عبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.
- ۲۴) نفیسی. سعید، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۱.
- ۲۵) نیبرگ. هنریک ساموئل، دینهای ایران باستان، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، تهران، مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها، ۱۳۵۹.

فهرست اعلام

آرسی ۹۳، ۹۴
 آرسی ← آرشن
 آرسی ← آسی
 آریامازس ۳۷
 آریان ۱۸، ۲۰، ۳۸، ۶۵
 آریانا (ایران شرقی) ۱۸، ۱۹، ۳۴، ۶۰، ۶۴، ۵۴
 ۱۴۵
 آریانها ۱۸، ۲۸
 آریایی ۸، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۹۶، ۱۳۰
 آریاییان ۵۲
 آریاییان ← آریاییها
 آریاییها ۱۸، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۸
 آریوس (هریرود) ۱۹، ۴۹، ۵۸، ۶۴، ۹۸
 آری یا (هرات) ۱۵، ۲۶، ۲۸، ۳۸، ۵۱، ۵۸، ۶۵
 ۷۲
 آستیاگ ۳۰
 آسی ۲۳، ۹۰، ۹۲، ۹۸، ۱۲۴
 آسیا ۲، ۵، ۱۹، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۳
 ۹۶، ۱۱۰، ۱۲۹
 آ-سی ← اشکانی
 آسیانی ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۸
 آسیانی‌ها ۱۲۵
 آسیای درونی ۱۳۹، ۱۵۹
 آسیای شرقی ۲۱، ۷۹

آ

آئیتس ۱۱۳
 آبراهه جیحون ۲۴
 آپادانا ۳
 آپازیاک ۴۱
 آپولو ۶۴، ۷۹، ۸۲
 آپلودوتوس ۸۰، ۸۱، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۶، ۵۸
 ۶۳، ۶۴، ۸۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۱۲۴، ۱۲۵
 آپیس ۱۱۳
 آتاسی ۳۱
 آتنی ۸۰، ۸۵، ۱۳۳
 آخائوس ۴۹
 آدی تیاها ۱۶۲
 آرا ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱
 آراخوزی ۴۰
 آراخوزی ← آراخوزیه
 آراخوزیه ۳۸، ۳۸، ۳۹، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۶۷، ۷۲
 ۷۴، ۷۶، ۸۱، ۱۳۳
 آراخوزیها ۵۲
 آراخوزیه (رخج) ۳۵
 آرال ۲۷، ۵۲
 آرامی ۵۷، ۸۱، ۱۵۹
 آرتاکوانه (آرتاکابانه) ۳۵
 آرتمیس ۱۴۳، ۱۵۲

۱۴۴، ۶۹
 آنتیوخوس ← آنتیوخوس چهارم
 آنتیوخوس ← آنتیوخوس دوم
 آنتیوخوس ← آنتیوخوس سوم
 آنتیوخوس اپیفان ← آنتیوخوس چهارم
 آنتیوخوس پنجم ۷۵
 آنتیوخوس چهارم ۸۵، ۷۵، ۶۹، ۵۹
 آنتیوخوس دوم ۴۷، ۴۵، ۴۰
 آنتیوخوس سوم (کبیر) ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۷۳
 آنتیوخوس هیراکس ۴۱
 آندراگوراس ۴۰، ۴۱، ۴۲
 آنتیوخوس دوم (ثوس) ۴۰، ۴۱، ۴۲
 آیاوانس ۹۵
 آی چوشو ۸۷
 آپلودوروس ۷۱

الف

اُنشو ۱۶۳
 ائوس ۱۱۳
 ائیرینه ونجه ۱۸
 ابرشهر ۱۶۶
 ابوریحان بیرونی ۹۵، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۵۰
 ابیورد ۵۸
 آپاختر ۱۸
 آپارنی ۲۷، ۴۲
 آپاورکتیکنه (آپاورتنه) ۵۸
 اتروسکها ۶۸
 ائک ۱۵۷
 اتیوپی ۱۱۲
 اچوس (بلخاب) ۳۵، ۴۲
 احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم ۱۶، ۱۴۵
 اراتوستنس ۵۳
 آرتایی ۱۹
 اردشیر ۳۴، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۶، ۱۶۷
 اردشیر اول ۳۳
 اردوان ۴۹
 اردوان دوم ۱۰۱
 اردوخشو ۱۶۲

آسیای صغیر ۴۰، ۵۶
 آسیای غربی ۲۷
 آسیای مرکزی ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲
 ۱۳، ۱۵، ۲۳، ۴۵، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۶۲، ۸۰
 ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۹۳، ۹۷، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹
 ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱
 ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۶۵
 آسیایی ۱، ۹، ۱۹، ۵۷، ۸۶
 آسی ها ۹۳، ۹۷
 آشور ۲۲، ۲۹
 آشوری ۲۱، ۲۳
 آشوریان ۲۲
 آشوکا ۱۴۱
 آفریقا ۴
 آگاتوکلس ۵۸، ۷۷، ۷۸
 آگائیس ۲۲
 آلتایی ۶۳
 آلتهایم ۸۱
 آلتین ناق ۱۳۴
 آلتین تپه ۱۰
 آلفرد فن گوتمید ۱۵
 آمودریا ۳، ۶، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۸۹، ۹۰، ۱۱۲، ۱۱۴
 ۱۳۷
 آمودریا ← جیحون
 آمیانوس مارسلینوس ۲۲
 آمی تیس ۳۰
 آنائیتس ۲۰
 آنانیا ۲۰
 آناهیتا ۶۲
 آناهید ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۳۳، ۶۸، ۱۴۳
 آناهید ← آنائیتس
 آناهید ← آناهیتا
 آنتیاکلیداس ۸۶
 آنتی پاتر ۳۸
 آنتی گونوس ۳۸، ۳۹، ۴۱
 آنتیماخوس ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۷۷، ۷۸، ۹۸
 آنتیماخوس ثوس ۶۹
 آنتیوخوس ۲۰، ۴۰، ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۴۷، ۶۴، ۶۶

اسکاندیناوی ۱۱۲
 اسکندر ۱، ۱۳، ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۷،
 ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۵،
 ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۵۶، ۵۹، ۶۴، ۶۷، ۷۹،
 ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۴۰، ۱۴۱
 اسکندرمقدونی ← اسکندر
 اسکندریه ۶۴، ۷۶، ۸۴
 اسکندریه = باختره ۸۹
 اسکیت ۲۴، ۵۲
 اسکیتها ۱۲، ۱۵، ۲۱، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۴، ۲۵،
 ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۵۰، ۷۷، ۱۲۶، ۱۳۰
 اسکیت‌های شرقی ۲۴
 اسکیتی ۲۴، ۵۴، ۶۱، ۷۰، ۹۲، ۱۱۰، ۱۶۷
 اسلام ۱۲۲
 اسلامی ۱۸
 اسلاوی ۹۶
 اسمیت ۱۲۳
 اشپخت ۱۲۳
 اشکانی ۴۲، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۹، ۶۹،
 ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۱، ۸۳، ۸۵، ۹۰،
 ۱۰۱، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۳۹، ۱۴۳
 اشکانیان ۱۵، ۵۰، ۵۸، ۵۸، ۵۹، ۶۴، ۶۹، ۷۱،
 ۷۲، ۷۷، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۹۴، ۱۵۹
 اشوینها ۱۶۲
 اصفهان ۳۸
 افغانستان ۹، ۱۷، ۲۴، ۲۷، ۸۰، ۱۰۷، ۱۰۸،
 ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۴۵،
 ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۵
 افغانستان شرقی ۱۵۳
 افغانستان شمالی ۱۲۴
 افغانی ۱۷
 اقیانوس هند ۱۱۲
 اکباتان ۳۴، ۴۹
 اکسوس ۲۰، ۳۵
 اکسوس ← جیحون
 اگنی ۹۷
 اگنی = عقی ۹۶
 اگوستوس ۵۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۳

اردویسور ناهید ۶۸
 ارسا - کس (= مائوآ - کس - اسکیتی) ۴۲
 ارسا - کس (= مائوآ - کس - اسکیتی) ← ارشک
 ارسطو ۱
 ارشک ۴۱، ۴۲
 ارمنستان ۲۲، ۲۸، ۱۴۳
 ارمنی ۲۲، ۱۲۲، ۱۶۳
 ارمنیه ۶۳
 ارمنیه ← ارمنیه
 اروپا ۲۱، ۷۷، ۹۱، ۹۶، ۹۷
 اروپای شرقی ۱۱۲
 اروپایی ۸۷، ۱۳۱
 آری ۱۹
 ازبکستان ۱۴۱
 اسپاسیاک ۷۶
 اسپانیایی ۹۶
 اسپیتامن ۳۵، ۳۶
 اسپینوس ۷۵، ۸۰
 استاسانور ۳۸، ۴۰
 استپها ۲۳
 استپهای آسیای مرکزی ۱۱۵
 استپهای اورآسیایی ۸۶
 استپهای اوردوس ۵۵
 استپهای ترکمنستان ۱۷
 استپهای خزر ۵۹
 استپهای سیحون ۲۷
 استپهای شمال ۵۵
 استپهای شمالی ۵۰، ۵۲
 استپی ۱۰۹، ۱۱۲
 استرابو ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۳، ۲۴، ۲۴، ۳۶،
 ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۷، ۴۸، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۰، ۶۲،
 ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۲، ۹۳،
 ۹۴، ۹۸، ۱۲۴، ۱۲۵
 استراتو ۸۵
 استن کونوف ۱۳۷
 استوئنه ۵۸
 استیکس ۷۴
 اسکاندا - کومارا ۱۶۰

۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۴، ۵۲
 ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۶۳، ۶۷، ۷۷، ۹۵، ۹۹، ۱۰۷، ۱۰۸
 ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۶۷، ۱۶۸
 ایران بیرونی ۲، ۳
 ایران جنوبی ۹۸
 ایران شرقی ۳، ۶، ۷، ۱۰، ۲۱، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۲
 ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۴۰، ۴۵، ۶۳
 ایران غربی ۲۹، ۳۳، ۳۵
 ایران قدیم ۲۵
 ایران ویج ۹۸
 ایرانی ۸، ۱۵، ۱۸، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۵۳، ۶۲
 ۸۲، ۸۵، ۹۴، ۹۶، ۹۶، ۹۸، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۰
 ۱۳۱، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۰
 ۱۵۹، ۱۶۰
 ایرانیان ۱۸، ۲۱، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۵۲، ۵۷
 ۱۳۰، ۱۴۳
 ایرانیان شرقی ۲۸، ۳۴
 ایرانیان غربی ۲۸
 ایرانی باستانی ۱۸
 ایرانی شرقی ۹۷، ۱۱۷
 ایرانیها ۲۸
 ایرانی - یونانی ۷۰
 ایساپور ۱۵۶
 ایسموس ۶۵
 ایسیک گول ۵۵، ۵۶، ۸۸، ۹۴
 ایلی علیا ۹۱
 ایمائوس ۹۴
 ایندرا ۱۶۲
 ایندوس (سند) ۹، ۶۷، ۷۲، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۵۷
 ایواناس ۱۲۶
 ایونیه ۴۸

ب

بابل ۳۰، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۷، ۷۵، ۸۵
 بابلی ۲۳
 باختر شرقی ۱۲۴
 باختر شمالی ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۳۲، ۱۶۸
 باخترسوس ۲۰

البرز ۴۹
 الیمائیس ۱۴۴
 امرداد امشاسفند ۲۰
 انطاکیه - در - مرو ۴۰
 انطاکیه مرو ۵۸
 انگلیسها ۱۳۰
 انگلیسی ۹۶
 آن - هسی (آ - سی) ۱۲۴
 اوئانیندو ۱۶۰
 اوئه موکدیفیس ۱۳۴
 اوبه ← اوفا
 اوپاراتات ۱۶۰
 اوتیدموس ۲۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۱، ۵۳، ۵۴
 ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳
 ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۷، ۷۸
 ۹۵، ۱۰۰
 اوتیدمیا ۵۲، ۶۷، ۷۴
 اوتیدمیایی ۶۱
 اوخسپارت ۲۲، ۳۶، ۳۷، ۳۸
 اورآسیا ۳، ۵۲
 اورآسیایی ۸
 اورال ۱۱۲
 اوستا ۱۶، ۱۸، ۲۰، ۲۳، ۶۸، ۱۳۰، ۱۴۳، ۱۴۵
 اوستایی ۱۷، ۱۸، ۲۵، ۲۶، ۹۶، ۱۴۲، ۱۴۳
 ۱۴۵، ۱۶۰
 اوشها ۱۶۲
 اوفه ← اوفا
 اوکراتید ۵۷، ۵۹، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲
 ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۷۹
 ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۱۰۹، ۱۲۶، ۱۲۷
 اوکراتیدیا ۷۴
 اومنس ۳۸
 اوند ۱۶۴
 اویغور ۵۴
 اهورا ۱۶۲
 ایپسوس ۳۹
 ایتالیایی ۹۶، ۹۷
 ایران ۲، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۱۸، ۱۹

- برهماییها ۱۳۷
 بسوس ۳۵، ۳۴
 بطالسه ۱۱۳
 بطالسه مصر ۳۳
 بطلمیوس ۲۰، ۲۴، ۵۸، ۵۹، ۹۰، ۹۴، ۹۸
 بطلمیوس سوم اورگه تس (نیکوکار) ۴۷
 بغدادنکه ۱۴۵
 بغدادنکه ← بغه دانکه
 بفلان ۱۴۵
 بفلاننگ ۱۴۵
 بغولانگو ۱۴۵
 بغولانگو ← بفلان
 بغه دانکه ۱۴۵
 بگدان ۱۴۵
 بگرام ۶۲، ۶۶، ۷۱، ۱۱۲، ۱۳۵، ۱۶۷
 بگران ۱۴۵
 بگران ← بفلان
 بگولانگو ۱۴۵
 بگولانگو ← بفلان
 بلاش اول ۱۳۸
 بلخ ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۴۰، ۶۱، ۱۳۸، ۱۶۶
 بلخاب ۸، ۱۶، ۳۵
 بلخ ← باختره
 بلوچستان ۶، ۱۰، ۱۵
 بمبئی ۶۵
 بمپور ۲
 بنادر هند غربی ۱۱۲
 بن غازی ۳۳
 بویاسن ۶۴
 بودا ۱۱۳، ۱۲۸
 بودایی ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۸
 ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۸
 بودایی چینی ۹۵
 بوذاسف ۱۵۶
 بهارات پور ۱۶۴
 بهرام (ورثرخنه) ۱۱۳
 بهلکا ۱۳۸
 بهلیکا ۱۹
- باختره ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۷، ۴۹،
 ۵۹، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۸
 باختری ۱۷، ۲۵، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۸، ۴۵،
 ۵۱، ۵۵، ۶۰، ۶۱، ۶۵، ۸۰، ۸۳، ۸۵، ۸۶،
 ۸۹، ۹۳، ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۴، ۱۱۵،
 ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۰
 باختریان ۲۱، ۲۴، ۳۴، ۳۶، ۵۳، ۶۴، ۷۹، ۸۵،
 ۱۲۲
 باختریان ایرانی ۱۹
 باختریان ← باختریها
 باختریش ۳۱
 باختر یونانی ۶۲، ۱۲۴
 باختریها ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۹۵
 باختریها ← باختریان
 باختری هند ۸۱
 باخدی ۱۷، ۱۸، ۲۵
 بارتولد ۱۶، ۹۶
 باروگازا ۶۴
 بازلیئوس بازلیئون ۱۳۳
 بازلیئوس بازلیئون ۱۳۳
 باکتره ← باختره
 باکتریای یونانی ۱۹
 بالتی ۹۶
 بامیان ۸۵، ۹۴، ۱۲۷
 بخارا ۴۰، ۶۱، ۷۵
 بخل ۱۸
 بدخشان ۱۷، ۵۷، ۱۳۰، ۱۶۷
 براهمی ۵۷
 بربر ۸۵، ۱۳۱
 بربرها ۹۵، ۹۹
 بربرها (بومیان) ۳۷
 بربری ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۶
 برزمهر پُهر ۱۴۹
 برکه ۳۳
 برن شتام ۵۵
 بروج ۶۵
 برهمایی ۷۸، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۵۶، ۱۵۸،
 ۱۵۹، ۱۶۳

پاشوپاتا ۱۳۶
 پاکتولوس ۶۳
 پاکڑس ۱۳۳
 پاکستان ۱۵۳، ۱۵۰، ۱۴۱، ۱۱۱، ۱۰۸، ۱۰۷
 پاکستان غربی ۱۳۰، ۱۱۰
 پالاس ۷۴
 پالی ۷۴
 پامیر ۳، ۱۶، ۱۷، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۹۵، ۱۳۰
 ۱۴۱، ۱۴۰
 پانتالون ۷۸، ۷۷، ۵۸
 پان چائو، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۰
 پان یونگ ۱۴۰
 پ او - تا، ۱۲۴
 پتالنه ۶۴، ۶۵
 پداماواتی ۱۶۴
 پراتیپا ۱۹
 پراکریتی ۷۴، ۷۸
 پرتغالی ۹۶
 پرتوہ ۳۱
 پردیکاس ۳۸
 پشتو ۱۵۰
 پشکیور ۱۶۶
 پک - سم - جون - زانگ ۱۵۷
 پل خمری ۱۴۵
 پلو تارک ۶۶
 پلینی ۲۰، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۹۵، ۱۳۴
 پمپی ۱۱۲
 پنج آب (پنج رودخانه) ۱۷
 پنجاب ۲۸، ۶۵، ۷۲، ۸۳، ۱۳۲، ۱۴۴، ۱۵۷
 ۱۶۸، ۱۶۴
 پنجاب غربی ۷۸
 پو - ت یاٹو، ۱۶۳
 پورانانا ۹۵، ۱۶۲
 پولوکس ۷۴
 پولی بیوس ۴۸، ۴۹
 پونیک ۴۱
 پہلو ۱۳۵
 پہلوی ۱۳۰

بھلیکاس ۱۹
 بھلیکای ہندی ۱۹
 بیر ۶۶، ۶۷
 بیرونی ← ابوریحان بیرونی
 بیشکت ۱۰۹
 بیگ ۱۲۲
 بین النہرین ۳، ۹، ۱۰، ۴۷

پ

پائولوس اوروسیوس ۸۱
 پادشاہ بی نام ۱۳۳
 پادشاہ بی نام ← شاہ بی نام
 پارائہ تاسن ۱۵، ۳۶
 پارت ۱۵، ۲۷، ۳۰، ۳۲، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۱، ۴۲
 ۴۲، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۶۳، ۷۰
 ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۸۵، ۸۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۱
 ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۶۶
 پارٹی ۲۷، ۴۱، ۵۳، ۵۸، ۷۰، ۱۵۰، ۱۶۶
 پارتیان ۲۳، ۸۰
 پارتینہ ۵۸
 پارتیہا ۳۴، ۴۱
 پارس ۱۵، ۱۸، ۲۸، ۳۱، ۳۱، ۳۲، ۳۶، ۴۷
 پارساگاد ۹۸
 پارسوآھا ۹۸
 پارسہ ۱۵
 پارسی ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۴۱، ۶۳، ۹۸، ۹۸
 ۱۴۳، ۱۴۴
 پارسیان ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۸، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۹
 پارسیہا ۲۵، ۲۸، ۵۲
 پارسیہا ← پارسیان
 پارنی ۲۷
 پارنیھا ۹۹
 پاروپامیزاد ۳۸، ۳۹، ۸۴
 پاروپامیسوس ۲۸، ۳۸، ۳۹، ۴۸، ۵۱، ۶۶، ۶۷
 ۶۹، ۷۷، ۱۴۴
 پاسارگاد ۹۸
 پاسی ۹۸
 پاسیانی ۲۳، ۹۸، ۱۲۴

۱۵۰
 تخارستان باختر ۱۱۱، ۱۰۰
 تخاری ۲۳، ۵۵، ۵۷، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶
 ۹۷، ۱۳۰، ۱۵۰
 تخاری باختر ۱۱۶
 تخاریها ۸۷، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۱
 تخاریها ← یوئه چی ها
 تخت جمشید ۳
 تخروی ۹۴
 تخری ۹۷
 تخروری ۹۴
 تراژان ۱۴۱، ۱۳۸
 تراکسیان ۵۸، ۶۳، ۹۸
 ترک ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲
 ترکان ۱۳۱، ۱۳۲
 ترکان ← ترکها
 ترکستان ۱۳۱
 ترکستان افغان ۱۳۷
 ترکستان چین ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۹۶، ۹۷
 ترکستان شرقی ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۱
 ترکستان غربی ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۳۰
 ترکمنستان ۲، ۷، ۱۰
 ترکمنستان جنوبی ۶، ۷، ۱۴۱
 ترکمنی ۹
 ترکها ۱۳۰
 ترکی ۹۶، ۹۷، ۱۳۱
 ترمذ ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۷
 تروگوس ۸۲، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۱۰۱، ۱۲۵
 تس اونگک لینگک (پامیر)، ۱۳۹، ۱۶۱
 تسین هان چو ۸۹، ۹۰، ۱۲۲
 تغارا ۹۴
 تغاری ۹۶، ۹۷
 تکسیلا ۷۶، ۸۴، ۸۵، ۱۳۵، ۱۵۷، ۱۶۵
 تگورایوای ۹۴
 تگوروی ۹۴
 تو- چه نو- لو، ۹۵
 توخارا ۹۵
 تور ۱۳۰

پهلوی پارتنی ۵۳
 پهلویک ۵۳
 پیرآمیہ ۲
 پیرگریمال ۷۴
 پیسوری ۲۷
 پیشاور ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۶۵
 پیش تخاری ۱۵۰، ۱۵۱
 پیش کوشانی ۱۰۸، ۱۱۰

ت

تئوس ۶۰
 تئیا ۱۱۳
 تائو- می ۱۲۲
 تانار ۲۳
 تاجیکستان ۳، ۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۴۱
 تاجیکستان جنوبی ۴
 تارم ۱۳۴
 تارن ۵۵، ۶۱، ۶۳، ۷۵، ۸۱، ۹۸، ۱۲۳
 تاریخ ارمنستان ۲۳، ۱۶۳
 تاریخ الرسل و الملوک ۱۶۶
 تاریخ هرودوت ۲۴
 تاشکند ۱۲۹
 تاش کورگان ۵۷، ۹۴
 تاکلاماگان ۱۳۴
 تانتا ۲۰
 تا- هیا (باختر) ۵۳، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۱۲۳، ۱۲۴
 تا- هیا (تا- هسیا) ۱۲۲
 ت این- چو، ۱۳۴
 تا- یوئه چی ۱۲۲، ۱۲۴
 تا- یوآن (فرغانه) ۵۳، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲
 تبت ۱۵، ۱۳۱
 تبتی ۵۶، ۱۳۰، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۹
 تپوریه ۴۹، ۵۸، ۶۳، ۹۸
 تپه یحیا ۱۰
 تخار ۹۷
 تخارس ۹۶، ۹۷
 تخارستان ۹۵، ۹۷، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۵

جیلجیت سوات ۹۴
جینایی ۱۱۳
جیواکا ۱۵۸

چ

چاکالا (ساگالا) ۶۷، ۷۰
چاندراکانیشکا ۱۳۸
چاندراگوپتا ۳۸، ۳۹
چانگ - کک این، ۴۹، ۵۶، ۵۸، ۸۶، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۹
چریکر ۷۶
چو ۸۷
چوانگ - مو ۱۲۲
چهارجوی (چهار رودخانه) ۱۷
چه ای - لین ۸۷
چه این ۸۷
چه این - ت اولو (قندهار) ۱۳۹
چه این هان شو ۸۸
چه ایو - چیوچه اوئه (کوجولا کدیفیسس) ۱۲۲، ۱۲۴
چه یانگ ۱۳۴
چیا - نی - سه - چیا (کانیشکا) ۱۳۹
چی پین (کی - پین) ۱۲۴
چیترا ۱۵۰
چین ۲۱، ۴۵، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۵، ۹۰، ۹۷، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۶۳
چین شمالی ۸۸
چین غربی ۵۶
چینی ۱۹، ۴۵، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۸۶، ۸۹، ۹۲، ۹۵، ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳
چینیان ۵۸
چینیان ← چینها
چینیها ۹۰، ۹۳، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴

تورا ۲۳
تورانی ۲۳، ۲۳، ۲۳، ۲۸، ۲۹
تورانیا ۲۳، ۲۵، ۷۶، ۱۳۰
تورفان ۹۱، ۹۶، ۹۸، ۱۳۱
توروشکه (ترک) ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۵۷، ۱۶۱
توریوا ۷۵، ۸۰
توشارا ۹۵، ۱۳۹، ۱۶۲
تولخار ۱۰۹
تومن ۸۷
تو - می ۱۲۲
تون - هوآنگ ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۱۳۸
تیریوس ۱۲۷
تیتا نزهیریون ۱۱۳
تیرداد ۴۶، ۵۸، ۱۰۱
تیگلات پیلسر ۲۳
تیمارخوس ۷۵، ۷۶
تین شان ۵۵، ۹۷، ۱۰۹، ۱۳۴

ج

جاده ابریشم ۹۴
جامبودوی پا ۱۳۸
جامو ۱۳۶
جایاسوامی پوترا ۱۵۷
جشت ۱۶
جغرافیای استرابو ۹۲
جلال آباد ۱۶۶
جلوم ۸۶
جمالاپورا ۱۵۸
جوزجان ۱۳۷
جوزجان ← گوزان
جوشکا ۱۳۸، ۱۵۸، ۱۶۱
جوشکاپوترا ۱۵۷
جومه ۶۵
جیحون ۳، ۵، ۶، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۴، ۲۸، ۳۶، ۵۰، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹
جی - راولینسن ۳۰
جیلام ۸۳

ح

- حدودالعالم ۱۶، ۱۷
 حصار ۲، ۳، ۵، ۱۱۶
 حمدالله مستوفی ۱۶
 حوضه تارم ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۹۵، ۹۶، ۱۳۱، ۱۶۰
 حوضه گنگ ۱۲۹

خ

- خاقان ۱۲۲
 خالاتس ۱۳۶، ۱۳۷
 خالچین ۱۱۴، ۱۲۷
 خانتی ۲۷
 خاور دور ۴، ۱۱۷
 خاور نزدیک ۹
 ختن ۵۷، ۹۶، ۹۷، ۱۳۷، ۱۶۱
 ختنی ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸
 ختنی باستان ۹۷
 خجند ۵۳
 خراسان ۷، ۱۶۶
 خرم آباد ۱۵
 خرنا ب ۱۷
 خروشتی ۵۷، ۶۷، ۷۴، ۸۶، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲
 خزر ۵۲
 خزرها ۱۲۲
 خسرو ۱۶۳
 خشایارشا ۲۵، ۲۷، ۳۲، ۳۳
 خشت ۱۶
 خشترپه ۱۵۸
 خلیج فارس ۹، ۲۸، ۸۵، ۱۴۱
 خوارزم ۵۰، ۸۰، ۹۸، ۱۶۶
 خوارزمی ۲۵، ۳۱، ۸۱، ۱۵۰
 خورنی ← موسی خورنی
- د
- دثوها ۲۵
 دائرةالمعارف مصاحب ۲۹
 داتافرن ۳۵

- دادارشیش ۳۲
 داراپسا ۲۰
 داریوش اول ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۵۹، ۶۳
 داریوش ← داریوش سوم
 داریوش سوم ۲۳، ۲۶، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۵۴
 داشلی ۸
 دالورزین ۱۱۶
 دالورزین تپه ۱۱۴
 دانوب ۵۲
 داههای ۴۲
 داههای (دائهای) ۹۰
 داههایها ۲۷، ۳۱
 دجله ۲۸
 دروازه آهن (در آهنین) ۹۴، ۹۵
 دروازه‌های کاسپین ۳۴
 دره جیحون ۹۵
 دره زرافشان ۶، ۸۰
 دره فرغانه ۸۰
 دره کابل ۷۵، ۱۳۲
 دره وی ۸۹
 دریاچه آرال ۱۷، ۶۲
 دریاچه خزر ۲۷
 دریاچه خزر ← دریای خزر
 دریای اژه ۳۳
 دریای خزر ۲۳، ۲۴، ۳۱
 دریای سیاه ۱۱۲
 دریای شرقی ۲۴
 دریای کاسپین ۸۵
 دریای کاسپین ← دریای خزر
 دریتراشترا ۱۹
 دژ پنجیکنت ۱۱۷
 دژخالچین ۱۱۶
 دوا ۱۶۲
 دواپوترا ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۴۱
 دواکولا ۱۴۱
 دهخدا ۱۳۰، ۱۳۷
 دیمتريا ۵۲، ۷۴
 دیمترياس ۶۸

رومی ۶۸، ۸۱، ۹۶، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۲۸،
۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۵۸، ۱۶۰
رومیان ۱۲۸، ۱۳۸
رومیها ۶۸
ریگ ودا ۱۶۲
ریوم ۱۶۰

ز

زنوس ۶۰، ۶۸، ۷۴، ۱۵۲
زاریاسپا ۲۰
زاریسپا ۲۰
زاگرس ۲۲، ۷۶
زراتشت نامه ۲۰
زرتشت بهرام پزود ۲۰
زرتشت ← زردشت
زردشت ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۲۹، ۱۵۱
زردشتی ۲۱، ۲۲، ۳۲، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۱،
۱۶۰
زردشتیان ۲۵
زردهشت ۲۹
زردهشت ← زرتشت
زرنگ ۳۸، ۴۹، ۵۱، ۶۷، ۷۱، ۷۲، ۱۰۱
زنجیلاک ۱۶
زوکور ۱۵۷

ژ

ژاپن ۱۱۶
ژرمنی ۹۶
ژوپیتر ۶۲، ۶۸
ژوپیتر - زنوس ۴۵
ژوستین ۲۴، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۷، ۶۶، ۶۷، ۶۹،
۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۸۲، ۸۴، ۹۲، ۱۰۱،
۱۲۵
ژولیوس سزار ۵۶

س

سائوراشترا (گجرات) ۱۳۵، ۱۳۶
سارائوس توس ۶۴

دیمتریوس ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۱، ۶۲،
۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۸، ۶۹، ۶۹، ۷۰، ۷۱،
۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۵، ۹۹
دیمتریوس نیکاتور ۸۰
دیودوت ۴۲، ۴۵، ۴۸، ۵۰، ۶۱، ۶۳، ۷۰، ۷۸
دیودوت اول ← دیودوت
دیودوت دوم ۴۶، ۴۷، ۶۰
دیودوتی ۶۸
دیودور ۳۸
دیوسکورها ۷۴، ۷۹

ذ

ذرانگیانه (زرنگ) ۳۵

ر

راجه ترنجینی ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱
راولینسن ۲۵، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۵۹، ۷۲، ۷۴
رخشه ۱۱۷
رگاس - ای - دن ۱۵۷
رنه گروسه ۲
روبا ۱۶
رودخانه ایللی ۸۸، ۸۹
رودخانه بلخ ۲۰
رودخانه جیحون ۹۵
رودخانه دُن ۳۱
رودخانه زرد ۱۳۹، ۱۶۱
رودخانه کابل ۳۸
رودخانه وختش ۱۱۳
رود دهاس ۲۰
رودرا ۱۶۲
روسها ۱۳۰
روسیه ۲۴، ۵۲
روشنک ۳۶، ۳۷
روم ۵۶، ۵۷، ۷۴، ۷۵، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۸،
۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۵۳، ۱۵۵
روم شرقی ۳۳
روم غربی ۳۳
روم مدیترانه‌ای ۱۱۵

سغد جنوبی ۹۸
 سفدی ۲۵، ۵۳، ۵۴، ۵۱، ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۵۰
 سفدیان ۳۶، ۵۳
 سفدیانا (سغد) ۹۴
 سفدیان ← سفدیها
 سفدیها ۹۵
 سفدیها ← سفدیان
 سفیدکوه ۱۶
 سکا ۳۱، ۵۲، ۱۳۰
 سکارائوکا ۹۲، ۹۴، ۱۰۱
 سکارائوکایی ۹۸
 سکارائولی ۲۳، ۵۰، ۵۳، ۹۲، ۱۲۴
 سکاها ۲۳، ۲۴، ۳۳، ۳۶، ۵۳، ۷۶، ۸۸، ۹۲، ۹۲
 ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۵
 ۱۴۰
 سکاها ی ایرانی ۹۴
 سکاها ی شرقی ۹۴
 سکاها ی غربی ۹۴
 سکایی ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۳۶، ۴۰، ۵۰، ۵۲، ۵۳
 ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱
 ۱۲۸، ۱۳۳
 سکاییه ۲۴، ۵۳، ۹۲
 سگستان ۲۴، ۱۰۱
 سلنو (کلتو) اسکیتها ۲۴
 سلنتی ۹۶، ۹۶، ۹۷
 سلجوقیان ۱۲۲
 سلن ۱۱۳
 سلوکوس ۳۸، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۷۰
 سلوکوس دوم کالی نیکوس ۴۱، ۴۲
 سلوکوس ← سلوکوس دوم کالی نیکوس
 سلوکوس کالی نیکوس ۴۸
 سلوکوس نیکاتور ۳۹، ۴۱
 سلوکی ۳۸، ۴۵، ۴۶، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۶۴
 ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۱
 سلوکیان ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۰
 ۵۹، ۷۵
 سمردیس ۳۱، ۳۲
 سمردیس (تانوکسیارس) ۳۰

سارائوکا ۹۲، ۹۳
 سارائوکا ← سکارائوکا
 سارد ۶۳
 ساریانیدی ۶، ۷
 ساسانی ۲۸، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۶۶
 ۱۶۸، ۱۶۷
 ساسانیان ۲۳، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۷
 ساسس ۱۳۰
 ساکتا ۱۳۹
 ساکها ۱۳۰
 سالامیس ۲۵
 سالنامه های سلطنتی ۹۵
 سامورامات ۲۲
 سامورامات ← سمیرامیس
 سامی ۲۸، ۵۷
 سانچی ۱۵۶
 ساندراکوتوس ۳۹
 ساندراکوتوس ← چاندراگوپتا
 سایی (سکایی) ۹۱
 سایی وانگ (شاه سکا) ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۳
 سَپدبیزس ۱۲۶، ۱۲۷
 سینم ۹۶
 سراپیس ۱۱۳، ۱۶۰
 سرخان دریا ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۷
 سرخ کتل ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۱
 ۱۵۲، ۱۵۳
 سیرس ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۴
 سمرت ۳۱، ۱۳۰
 سمرتها ۲۳، ۱۰۹
 سمرتی ۱۱۰
 سرودهای اوستا ۲۰
 سریانی ۱۲۲
 سربیکا ۵۶
 سرینگار ۱۵۷
 سه - کی ۸۹
 سفد ۳، ۱۵، ۲۸، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۵، ۴۹
 ۵۱، ۵۳، ۵۳، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۷۰، ۷۱، ۷۶، ۷۷
 ۹۰، ۹۲، ۱۱۱، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۶۶

ش

شائونانوشانو ۱۳۷
 شاپور ۱۶۸، ۱۶۶، ۱۶۵
 شاپور دوم ۱۶۷
 شاکها (توروشکه) ۱۳۱
 شاکها ← ساکها (توروشکه)
 شاه اوتیدموس ۶۲
 شاه اوتیدموس ← اوتیدموس
 شاه بی نام ۱۳۲
 شاه کانیشکا ۱۵۸، ۱۵۱
 شاه کانیشکا ← کانیشکا
 شاه کانیشکا ← کانیشکا - نیکاتور
 شاهنامه ۲۳، ۲۹، ۱۳۰
 شاهی ۱۳۱
 شاهیه (شاهیا) ۱۳۰
 شبه قاره هند ۱۱۲
 شرق دور ۱۱۲
 شرق میانه ۱۱۲
 شرق نزدیک ۱۱۲
 شرق نزدیک باستان ۸۲
 شوانگ - می ۱۲۲
 شوروی ۷
 شوش ۱۹، ۳۰، ۶۲، ۱۵۳
 شهادت ۱۰
 شهرهای آریانا ۱۶
 شهریور ۱۶۰
 شی چی ۸۷، ۹۲
 شیوا ۱۱۳، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷،
 ۱۶۵، ۱۶۲
 شیوایی ۱۱۳، ۱۳۶، ۱۶۲

ط

طاش قوران ۱۷
 طبری ۱۶۶

ع

عثمان صدقی ۱۶
 عربی ۱۱۱، ۱۵۰

سمرقند ۳۶، ۶۲
 سَنَب ۱۲۶
 سَنَبَس ۱۲۶
 ستروک ۱۰۱
 سنسکریت ۹۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۳،
 ۱۵۶
 سنسکریتی ۱۳۷
 سنگلچی ۱۵۰
 سوتر (رهایی بخش) ۴۷
 سوتلج ۶۵، ۶۷، ۱۶۴
 سوس ۵۶
 سوس ← سرس
 سورن ۱۰۱
 سوریه ۴۰، ۴۱، ۴۶، ۵۰، ۶۴، ۶۸، ۷۳، ۷۵
 سوزیانا ۴۷
 سوافاگاینس ۶۶
 سو - لَه چین ۵۶
 سولی ۳۸
 سه ۸۹
 سیائویوئه چی (یوئه چی کوچک) ۹۰
 سیرتیوس ۳۸
 سیری ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۳
 سیریایی ۵۴
 سیجون ۱۵، ۲۴، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ۵۰، ۵۳، ۶۴،
 ۷۶، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۵۱
 سیدمحمدعلی حسنی (داعی الاسلام) ۱۶
 سیرا ۳۶
 سیردریا ۲۳، ۳۱، ۳۶، ۸۹، ۱۱۲
 سیردریا ← سیجون
 سیروپولیس ۳۱، ۳۵
 سیستان ۲، ۳۵، ۷۵، ۷۶، ۸۱، ۱۲۶، ۱۶۴
 سیسی میترس ۳۶، ۳۷
 سیگردیس ۶۴
 سیمیرچیہ ۵۵، ۱۰۹
 سین تو (هند) ۹۰
 سینک یانگ ۵۴، ۱۳۴
 سینه ۵۶

قرقیزستان ۱۴۱
 قرہ تپہ ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶
 قرہ شہر ۹۶، ۱۳۱
 قفقازی ۱۳۱
 قندھار ۳۵، ۷۸، ۸۴، ۸۵، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳
 ۱۵۳، ۱۵۰
 قندھاری ۱۲۷
 قوچان ۷
 قوندوز ۱۷، ۶۱، ۷۳، ۷۷، ۸۰
 قیصر ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱

ک

کائوسیہ ۷۸
 کائوشیمی ۱۶۵
 کائو - فو (کابل) ۱۲۴
 کابل ۳۸، ۶۰، ۶۴، ۶۵، ۷۴، ۷۸، ۸۳، ۸۶، ۱۲۷
 ۱۲۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷
 کاپادوکیہ ۶۳
 کارلوفسکی ۹، ۱۲
 کاسپین ۲۳، ۲۸، ۱۴۴
 کاستور ۷۴
 کاشغر ۲۴، ۵۶، ۵۷، ۹۴، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۶۱
 کاغان ۱۲۲
 کافر قلعہ ۱۴۵
 کاما (غرب اورال) ۱۱۲
 کانچو ۹۰، ۹۴
 کان سو ۸۸، ۹۳، ۹۷، ۱۳۲
 ک - آنک - چو ۱۲۹، ۱۳۰
 کانتیا ۱۳۷
 کانتیتی ۱۳۷
 کانتیتی ← کانشیکا
 کانیک ۱۳۷
 کانیک ← کانشیکا
 کانیسکا ۱۳۶
 کانیسکا ← کانشیکا
 کانشینا ۱۳۷
 کانشینا ← کانشیکا
 کانشیکا ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۶

عمان ۹
 عیلام ۲

غ

غربی ۱۶۳
 غوزان ۱۳۷
 غوزان ← گوزان

ف

فارسی میانہ ۱۸، ۱۱۵، ۱۶۶
 فرات ۲۸، ۴۲، ۴۷
 فرات سفلی ۷۶
 فرادا ۳۲
 فرانسوی ۱۴۹
 فرانسه ۹۶
 فرای ۶۷، ۶۹، ۱۲۲، ۱۳۳، ۱۵۶
 فردریک روزنبرگ ۲۰
 فردوسی ۱۷
 فرغانہ ۴۷، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۹۱، ۹۲، ۱۰۹
 فرہاد ۷۱
 فرہاد چہارم ۱۰۱
 فرہاد دوم ۱۰۱
 فریژی ۱۴۲
 فرینی (فرونی) ۵۴، ۵۷
 فری یاپت ۵۱، ۵۹
 فسیگاخاریس ۱۲۶، ۱۲۷
 فن سالت ۷۳، ۷۴
 فن بہ ۱۲۳
 فونی ۵۷
 فونی ← فرینی (فرونی)
 فو - وانگ ۱۳۴
 فیروز کوه ۱۶
 فیلیپ ۳۸
 فیلیپ کول ۱۰

ق

قاضی پور ۱۳۵، ۱۳۶
 قبرس ۳۸

کنک ← کانیشکا
 کوئی شوئی (جیحون) ۸۸
 کوبرا ۱۶۲
 کوپت داغ ۷
 کوجولا ۱۴۱، ۱۳۶، ۱۳۱، ۱۲۹
 کوجولا کدفیسس ۱۴۱، ۱۳۰، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۱، ۱۳۲، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۲
 کوجولا ← کوجولا کدفیسس
 کوچا ۱۳۱، ۹۷، ۹۶، ۹۱
 کوچی، کچوچیه ← کوچا
 کورتيوس ۳۷، ۳۶
 کورتيوس ← کيتوس کورتيوس
 کورشان ۱۲۱
 کورشان ← کوشان
 کورکت ۳۵
 کورو ۱۹
 کوروش ۳۶، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۱۳
 کوسم ۱۶۵
 کوشان ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۹۷، ۹۰
 ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵
 ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۵۵
 ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷
 ۱۶۸
 کوشانا ۱۴۰، ۱۲۳
 کوشانشهر ۱۶۷، ۱۶۵
 کوشانو ۱۴۰، ۱۲۳، ۱۲۳
 کوشانها ۱۳۱
 کوشانی ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۰، ۹۷، ۹۳، ۸۲، ۲۴
 ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶
 ۱۱۷، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱
 ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰
 ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۰
 ۱۶۲، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷
 ۱۶۸، ۱۶۷
 کوشانیان ۱۱۰، ۱۰۷، ۱۰۰، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۰
 ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰
 ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۵۸
 ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸

۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴
 ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵
 ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵
 کانیشکا - نیکاتور (شاه کانیشکا) ۱۴۸
 کانیشکا - ی سوم ۱۶۸
 کانیک ۱۳۷
 کانیکا ۱۳۶
 کانیکا ← کانیشکا
 کانیک ← کانیشکا
 کانیک ← کانیکه
 کانیکه ۱۳۷
 کانیکیا ۱۳۷
 کانیکیا ← کانیشکا
 کانینگهام ۱۶۷، ۱۴۳، ۱۳۲، ۱۲۶، ۸۵، ۷۴
 کیسه ۱۵۳، ۹۰، ۸۴
 کنزیاس ۳۰، ۲۹، ۲۲، ۲۱، ۱
 کتیبه بیستون ۳۲، ۳۱
 کتیبه نقش رستم ۱۶۷
 کدفیسس ۱۶۱، ۱۴۴، ۱۳۹، ۱۲۳
 کدفیسس ← کوجولا کدفیسس
 کرتیر ۱۶۸
 کرمان ۲
 کرمانیه ۲۸، ۱۵
 کره ۱۱۶
 کریشنا ۱۶۳
 کش ۱۶۶، ۱۲۲
 کشان ۱۲۲
 کشانی ۱۲۲
 کشانیان ۱۲۲
 کشانیه ۱۲۲
 کشمیر ۱۶۱، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۰، ۹۰
 کشمیری ۱۳۷
 کعبه زردشت ۱۶۶
 کفرنگان (کافرنگان) ۱۰۹
 کلان ۳۰
 کمبوجیه ۳۲، ۳۱
 کنتم ۹۷، ۹۶
 کنک ۱۳۷

گشتاسب ۲۹، ۲۲، ۲۰
 گلها (گالها) ۴۲
 گنگ ۱۵۹، ۱۵۱
 گوبل ۱۶۷
 گوپتایی ۱۱۷
 گوزان ۱۳۷
 گوشان ۱۲۱
 گوشان ← گوشان
 گوگ تورکها ۱۲۲
 گوگمل ۳۴، ۲۶
 گوندوفارنس ۱۳۳، ۱۲۹، ۱۲۷
 گیرشمن ۱۶۷، ۱۳۷
 گی لسترنج ۱۶
 گیو (لائوشانگ) ۸۸

ل

لائودیس ۷۲
 لاتینی ۱
 لادخ ۱۳۶
 لان-سی ۸۹
 لان شی ۱۹
 لاهور ۶۷
 لدا ۷۴
 لرستان ۱۵
 لوت ۲
 لوت کوه ۱۵۰
 له ۱۳۶
 لهراسب ۱۶۰
 لیبایها ۳۳
 لیبه شرقی ۳۳
 لیدیه ۳۰

م

مات ۱۲۱
 ماتورا ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶
 ۱۶۸، ۱۶۶، ۱۶۳، ۱۵۸، ۱۵۶، ۱۵۲، ۱۴۱
 ماد ۱۵، ۲۲، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۶، ۴۷، ۴۹
 ۷۵، ۵۸

کوشنی ۱۲۵
 کوفن ۳۸
 کوکچه ۱۷
 کوندوز ← قوندوز
 کون لون ۵۴، ۱۳۴
 کونوف ۹۴، ۱۳۱
 کونیندا ۱۶۵
 کوه حصار ۱۶
 کوههای تین شان ۵۴
 کوههای حصار ۸۰
 کوههای شاش (چاچ) ۱۶۶
 کویی - چوانگ (کوشان) ۱۲۲
 کویی - شوآنگ (کویی - چوانگ) ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷

کویی - شونگ ← کویی - شوآنگ

ک - بانگ ۹۰

کی پین ۹۰، ۹۲

کیف ۱۱۲

کی لین ۸۸

کینتوس کورتیوس ۱۶

کینیچا ۱۳۷

کینیچا ← کانیشکا

کیو - نسیو - کیو ۱۲۲

گ

گنوماتات (سفندات) ۳۲

گاردنر ۴۱، ۶۵، ۶۸، ۷۳، ۷۸، ۸۵

گایا ۱۵۸

گایگر ۲۰، ۲۳، ۲۵

گجرات ۶۵

گدروزی ۴۰

گدروزی ← گدروزیه

گدروزیه ۱۵، ۳۹، ۷۶

گرشویج ۱۴۸

گرگان ۲، ۷، ۵۸

گروسه ۹۴، ۱۳۱

گرنفون ۳۳

گزیده‌های زاداسپرم ۲۳

مرگیانها ۳۲	مادها ۱۸، ۱۹، ۳۰، ۳۳
مرو ۱۵، ۵۸، ۵۹، ۷۶، ۹۸، ۱۰۱، ۱۶۶	مادی ۲۸، ۲۹
مرو ← مرگیانا	مادیها ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۳۴، ۵۲
مزار شریف ۱۴۵	ماراتن ۲۵
مزدیسنا و ادب پارسی ۲۹	مارس هندی ۱۶۰
مزدیسنايي ۱۱۶	ماروتها ۱۶۲
مسیحی ۱۵۳	ماریک ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲
مشهد ۷	ماساگت ۲۴، ۳۱، ۵۰، ۶۳
مصر ۳۸، ۴۰، ۴۸، ۵۶، ۶۳، ۱۱۲	ماساگتها ۳۱، ۵۰، ۸۷
مصری ۱۱۳	ماساگتی ۵۳
مغان ۳۱، ۳۲	ماسیس نس ۳۳
مغ باختری ۲۲	ماگا ۱۶۵
مغولان ۶۳	ماگاها ۱۶۴
مغولستان ۵۵	ماگنزا ۵۱
مغولی ۱۳۱، ۱۳۲	ماگنزیایی ۴۸
مقدسی ۱۶، ۱۴۵	مانوی ۱۱۳
مقدونی ۳۵، ۴۳، ۱۲۷، ۱۶۰	ماوراءالنهر ۶۰
مقدونیان ۱۹، ۳۶، ۷۸	ماورای اکسوس ۲۰
مقدونیان ← مقدونیه	ماورای جیحون ۲۵
مقدونیه ۳۴، ۳۵	ماهشوار ۱۳۶
مکد اول ۱۳۳	ماهوکانشکا ۱۴۰
مکران ۱۵	ماهوکانشکا ← کانشکا
مگادا (هند شرقی) ۱۳۹	م. توسی ۲، ۹
مگاس سوتر ۱۳۳	مجوس ۲۲
مگاس سوتر (منجی بزرگ) ۱۳۲	مدیترانه ۱۱۰، ۱۲۹
ماندر ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۷، ۸۴، ۸۵	مدیترانه‌ای ۱۱۲
موتون (ماتوتون) ۸۸	مردونیوس ۳۳
موریا ۳۸، ۳۹، ۶۰	م.ر.روشه ۶۹
موسس خورناسی ۲۳	مرغاب ۱۳۷
موسس خورناسی ← موسی خورنی	مرکنده ۳۶
موسی خورنی ۲۲، ۱۶۳	مرگوش ۳۲، ۵۸، ۵۹
مونجان ۱۵۰	مرگوش ← مرگیانا
مهابهارات ۱۹	مرگیان ۵۹
مهارجه ۷۴	مرگیانا ۳، ۱۰، ۱۵، ۲۶، ۲۸، ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۵۱
مهاسنا ۱۶۰	۵۸، ۵۹، ۷۲، ۹۰، ۱۲۳
مهر ۱۱۲	مرگیانا ← مرو
مهرآمان ۱۴۹	مرگیان ← مرگیانا
مهرداد ۵۰، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۱	مرگیانی - باختری ۳، ۷، ۸

و

واجشکا ۱۵۸، ۱۶۰
 واحه اوبه ۱۶
 واحه اوبه ← اوفا
 واحه بخارا ۱۲۱
 واخان ۱۷
 واردک ۱۶۲
 واششکا ۱۵۶
 واششکا ← واسیشکا
 واسودوا ۱۲۳، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴،
 ۱۶۵
 واسودوا - ی دوم ۱۶۸
 واسودوا - ی سوم ۱۶۸
 واسیشکا ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱
 واسیشکا (وازشکا) ۱۴۰
 واسیشکا - ی دوم ۱۶۸
 وانسی کریتوس ۱۵
 وانگ ۱۲۲
 وانگ مانگا ۱۳۴
 وایو (وای) ۱۶۲
 وخان ۱۷، ۱۳۰
 وخش ۱۱۳
 ورثرغنه ۱۴۳
 وساجن ۱۶۳
 ولگا ۱۱۲
 وندیداد ۱۶
 وننتی ۱۶۰
 وو - تی (چین - یوآن) ۸۶
 وو - سان ۵۵، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۱۱۰، ۱۳۰
 ویجایا کیرتی ۱۳۷
 وی - چی ۱۶۳
 ویشاکا ۱۶۰
 ویشنو ۱۶۲، ۱۶۳
 ویلسن ۱۹، ۳۰، ۴۵، ۶۱، ۶۵، ۶۶، ۷۳، ۷۵
 ویما ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۵۶
 ویما کدفیس ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۵
 ویما کدفیس ← ویما

۹۹، ۹۴، ۹۰، ۸۵، ۸۳

مهر ← میترا
 میترا ۸۲، ۱۴۲
 میترو ۱۴۲
 میترو ← میترا
 میلت ۳۳
 مینروا ۶۸، ۶۹
 مینورسکی ۱۶

ن

نارابین ۵۶، ۵۷، ۹۴
 ناگا ۱۶۵
 ناگاها ۱۶۴
 نانائیه ۱۶۵
 نان - تئو - می ۸۹
 نبردلاده ۳۳
 نبرد میکال ۳۳
 نبرزنس ۳۴
 نرون ۵۶
 نریوسنگ ۱۳۰
 نزهة القلوب ۱۶
 نقش رستم ۱۶۶
 نمازگاه ۱۰
 نوآن اولاً ۵۵
 نو - چی ۸۸
 نو - چی ← یوئه چی
 نو - شی ۸۸
 نو - شی ← یوئه چی
 نوکونزوکو ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲
 نه نه (ننا) ۱۶۲
 نیبرگ ۲۵
 نیروانا ۱۳۸
 نی که ۷۴، ۱۲۷، ۱۶۰
 نینوا ۲۲
 نینوس ۲۲
 نیناس ۲۲

۱۲۷، ۱۲۶، ۱۰۰، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳
 هموارکنوس ۴
 هند ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۵، ۲۱، ۲۴، ۲۸، ۳۵
 ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۶۴، ۶۵
 ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸
 ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۹۲، ۹۴
 ۹۵، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱
 ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۲۹
 ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹
 ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳
 ۱۶۴
 هند شرقی ۱۴۱
 هند شمالی ۱۱۰، ۱۴۱
 هند غربی ۸۳، ۱۶۱
 هند مرکزی ۱۴۱
 هندو اروپایی ۸، ۲۱، ۲۷، ۳۱، ۹۶، ۹۷، ۱۲۵
 ۱۳۱
 هندواروپایی شرقی ۹۶
 هندواروپایی غربی ۹۶
 هندواسکیتها ۱۴۳
 هندواسکیتی ۱۴۴
 هندو ایرانی ۲۷
 هندو ایرانیان ۱۵
 هندوباختری ۶۹
 هندوپارتی ۱۳۳
 هندوستان ۲۴، ۱۴۲
 هندوستان ← هند
 هندوکش ۳، ۶، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۳۸، ۴۹، ۶۱، ۶۵
 ۶۷، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۶، ۹۵
 ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰
 ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۵۳، ۱۶۶، ۱۶۷
 هندو وداییها ۲۸
 هندی ۱۹، ۲۷، ۳۹، ۵۷، ۶۲، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱
 ۷۳، ۷۴، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۵، ۸۶، ۹۵، ۱۱۲
 ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۴
 ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳
 هندیان ۲۶، ۶۷، ۱۳۰، ۱۳۶
 هندیان شمالی ۲۸

۵
 هائو-می (او-بی) ۵۳
 هادریان ۱۳۸
 هارپایی ۸
 هارپایی شور توگای ۴
 هان ۵۸، ۸۶، ۸۷، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۵۹
 هان شو ۹۱
 هخامنشی ۲۶، ۳۳، ۵۰، ۶۲، ۱۰۸، ۱۱۵
 هخامنشی - اسکندری ۵۹
 هخامنشیان ۳۴، ۵۴، ۵۹، ۶۲، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۷
 ۱۵۳
 هراثوس (میانوس) ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷
 هراثهئوس ۱۲۶
 هراثهئوس ← هراثوس
 هرات ۱۵، ۱۶، ۷۰، ۸۱
 هراس ۱۲۶
 هراکلس ۱۲۷، ۱۶۰
 هراهواتیش ۳۲
 هرتسفلد ۳۰، ۱۶۷
 هرکولس ۶۸
 هرمانوس (هرمانوس کاذب) ۱۲۷، ۱۲۸
 هرمزد دوم ۱۲۱، ۱۶۷
 هرمزد دوم ← هرمزد دوم
 هرودوت ۱، ۱۲، ۱۸، ۱۹، ۳۰، ۳۳
 هریرود ۱۶، ۱۹
 هزار ۲۰
 هسوان تسانگ ۱۳۹، ۱۴۱
 هسی (پا) تون ۱۲۲
 هسین - می ۱۲۲
 هسیه ۱۳۴
 هسی - هو (بیغو) ۱۲۲
 هفتالی ۱۳۰
 هلاس ۵۰
 هلنی ۹، ۳۳، ۵۵، ۶۴، ۷۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲
 ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۵۲، ۱۵۳
 هلنیسم ۱۵۲
 هلیوس ۱۱۳، ۱۴۲
 هلیکان ۶۸، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۰

یسنا ۱۳۰
 یشتها ۶۸
 یز - کائو - چن ۱۳۳
 یینی سئی ۵۶
 یوئی چی (یوئی) ۱۳۰
 یوئه چی ۵۳، ۵۵، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳،
 ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۲۳،
 ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸،
 ۱۳۹، ۱۴۰
 یوئه چی بزرگ ۹۷، ۱۲۶، ۱۳۲
 یوئه چی بزرگ ← تایوئه چی
 یوئه چی کوچک ۵۷، ۹۵، ۹۷
 یوئه چی کوچک ← سیائو یوئه چی
 یوئه چی = کوشانا ۱۶۳
 یوئه چی ها ۸۷، ۹۴، ۱۰۰، ۱۲۵
 یو - تین (هو - تین ختن)، ۵۳
 یو - چی ۸۸
 یو - چی ← یوئه چی
 یو - شی ۸۷، ۸۸
 یو - شی ← یوئه چی
 یونان ۴۵، ۵۰، ۵۷، ۵۸، ۷۰، ۷۴، ۸۶، ۹۰،
 ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۳۰
 یونانی ۱، ۲، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۹، ۳۳،
 ۳۴، ۳۷، ۳۷، ۴۳، ۴۵، ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۵،
 ۵۷، ۶۱، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۷۷، ۷۹، ۸۰،
 ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷،
 ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳،
 ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹،
 ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷،
 ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۶۶
 یونانیان ۱، ۱۹، ۲۱، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۴۵، ۵۰، ۵۲،
 ۵۳، ۵۶، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۶،
 ۹۲، ۹۴، ۹۹، ۱۱۱، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۵۲
 یونانیان ایونی ۳۳
 یونانیان باختری ۴۵، ۴۷، ۵۰، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۶۰،
 ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۹۹، ۱۲۵
 یونانیان شرقی ۷۳
 یونانیان مقدونی ۲۱

هندیان ← هندیا
 هندی باستان ۹۶
 هندی میانه ۷۴
 هندیا ۳۳
 هنینگ ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱
 هو ۱۲۱
 هوان تسانگ ۹۵
 هو - تسائو ۱۲۲
 هوتن ۲۳، ۳۰
 هوشکا ۱۳۸، ۱۶۱
 هونها ۵۷، ۱۱۰، ۱۲۲
 هونها شرقی ۵۵
 هویشکا ۱۲۳، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸،
 ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸
 هوهان - شو (هیوهان - چو) ۱۲۲
 هوئی ۱۳۹
 هیانیس ۶۵
 هی - تون ۱۲۲
 هیداسپس ۸۳
 هیرث ۱۳۱
 هیرکانی ۲۷
 هیرکانیه ۲۳، ۲۷، ۳۲، ۴۰، ۴۹، ۵۸، ۱۲۸
 هیرکودس ۱۰۰، ۱۲۶، ۱۲۷
 هیشاسب ۳۳
 هیلمند ۹، ۱۱
 هیو - می ۱۲۲
 هیونگ - نو (هسیونگ - نو) ۵۷، ۸۷، ۸۸، ۸۹،
 ۹۱، ۱۲۳
 هیوهان - چو ۱۲۳

ی

یائودیا ۱۶۵
 یائودیاها ۱۶۴
 یارکند ۲۴، ۵۷
 ییغو ۱۲۴
 ییغوها ۱۲۷
 یدق ۱۵۰
 یدق مونجی ۱۵۰

یونانی بودایی ۱۵۳
 یونانی رومی ۱۵۳
 یونانیهای مقدونی ۳۵
 یووغه (یوغو) ۱۳۱
 یووغه (یوغو) ← ییغو

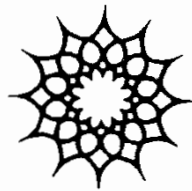
یونانی ایرانی ۱۱۴
 یونانی باختر ۴۷، ۵۵، ۶۶، ۶۹، ۷۷، ۹۰، ۹۱
 ۹۷، ۱۱۰
 یونانی باختری ۵۴، ۵۵، ۷۱، ۸۱، ۸۸، ۹۶، ۱۰۸
 ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴
 یونانی باستان ۱۸

Bactria

A Historical Narration

by

Hayedeh Moayeri



**Institute for Humanities
and
Cultural Studies
Tehrān, 1998**

Bactria

A Historical Narration

by
Hayedeh Moayeri



**Institute for Humanities
and
Cultural Studies**

Tehrān, 1998

بها ۸۰۰۰ ریال

شابک ۹۶۴-۴۲۶-۰۵۵-۴
ISBN 964-426-055-4